

## رژیم آپارتایدی و اشغال‌گر اسرائیل علیه مردم فلسطین در طول ۷۵ سال گذشته، مهیب‌ترین نظام ظالمانه سلطه و جنایت علیه بشریت می‌باشد

از سال ۱۹۴۷ که قدرت‌های جهان مهر تائید بر تقسیم ناعادلانه سرزمین فلسطین زدند «عظیم‌ترین تراژدی در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاد» چراکه رژیم آپارتاید و اشغال‌گر اسرائیل از همان آغاز تکوین خود علاوه بر «غصب سرزمین‌ها و دارایی‌های مردم فلسطین» و «قتل‌کشتار» و «کوچ اجباری» محدودیت‌های شدید رفت آمد، خودداری از سند تابعیت، جلوگیری از حق کار مردم فلسطین، کنترل بر سفر آنها، اشغال خانه و کاشانه آنها، شهروند درجه‌دو کردن مردم فلسطین در سرزمین مادری خودشان همه و همه این سیاست‌های رژیم نژادپرست و بنیادگرای یهودی اسرائیل بر مبنای کنوانسیون ضد آپارتاید سازمان ملل «مصادیق بارز آپارتاید و جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود.»

باری در همین رابطه بوده است که در جریان جنگ شش‌روزه‌ی ۱۹۶۷ رژیم اشغال‌گر و آپارتایدی و کودک‌کش اسرائیل با اشغال بخش‌های جدیدی از آنچه که طبق تقسیم‌بندی سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ به فلسطینی‌ها واگذار شده بود «تنها کمتر از ۲۰ درصد» از مصوبه سازمان ملل برای مردم فلسطین باقی گذاشت که از همین «۲۰ درصد هم بعداً بخش‌هایی از آن با عنوان شهرک‌سازی‌های اشغال‌گرایانه خود به بخش‌های تحت کنترل خود درآورد، در نتیجه آنچه برای مردم فلسطین باقی مانده است تنها بخش‌هایی است که باز تحت کنترل رژیم اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل می‌باشد» مثل «زندان بزرگ غزه» که باریکه‌ای با ۴۲ کیلومتر مربع مساحت و نزدیک به ۲/۳ میلیون نفر جمعیت می‌باشد.»

صفحه ۲

استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۱۳

تزهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی ۱۳

دموکراسی و آزادی ۸۲

شریعتی در آئینه اقبال ۹۰

پرسش و پاسخ بیست و یک ۱۱

اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما ۷۳

عاشورا و مکتب حسین ۸

تفسیر سوره شوری ۵

سرمقاله - دومین شبیخون یا «دومین کودتای فرهنگی»

سخن روز - ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع «ضد آپارتایدی»

تیتراول - چهارمین سالگرد خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸

درس‌هایی از حرکت اعتراضی ۱۴۰۱ ۳

مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ۸

تجارب و دست‌آورد ۴۷ ساله جنبش پیشگامان... ۶

ما چه می‌گوئیم؟ ۸۱

جنبش زنان در مسیر رهایی ۱۸

فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه ۶

# آگاهی، آزادی و برابری

مع‌هذا این همه باعث گردید که از نیمه دوم قرن بیستم الی الان «فلسطین به‌عنوان آخرین مستعمره جهان» تحت سلطه رژیم آپارتایدی و اشغال‌گر صهیونیسم اسرائیل با پر جمعیت‌ترین تعداد آوارگان در جهان باشند که طبق خبرگزاری فلسطینی صفا (دستگاه مرکزی آمارگیری فلسطین در گزارشی به مناسبت روز جهانی آوارگان) «تعداد آوارگان فلسطینی بیش از ۶/۴ میلیون نفر می‌باشد». علی‌ایحال همین بی‌اعتنایی رژیم آپارتاید و اشغال‌گر صهیونیسم اسرائیل به وضعیت آوارگان فلسطین و اشغال مدام سرزمین‌های فلسطینی در طول بیش از ۷۵ سال گذشته باعث شده است که «ملت بزرگ فلسطین حتی از حق حیات خود محروم بشود.»

باری به همین دلیل است که از بعد از حمله نظامی بامداد شنبه ۱۵ مهرماه ۱۴۰۲ گروه حماس به منطقه مرزی اسرائیل که «بیش از ۲۰ شهرک و چند پایگاه نظامی اسرائیل مورد حمله قرار دادند و در همان روز بیش از ۵ هزار موشک از نوار غزه به سمت اسرائیل شلیک کردند و بیش از ۱۳۰۰ تن از اسرائیلی‌ها را کشتند (که طبق گفته مقامات نظامی اسرائیل بیش از ۲۵۰ نفر از این ۱۳۰۰ تن جان‌باخته اسرائیلی نیروهای نظامی رژیم آپارتایدی اسرائیل بوده است) و بیش از ۱۲۰ نیروی نظامی و غیرنظامی هم به گروگان خود درآوردند». لہذا در چنین شرایطی که حمله نظامی گروه حماس شکست خفت‌باری بر رژیم آپارتایدی و اشغال‌گر صهیونیستی اسرائیل و دولت سرکش بنیامین نتانیاهو وارد کرد و خشم آنها را به شدت برافروخت. در نتیجه دولت بنیادگرای اسرائیل برای جبران این شکست خفت‌بار با همکاری امپریالیسم آمریکا «ویرانی کامل غزه و یا کوچ مردم غزه به مصر در برابر بخشش بدهی‌های مصر و یا حذف حماس از غزه در دستور کار خود قرار دادند.»

خبری «قدرت تخریب ۶ هزار تن بمب ریخته شده بر سر مردم غزه بیش از یک چهارم قدرت بمب اتمی می‌باشد» در نتیجه این امر باعث گردیده که «بیش از ۳۷۸۵ نفر از مردم غزه که اکثر آنها زن و کودک هستند کشته و بیش از ۱۲۰۰ نفر مفقود در زیر ویرانه خانه‌های‌شان باشند و همچنین بیش از ۱۲۰۰۰ نفر زخمی و بیش از سی هزار واحد مسکونی ویران و بیش از ۱۶۰ مدرسه تخریب و ده‌ها مراکز درمانی و فرهنگی ویران و بیش از ۳۰۰ هزار تن از مردم غزه آواره بشوند.»

همچنین در این حمله رژیم آپارتایدی و اشغال‌گر اسرائیل با «بمب‌های فوسفوری به جان مردم غزه افتاده‌است» و تمامی امکانات عمومی شهر غزه اعم از «مراکز بهداشتی آموزشی و حتی آمبولانس‌ها و اتوبوس‌ها را هم بمباران کرده‌اند و با قطع آب برق و جریان ارسال سوخت و غذا به روی

در این شرایط تندپیچ تاریخ مردم فلسطین در مبارزه با رژیم نژادپرست و اشغال‌گر و کودک‌کش اسرائیل «جنبش پیشگامان با حمایت و تقویت مردم ستمدیده فلسطین توازن قوا را به نفع مبارزه حق‌طلبانه و آزادی‌بخش این ملت ستمدیده به‌دست خود ملت فلسطین تغییر بدهند» و نباید گذاشت که آرزوها و امیدهای يك ملت برای رهایی مدفون گردد.

علی‌ایحال از اینجا بود که «اسرائیل بمباران ویران‌گری علیه غزه آغاز کرده و همراه با آن برق کل غزه را قطع کرده و ارسال دارو و کالا به غزه را متوقف ساخته و محاصره جنایت‌کارانه‌ای علیه باری که غزه اعمال کرده است.» حاصل این رویکرد اسرائیل و آمریکا در حمله به غزه تا تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۴۰۲ یعنی یازدهمین روز جنگ این شده است که رژیم آپارتاید و اشغال‌گر صهیونیسم اسرائیل با همکاری امپریالیسم آمریکا «بیش از ۶ هزار تن بمب بر روی نوار غزه (۴۲ کیلومتر مربعی که ۲/۳ میلیون نفر جمعیت دارد و بیشترین تراکم جمعیت در جهان در نوار غزه وجود دارد) ریخته‌است» که طبق گزارش خود خبرگزاری‌های امپریالیسم

مردم غزه اقدام به یک جنایت جنگی بزرگ کرده‌اند» و البته این همه در شرایطی است که از همان بدو هجمه نظامی همه جانبه رژیم آپارتایدی و اشغال‌گر اسرائیل به نوار غزه «جو بایدن رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرد که مردم آمریکا (یا صاحبان سرمایه و قدرت امپریالیسم آمریکا) در کنار مردم اسرائیل (یا رژیم آپارتایدی و دولت بنیادگرای بنیامین نتانیاها) ایستاده‌اند» لذا بدین ترتیب بود که «جو بایدن فوراً دستور داد تجهیزات پیشرفته نظامی و مهمات از راه هوا روانه اسرائیل کنند و به دستور او نیروی دریایی امپریالیسم آمریکا دو ناو هواپیمابر مدرن جهت نمایش قدرت و حمایت به طرف آب‌های اسرائیل روانه کرد» و در روز ۲۶ مهر رسماً وارد اسرائیل شد تا حمایت همه جانبه دولت خودش را به دولت بنیامین نتانیاها اعلام کند.

علی‌ایحال شدت وحشی‌گری رژیم آپارتاید اسرائیل با حمایت امپریالیسم آمریکا و بمباران‌های کور و بی‌هدف به حدی بوده است که حتی «تعدادی از کارکنان سازمان ملل در غزه از جمله آژانس کمک به آوارگان فلسطینی سازمان ملل متحد نیز به قتل رسیدند» به طوری که طبق گزارش روزنامه واشینگتن پست آژانس امدادسانی و کاریابی برای آوارگان فلسطینی اعلام کرد که از روز شنبه ۷ اکتبر تا روز شنبه ۱۴ اکتبر «تعداد ۱۱ نفر از کارکنان آژانس در غزه کشته شده‌اند» که این نفرات شامل پنج معلم، یک متخصص زنان، یک مهندس، یک مشاور روانشناسی و سه کارمند پشتیبانی هستند. همچنین در ادامه انتقام‌گیری رژیم آپارتاید و اشغال‌گر اسرائیل با حمایت امپریالیسم آمریکا از مردم غیر نظامی و بی‌دفاع فلسطین بود که «ارتش اسرائیل در روز جمعه ۲۱ مهر ماه ۱۴۰۲ با صدور بیانیه‌ای از مردم غزه خواست تا ۲۴ ساعت خود را از بخش‌های شمالی باری که غزه به بخش جنوبی برسانند تا تانک‌های اسرائیل وارد خاک غزه بشوند» که البته به دلیل مقاومت مردم غزه تا این تاریخ این فاجعه اتفاق نیافته است.

باری اوج فاجعه انتقام‌گیری رژیم نژادپرست و اشغال‌گر اسرائیل بازگشت پیدا می‌کند به «حمله به بیمارستان المعمدانی» در چهارشنبه شب مورخ ۲۶ مهر ۱۴۰۲ که باعث کشته شدن بیش از ۵۰۰ نفر و زخمی شدن بیش از هزار نفر (که اکثر آنها زن و کودک و غیر نظامی بودند) گردید. اوج جنایت ضد بشری در این حمله رژیم نژادپرست و اشغال‌گر اسرائیل به حدی بود که حتی کشورهای متروپل سرمایه‌داری مثل کانادا و غیره مجبور به محکوم کردن آن شدند و باعث تحریک جامعه جهانی بر علیه رژیم کودک‌کش و اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل گردید، بنابراین آنچه از جمع بست مطالب بالا در اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم اینک:

۱ - مقاومت مردم غزه در برابر رژیم اشغال‌گر و نژادپرست و کودک‌کش اسرائیل طبیعی‌ترین حق آنها در برابر متجاوزین به حقوق اولیه بشر می‌باشد.

۲ - عامل اصلی جنگ و خشونت و بی‌ثباتی و خونریزی بیش از هفت دهه در سرزمین فلسطین «رژیم کودک‌کش و نژادپرست و اشغال‌گر اسرائیل می‌باشد» که در طول بیش از ۷۵ سال گذشته این رژیم «علاوه بر بی‌اعتنایی به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل با شهرک‌سازی‌های غیر قانونی و اسکان بنیادگرایان یهودی آن هم به صورت مسلح در سرزمین‌های فلسطینی حتی فلسطینیان ساکن خود اسرائیل را هم بدل به شهروندان درجه‌دو کرده است و برای مردم فلسطین هیچ‌گونه حقوق انسانی قائل نیستند.»

۳ - واکنش رژیم نژادپرست و اشغال‌گر و کودک‌کش اسرائیل در قبال حمله حماس توسط بمباران سنگین غزه و ویران کردن امکانات عمومی شهر و مراکز بهداشتی، آموزشی، مدارس، قطع آب و برق و جریان ارسال سوخت و غذا، ویران کردن مراکز مسکونی غزه بر سر ساکنان آنها به روال ۷۵ سال گذشته «گرفتن انتقام از مردم غیر نظامی و بی‌دفاع فلسطین است.»

۴ - در طول ۷۵ سال گذشته سیاست رژیم نژادپرست و اشغال‌گر اسرائیل بر مردم مظلوم فلسطین «مبتنی بر دستگیری‌های گسترده، ترور جوانان فلسطین و تحمیل شرایط بسیار سخت بر زندانیان سیاسی فلسطینی، اشغال خانه و کاشانه‌شان، جلوگیری از حق کار مردم فلسطین و غیره بوده است.»

۵ - بمباران بسیار وحشیانه نوار غزه که تنها در ۸ روز بیش از ۶ هزار تن بمب بر سر ساکنان غزه ریخته شده «خود بیانگر یک توحش نفرت‌انگیز در جلو چشمان بی‌اعتنای جهانیان می‌باشد» بنابراین در این رابطه «وظیفه پیشگامان اعتراض به این توحش غیر قابل تصور و به شرایط غیر انسانی تحمیل شده بر مردم فلسطین می‌باشد.»

۶ - گرچه قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل به روشنی از ایجاد یک دولت یهودی و یک دولت عرب سخن می‌گوید و همچنین اگرچه قطعنامه ۱۹۴ شورای امنیت سازمان ملل صحبت از بازگشت ۶/۴ میلیون نفر آواره فلسطینی به سرزمین‌شان می‌کند و باز اگرچه قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل خواهان عقب‌نشینی نیروهای نظامی اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ ۶ روزه‌ی سال ۱۹۶۷ می‌باشد و گرچه سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۹۸۸ همه قطعنامه‌های فوق را به رسمیت شناخته و در سال ۱۹۹۳ سازمان آزادی‌بخش فلسطین در پیمان اسلو دولت اسرائیل را به رسمیت شناخته و یکسال بعد یعنی در سال ۱۹۹۴ سازمان آزادی‌بخش فلسطین در قاهره تمام بندهایی که حق موجودیت اسرائیل را رد می‌کرد از منشور ملی فلسطین حذف کرد و در کمپ دیوید باز هم دولت خودگردان فلسطین امتیازات جدیدی در محدوده جغرافیایی کشور فلسطین به نفع دولت نژادپرست و اشغال‌گر اسرائیل داد، ولی با وجود اینها هرگز رژیم اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل «تن به اجرای دو ملت - دو دولت» نداده است و به هر شکلی در طول ۷۵ سال

گذشته به دنبال حذف ملت فلسطین در جغرافیای جهان می‌باشد.»

۷ - واقعیت این است که در طول بیش از ۷۵ سال گذشته رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و کودک‌کش اسرائیل همه روزه عرصه را بر مردم فلسطین تنگ‌تر کرده است، در نتیجه همین وضعیت شرایطی به وجود آورده است که «در غیاب یک نیروی پیشرو آزادی‌خواه و برابری طلب فلسطینی» رژیم‌هایی مانند رژیم مطلقه فقاقت حاکم (در راستای کسب هژمونی بر هلال شیعیه منطقه و برتری استراتژیک بر رژیم اسرائیل در منطقه) و اردوغان در ترکیه در قامت مدافعین جنبش حق طلبانه مردم فلسطین ظاهر بشوند.

۸ - لازم است در این شرایط تندپیچ تاریخ مردم فلسطین در مبارزه با رژیم نژادپرست و اشغال‌گر و کودک‌کش اسرائیل «جنبش پیشگامان با حمایت و تقویت مردم ستم‌دیده فلسطین توازن قوا را به نفع مبارزه حق طلبانه و آزادی‌بخش این ملت ستم‌دیده به دست خود ملت فلسطین تغییر بدهند» و نباید گذاشت که آرزوها و امیدهای یک ملت برای رهایی مدفون گردد. ►

پایان

## حزب پادگانی خامنه‌ای همراه با

«تصفیه و اخراج اساتید و دانشجویان کنش‌گر اجتماعی و سیاسی از دانشگاه‌ها»

در راستای «پروژه خالص‌سازی و فرار مغزها و نهادینه کردن گفتمان ولایت

مطلقه فقهاتی» بر دانشگاه‌های کشور می‌باشد.

اینکه او توسط جنبش دانشجویی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ توانست بر دوش دانشجویان سوار بشود و رهبری و هژمونی خودش را بر جنبش عظیم ضد استبدادی ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران تثبیت و نهادینه کند، گفت:

«وقتی ما به یک نظر وسیعی به همه دنیا و به همه دانشگاه‌هایی که در دنیا هست بیندازیم تمام این مصیبت‌ها که برای بشر پیش آمده است ریشه‌اش از دانشگاه بوده ریشه‌اش از این تخصص‌های دانشگاهی بوده... این‌قدر اشخاص که از تعطیل دانشگاه ناراحت‌اند... دانشگاه باید دانشگاه اسلامی و دانشگاه برای خود ملت باشد و الا همین ما اگر در دانشگاه را باز کنیم و هر که می‌رود برود شما مگر ندیده‌اید که آن وقت که دانشگاه باز بود چه فسادهایی بود؟ و شما تأسف می‌خورید که این دانشگاه نیست می‌فهمید چه می‌گویید؟ از روی فهم می‌گویید باید تکلیف‌تان معین بشود و اگر از روی نادانی می‌گویید چطور شما این دانشگاهی را که چندین ماه

سخن خودمان را در این رابطه با سرود دانشجویان دانشگاه هنر شروع می‌کنیم که به‌صورت جمعی با هم می‌خواندند:

گذر کن از تمام روزهای غرق خواب  
گذر کن از تمام لحظه‌های اضطراب  
ز طوق بندگی  
به شوق زندگی  
برون شو از جهان تلخ و سرد بردگی

آنچه از این سرود زیبای دانشجویان دانشگاه هنر برای ما قابل فهم است اینکه: تنها با دستیابی به «خودآگاهی» یا گذر کردن از روزهای «غرق خواب» است که جامعه می‌تواند به «بالندگی» در عرصه «رهایی از بندگی و بردگی» دست پیدا کند، به بیان دیگر «رهایی از بندگی و بردگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه تنها و تنها در گرو رهایی از استحمار کهنه و نو توسط دستیابی به خودآگاهی می‌باشد» البته معنای دیگر این حرف آن است که تا «جامعه نتواند به خودآگاهی تاریخی، اجتماعی، سیاسی، طبقاتی و غیره دست پیدا کند، هرگز نخواهد توانست از بند استبداد، استحمار و استثمار (انسان از انسان، طبقه از طبقه و ملت از ملت) رهایی پیدا کند.»

مع‌هذا در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته عمر خود در راستای به خواب کردن هر چه بیشتر مردم و جامعه ایران «نهادهای آگاهی‌ساز و خودآگاهی‌بخش» که در رأس همه آنها (در طول ۸۰ سال گذشته از شهریور ۲۰ الی الان) «دانشگاه‌ها» قرار دارند، تحت فشار و سرکوب و خفقان و پادگانی کردن آنها قرار داده است. یادمان باشد که خمینی در ۲۷ آذرماه ۵۹ پس از کودتای اول فرهنگی که به دستور مستقیم خود او صورت گرفت و بعد از

پیش در یک‌سال چقدر پیش مرکز همه فسادها قرارش داده‌بودند و در چنگال کمونیست‌ها و چریک‌ها و سایر ارگان‌های منافق بود حالا می‌خواهید باز بشود؟»

باری ریشه اصلی این موضع‌گیری خمینی نسبت به دانشگاه بازگشت پیدا می‌کند به «دو جهان‌بینی و دو رویکرد» که «یک طرف آن حوزه‌های علمیه فقهاتی با رویکرد و علوم نقلی و عقلی دگماتیست و گذشته‌گرای و تکامل‌ناپذیر قرار دارد» و طرف دیگر آن «دانشگاه‌های متکی بر علوم سیانس که صورتی تکامل‌گرا و متکی بر تجربه حسی بشری می‌باشد، قرار دارد.»

بدون شک این «دو رویکرد در هر شرایطی در دو جبهه مقابل با یکدیگر قرار دارند و هرگز امکان وحدت جوهری بین آنها وجود ندارد» و البته همین تفاوت و تمایز بین حوزه‌های علمیه فقهاتی و دانشگاه‌های متکی بر علم سیانس باعث گردیده است که (در طول بیش از ۸۰ سالی که از عمر این دو رویکرد نهادینه شده در جامعه بزرگ ایران می‌گذرد) «تنازع آلترناتیوی عظیمی بین آنها در عرصه‌های مختلف نظری و عملی و سیاسی و اجتماعی به وجود بیاید». مضافاً اینکه از آنجایی که جامعه ایران در طول بیش از هزار سال گذشته (یعنی از دوران آل‌بویه قرن چهارم هجری الی الان) «اسلام دگماتیست فقهاتی و زیارتی و روایتی حوزه‌های فقهی به‌عنوان اعتقاد اکثریت عظیم جامعه ایران بوده است» که بالطبع از آنجایی که «اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی حوزه‌های دگماتیست فقهی در طول بیش از هزار سال گذشته دارای جوهر تکلیف‌گرا و تقلیدمحور و تعبدگرا بوده است» همین امر باعث شده است که متولیان رسمی اسلام فقهاتی و روایتی و زیارتی (که همان روحانیت حوزه‌های فقهی می‌باشند) علاوه بر تعریف رسمی از اسلام در همین چارچوب و علاوه بر جدا کردن «دین و شریعت» در این رویکرد و علاوه بر برتری بخشیدن «جایگاه خاص شریعت نسبت به جایگاه عام دین» هرگونه رویکرد دیگری حتی نسبت

به اسلام و شیعه و قرآن را «غیر خودی» بدانند و با عصا و زرادخانه «ارتداد و کفر و نفاق و غیره مردود شمارند.» البته این تضاد و جبهه‌بندی از همان آغاز توسط روحانیت حوزه‌های فقهی در برابر هرگونه «نواندیشی در علوم نظری و عملی و دینی» در جامعه ایران وجود داشته است. در نتیجه به موازات آن حتی قبل از تکوین دانشگاه و علوم مدرن در جامعه ایران (که به‌صورت مشخص از قبل از مشروطیت توسط نواندیشان فکری در رشته‌های مختلف از دوران عباس‌میرزا، قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا ملکم خان و غیره به وجود آمده است) این جبهه‌گیری و تضاد بین روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی با این نواندیشان وجود داشته است.

پر روشن است که «اگر این نوآوری نظری و عملی حتی در خود حوزه‌های دگماتیست فقهاتی هم به وجود می‌آمد باعث دو دستگی عمیق بین آنها می‌گردید» جنگ عظیم بین دو طایفه اخباریون و اصولیون برای مدتی دراز در حوزه‌های دگماتیست فقهی شیعه معرف همین امر می‌باشد. همچنین «دو دستگی بین دو جریان روحانیت از آغاز مشروطیت تا تکوین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت عنوان روحانیت مشروطه‌خواه و روحانیت مشروعه‌خواه دلالت بر همین امر می‌کند.»

باری با ظهور دانشگاه بر پایه علوم سیانس و مدرن و حسی و تجربی خندق و شکاف هزار سال گذشته روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی با نوآوری علمی و نواندیشی دینی به‌شدت گسترش پیدا کرد. تا آنجا که حوزه‌های دگماتیست فقهاتی دانشگاه‌های مبتنی بر علوم تجربی و حسی مدرن را به‌عنوان رقیب و آلترناتیو خود تعریف و تلقی می‌کردند. و لذا از اینجا بود که روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی هیچ‌گونه مشروعیتی برای علوم تجربی و حسی و یا علوم مدرن و به موازات آن برای مدرسه و دانشگاه‌ها قائل نبودند. به‌طوری‌که حتی طرح عنوان‌های علم

و علوم و عالم و غیره همه در چارچوب همان علوم قدیمه و حوزه‌های دگماتیسم فقهاتی برای روحانیت حوزه‌های معنی داشته و دارد و مشمول علوم تجربی و علوم مدرن حسی نمی‌شود، البته به موازات رشد قطب مدرن دانشگاهی در جامعه ایران در برابر قطب ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی «تضاد بین این دو قطب شدیدتر می‌شد.»

از شهریور ۲۰ با ورود قطب دانشگاهی (تحت رهبری تکنوکرات‌های دانشگاهی امثال مصدق و بازرگان و کسروی و غیره) به عرصه سیاسی، تضاد بین دانشگاه و حوزه‌های فقهاتی به اندازه‌ای شدید شد که در جریان «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران» این جنبش و رهبری آن یعنی دکتر محمد مصدق به‌عنوان خندق عظیم بین دو قطب مدرن دانشگاه و روحانیت دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی مطرح شد. لذا در همین رابطه بود که «روحانیت مرتجع حوزه‌های فقهاتی تحت مرجعیت بروجردی در مخالفت با دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق در جریان کودتای ۲۸ مرداد از شاه و دربار حمایت می‌کردند و در مقابل دانشگاه و تکنوکرات‌های دانشگاهی و یا جنبش دانشجویی از جنبش ملی کردن صنعت نفت و دولت دموکراتیک محمد مصدق حمایت می‌کردند» تا آنجا که در جریان کودتای ۲۸ مرداد روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری بروجردی و کاشانی یکی از سه مؤلفه جبهه ضد مصدق (در کنار دربار و امپریالیسم امریکا - انگلیس) بودند به‌طوری‌که بروجردی پس از بازگشت شاه (بعد از کودتا) به کشور در پیام تبریکی که برای شاه فرستاد گفت:

«با رفتن تو از کشور اسلام از ایران رفت و با برگشت تو به کشور شیعه به کشور ایران بازگشت» و خمینی هم در سال ۵۹ در جریان فتوای ارتداد جبهه ملی در همین رابطه خطاب به مصدق گفت: «آن مردک کافر سیلی این‌گونه رفتار خودش را خورد» (قابل توجه است

که منظور خمینی از سیلی مصدق همان کودتای ۲۸ مرداد بود که خمینی مانند بروجردی صراحتاً از آن کودتا بر علیه مصدق حمایت می‌کرد و حتی برای یکبار هم خمینی در حیات پس از کودتای ۲۸ مرداد این کودتا را محکوم نکرد).

علی‌ایحال در همین رابطه تضاد بین حوزه‌های فقهی و دانشگاه بود که ورود خمینی به عرصه سیاست بر علیه رژیم و دربار از سال ۴۰ - ۴۱ و جریان خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ که از بازار تهران تحت رهبری طیب حاجی رضایی در حمایت از خمینی شروع شد «دانشگاه تهران که نماد دانشگاه در کشور ایران بود در آن شرایط اصلاً حاضر به حضور در خیزش ۱۵ خرداد در حمایت از خمینی نشد به‌طوری‌که در روز ۱۵ خرداد وقتی که جریان دسته‌های سنتی سینه‌زنی تحت رهبری طیب (که از سیزه میدان و بازار تهران شروع شده بود) به جلو دانشگاه تهران رسیدند دو دسته شعار متفاوت از طرف کنش‌گران مطرح شد. یکی از شعار دانشجویان در دانشگاه تهران عبارت بود از «زنده‌باد مصدق - مرگ بر شاه» و شعار دیگر مربوط به دسته‌های سینه‌زنی تحت رهبری طیب بود که می‌گفتند «زنده‌باد خمینی - مرگ بر شاه». بر این مطلب بیافزاییم که «مصدق تا پایان عمرش حتی کوچک‌ترین جمله‌ای در حمایت از خمینی و خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ مطرح نکرد و البته او از آغاز حرکت ۱۵ خرداد و رهبری آن را ارتجاعی تعریف می‌کرد» چراکه از نظر مصدق و حواریون او (غیر از مهندس مهدی بازرگان و نهضت آزادی که چهار اسبه از جنبش ۱۵ خرداد و رهبری خمینی حمایت می‌کردند و حتی از فتوای زن‌ستیزانه خمینی در جریان انجمن‌های ایالتی ولایتی هم از خمینی حمایت کردند) یکی از دستاوردهای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «ظهور خمینی و جنبش ارتجاعی ۱۵ خرداد و جنبش ارتجاعی روحانیت» در سال‌های ۴۱ به‌بعد بود و بالاخره ورود روحانیت به عرصه قدرت سیاسی بود که حاصل آن

زایش «نظریه استبدادساز خمینی» در سال ۴۶ و ظهور خمینی و حواریون او در جایگاه «رهبری جنبش ضد استبدادی مردم ایران» در سال ۵۷ بود.

باز یکی از عواملی که باعث گردید که «حتی خود خمینی و حواریونش از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ضد مشروطیت و مشروطه‌خواهی بشوند، همین رویارویی روحانیت حوزه‌های فقهاتی با مصدق و جبهه ملی و جنبش دانشگاهی بود». لازم به ذکر است که خمینی تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «در کتاب کشف‌الاسرار مانند مدرس از مشروطیت حمایت می‌کرد» و از بعد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که خمینی (با تاسی از جلال آل‌احمد در کتاب غرب‌زدگی) شیخ فضل‌الله نوری نماینده ارتجاع در جنبش مشروطیت با شعار «مشروع‌خواهی» (را) شهید خواند و حرکت خودش را دنبال حرکت شیخ فضل‌الله نوری تعریف کرد.

باری هر چند در سال ۵۷ به‌علت «خلأ رهبری و راهبری و برنامه در جنبش دانشجویی» جنبش دانشجویی مجبور به حمایت از خمینی شد از بعد از سال ۵۷ با ظهور جوهر ارتجاعی حرکت خمینی رفته رفته جنبش دانشجویی تلاش کرد تا بین حرکت خودش با جریان ارتجاعی خمینی و حواریونش مرزبندی ایجاد نماید، مع‌هذا از اینجا بود که بخشی از روحانیت تحت رهبری موسوی‌خوئینی‌ها از همان آغاز یعنی سال ۵۸ کوشیدند که در این رابطه «بین جنبش دانشجویی در رابطه با حکومت و خمینی دو دستگی ایجاد نمایند» که پروژه دست‌ساز تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ در همین رابطه تحت رهبری موسوی‌خوئینی‌ها و دانشجویان پیرو خط امام راه‌اندازی شد که البته «در ادامه همین پروژه دست‌ساز دانشجویان خط امام و تسخیر سفارت آمریکا بود که در بهار ۵۹ پروژه کودتای فرهنگی اول خمینی و حواریونش در دانشگاه‌های کشور توسط خمینی و حواریونش شکل گرفت.»

علت تکوین کودتای فرهنگی اول خمینی و حواریونش

این بود که خمینی و حواریونش دریافته بودند که «بین دانشگاه و جامعه ایران در عرصه سیاسی قطب‌بندی جدیدی به وجود آمده بود به این ترتیب که دانشگاه مرکز بسیج‌گرایی و جذب نیروی سیاسی اپوزیسیون خمینی و حواریونش (اعم از مذهبی و ملی و مارکسیستی) شده بود و اکثریت ایران جامعه هنوز در تنور داغ اولیه انقلاب ۵۷ از خمینی و حواریونش دفاع می‌کردند». پر روشن است که «مرور زمان به ضرر خمینی و حواریونش بود چراکه به موازات روشن شدن جوهر ارتجاعی حرکت خمینی و حواریونش که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در جامعه ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ نهادینه کردند یکپارچگی جامعه ایران در حمایت از خمینی و حواریونش (که در سال ۵۷ در مبارزه با رژیم کودتایی و مستبد پهلوی شکل گرفته بود) دچار پراکندگی شد» البته از طرف دیگر همین موضوع باعث گردید تا حمایت دانشجویان دانشگاه‌ها هم به‌مرور زمان بر علیه خمینی و حواریونش و طرفداری از اپوزیسیون سه مؤلفه‌ای مذهبی و ملی و مارکسیستی به پیش برود. همچنین «ریزش تضاد جریان‌های مختلف درون دانشگاه به عرصه جامعه خود به ضرر خمینی و حواریونش تمام بشود.»

ماحصل اینکه این همه باعث گردید تا «کودتای فرهنگی اول در بهار ۵۹ توسط خمینی و حواریونش در راستای حل تضاد دانشگاه با خمینی و حواریونش باعث تعطیلی دانشگاه‌ها و تصفیه و سرکوب و اعدام و دستگیری دانشجویان و اساتید کنش‌گر سیاسی دانشگاه‌ها بشود.» مهم‌ترین مشخصه کودتای اول فرهنگی خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ عبارت بودند از اینکه:

اولاً این کودتا «از پایین توسط ورود نیروهای نظامی سازمان‌یافته خمینی و حواریونش به عرصه دانشگاه صورت گرفت.»

ثانیاً در کودتای اول فرهنگی در بهار ۵۹ با ورود نیروهای نظامی تحت رهبری خمینی و حواریونش به



سرکردگی هادی غفاری و احمد جنتی و تعطیل کردن دانشگاه‌ها «کل جامعه دانشجویی در برابر خمینی و حواریونش موضع ضدیت واحدی پیدا کردند» هر چند که به لحاظ «رویکردی بین دانشجویان مذهبی و ملی و مارکسیستی تضاد و تفاوت فراوان وجود داشت.»

ثالثاً در جریان کودتای اول فرهنگی خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ «تمام تلاش خمینی و حواریونش بر این امر قرار داشت تا با دو قطبی کردن جامعه ایران را در برابر جامعه دانشگاهی ایران قرار بدهند». دلیل این امر هم آن بود که در بهار ۵۹ «خمینی و حواریونش همچنان در جامعه ایران دارای هواداران بسیاری بودند و جریان‌های سیاسی اعم از مذهبی و ملی و مارکسیستی در آن شرایط خارج از هواداران دانشگاهی در جامعه از پایگاه فراگیر و محکمی برخوردار نبودند.»

رابعاً در کودتای اول فرهنگی خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ به علت «مخالفت بین بنی‌صدر (رئیس‌جمهور وقت رژیم) با حواریون خمینی شکاف عظیمی در داخل خود رژیم در بالا در حال شکل‌گیری بود به طوری که در این رابطه حسن آیت در نوارهای افشا شده (توسط نفوذی‌های سازمان مجاهدین خلق) می‌گوید «کودتای فرهنگی بهار ۵۹ برای خلع پایگاه اجتماعی بنی‌صدر می‌باشد». علی‌ایحال همین شکاف بین بالائی‌های قدرت در بهار ۵۹ باعث گردید که کودتای فرهنگی اول خمینی و حواریونش «تضاد بین جناح‌های درونی قدرت هم عمیق‌تر بکند.»

خامساً از آنجایی که از بعد از انقلاب ۵۷ تا بهار ۵۹ اکثریت جریان‌های سیاسی اپوزیسیون خمینی و حواریونش نیروهای طرفدار خودشان را در دانشگاه‌ها تعریف می‌کردند این همه باعث شده بود تا در بهار ۵۹ و در جریان کودتای فرهنگی اول خمینی و حواریونش «خود جنبش دانشجویی به‌عنوان یک نیروی اپوزیسیون از استقلال کافی برخوردار نباشد» و به‌صورت گوشت قربانی شده هر بخش از جنبش دانشجویی به‌عنوان

نیروی پیاده نظام جریان‌های اپوزیسیون ملی و مذهبی و مارکسیستی در آمده بودند.»

سادساً در مقایسه بین وضعیت دانشگاه‌ها در بهار ۵۹ با امروز در خصوص کمیت و کیفیت دانشجویان باید بگوییم در بهار ۵۹ «کل جامعه دانشگاهی ایران ۵۰۰ هزار نفر بودند» در صورتی که در جامعه امروز ایران «جامعه دانشگاهی ایران نزدیک به پنج میلیون نفر جمعیت دارد آن هم در جامعه‌ای که به‌قول اردشیر زاهدی بیش از ۴۲ میلیون نفر لیسانس تحصیل کرده دارد.»

سابعاً در بهار ۵۹ و کودتای اول فرهنگی خمینی و حواریونش از آنجایی که حدود ۱۴ ماه از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ می‌گذشت «جامعه دانشگاهی در برابر خمینی و حواریونش از پایگاه اجتماعی چندانی برخوردار نبودند» و به هر حال در عرصه میدانی «توازن قوا در هر شکل آن به سود خمینی و حواریونش بودند نه برعکس.»

ثامناً در کودتای فرهنگی اول خمینی و حواریونش (در بهار ۵۹) «هدف خمینی و حواریونش از کودتا حذف هرگونه آلترناتیو بالفعل و بالقوه از بنی‌صدر تا مجاهدین خلق و جریان‌های مارکسیستی و جریان‌های ملی بود.» تاسعاً در کودتای فرهنگی اول خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ یکی از اهداف خمینی و حواریونش «خارج کردن دانشگاه و دانشجو از صحنه سیاسی جامعه بود» یادمان باشد که در خلأ «جامعه مدنی و جامعه سیاسی» نهادینه شده و متشکل (به‌خصوص در جامعه بزرگ ایران) این «جامعه دانشگاهی و جنبش دانشجویی است که می‌توانند به‌عنوان یک آلترناتیو موقت این خلأ جامعه مدنی و جامعه سیاسی را پر نماید.»

عاشراً خمینی در بهار ۵۹ خوب فهمیده بود که با «حضور جامعه دانشگاهی و جنبش دانشجویی در صحنه سیاسی جامعه رژیم هرگز نخواهد توانست جریان‌های سیاسی مدعی آلترناتیوی رژیم اعم از

مذهبی و ملی و مارکسیستی را قلع و قم و سترون نماید». همچنین خمینی خوب فهمیده بود که تا زمانی که جامعه دانشگاهی و جنبش دانشجویی در صحنه سیاسی حضور داشته باشند او و حواریونش هرگز نمی‌توانند «از گفتمان استبدادساز ولایت‌فقیه» رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران بسازند. نباید فراموش کنیم که «با خارج کردن دانشجو و دانشگاه از صحنه سیاسی جامعه بود که خمینی و حواریونش توانستند تمامی آزادی‌های حاصل انقلاب ضد استبدادی ۵۷ در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را تا ۳۰ خرداد ماه ۶۰ نابود کنند و جنبش زنان را نابود سازند و با کودتای فرهنگی اول در بهار ۵۹ بود که فصل نوینی در انقلاب و ضد انقلاب در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باز شد، چراکه با این کودتا بود که مفهوم مردم، مفهوم انقلاب، مفهوم ضد انقلاب، مفهوم اسلام و غیره همه و همه بازتعریف گردید.

باری آنچه که تا اینجا گفتیم در خصوص کودتای اول فرهنگی خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ بود. اما از آنجایی که حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به خصوص از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود جنبش دانشجویی و جامعه دانشگاهی ایران (اعم از اساتید و دانشجویان) به عرصه این ابرحرکت اعتراضی باعث گردید که با ورود جامعه دانشگاهی به عرصه این ابرحرکت آن هم در جایگاه رهبری آن حرکت اعتراضی در جامعه ایران صورت ملی پیدا کند و ورود آنها باعث تحول کیفی در مبارزه کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ملی بشود، چراکه با ورود جامعه دانشگاهی:

اولاً شرایط برای ورود جنبش‌های دیگر اجتماعی مطالبه‌محور و مدنی (اعم از جنبش معلمان، جنبش دانش‌آموزان، جنبش کارگران و غیره) به آن ابرحرکت اعتراضی فراهم بشود.

ثانیاً با ورود جامعه دانشگاهی به ابرحرکت اعتراض ملی

ضد استبدادی ۱۴۰۱ شرایط برای تکوین و اعتلای «جنبش اعتصابی» در کنار «جنبش خیابانی» فراهم گردید. قابل ذکر است که تا قبل از ورود جامعه دانشگاهی (اعم از اساتید و دانشجویان) به ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول ۱۴ روز (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) آن ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی تنها جوهر خیزشی متمیزه و بی‌سر داشت که به صورت تک مؤلفه‌ای خیابانی حرکت می‌کرد مبارزه اعتصاب مغازه‌داران در بعضی از شهر کردستان علاوه بر اینکه فراگیر نبود، نمی‌توانست به صورت یک مبارزه فراگیر اعتصابی در کنار مبارزه خیابانی در کل کشور تعریف بشود اما با ورود جامعه دانشگاهی «شرایط برای اعتلای جنبش اعتصابی از دانشگاه تا کارخانه (در کنار جنبش خیابانی) فراهم گردید.

ثالثاً با ورود جامعه دانشگاهی به آن ابرحرکت اعتراض ضد استبدادی و ضد آپارتایدی شرایط برای ورود نهادهای دموکراتیک اجتماعی اعم از کانون نویسندگان تا کانون وکلا و هنرمندان و ورزش‌کاران و حقوق دانان و غیره فراهم گردید.

رابعاً با ورود جامعه دانشگاهی به آن ابرحرکت اعتراضی ضد آپارتایدی جنبش زنان که از آغاز تکوین آن ابرحرکت اعتراضی (۲۶ شهریور ۱۴۰۱) با شعار «زن، زندگی، آزادی» به آن ابرحرکت ضد استبدادی پیوسته بودند، در کنار جنبش دانشجویی توانستند حرکت متمیزه خود را «خودسازماندهی» کنند که این امر در اعتلای آن ابرحرکت اعتراضی بسیار مؤثر بود.

خامساً جامعه دانشگاهی اعم از جنبش دانشجویی و جنبش اساتید در این مرحله بر اساس جمع‌بندی تجارب گذشته خودشان توانستند «به رهبری درون‌زای اجتماعی تکوین یافته از پایین دست پیدا کنند» که تزریق این مهم به کنش‌گران آن ابرحرکت اعتراضی باعث گردید تا «جنبش‌های محله‌ای» برای اولین بار در حرکت اعتراضی ۱۴۰۱ بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای

حاکم مادیت پیدا کنند. لازم به ذکر است که «ظهور جنبش‌های محله‌ای فرایند جدیدی در آن ابرحرکت اعتراضی بود که باعث طولانی شدن حیات آن ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی برای بیش از سه ماه و همچنین باعث گردید تا دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب تمام‌عیار این ابرحرکت در کوتاه مدت پیدا نکنند.»

لذا به همین دلیل بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در جمع‌بندی خود نسبت به آن ابرحرکت اعتراضی به این واقعیت رسیدند که «بدون سرکوب همه جانبه جامعه دانشگاهی ایران امکان بازتولید ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در آینده حتی به صورت گسترده‌تر وجود دارد.» مع‌هذا جهت ممانعت از بازتولید آن ابرحرکت در سال جاری (۱۴۰۲) و در آینده راهی جز سرکوب سیستماتیک و همه جانبه جامعه دانشگاهی ایران برای حزب پادگانی خامنه‌ای باقی نمانده است. بی‌تردید «در آغاز حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای سرکوب سیستماتیک و همه جانبه جامعه دانشگاهی مانند بهار ۵۹ خمینی به کودتای فرهنگی آن‌چنانی فکر می‌کرد.» ولی از آنجایی که حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه به یک «جمع‌بندی جدیدی رسیدند» که عبارت بود از اینکه:

اولاً ساختار کنش‌گران دانشگاهی ایران در دوران جدید (یا سال ۱۴۰۲) کاملاً نسبت به ساختار بهار ۵۹ تغییر کرده است.

ثانیاً در شرایط جدید (برعکس بهار ۵۹) «جامعه دانشگاهی ایران با جامعه ایران پیوند تنگاتنگی پیدا کرده‌اند» لذا در این شرایط حزب پادگانی خامنه‌ای مانند کودتای فرهنگی بهار ۵۹ خمینی و حواریونش نمی‌تواند به سرکوب عریان جامعه دانشگاهی و تعطیل درازمدت دانشگاه‌ها و تصفیه و دستگیری و اعدام عریان جمعی دانشگاهیان بپردازند.

ثالثاً آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم «به‌لحاظ کمی

جمعیت جامعه دانشگاهی ایران حداقل ده برابر بهار ۵۹ می‌باشند که همین گستردگی کمی جامعه دانشگاهی باعث گردیده که رابطه و پیوند آنها با جامعه بزرگ ایران خارج از طبقه و قوم و گروه باشد». بر این مطلب بیافزاییم که «به‌لحاظ کیفی هم جامعه دانشگاهی ایران در این شرایط رشد گسترده‌ای کرده است چراکه در سال‌های ماقبل ۵۹ جمعیت پانصد هزار نفری دانشجویان فقط محدود به طبقه برخوردار و طبقه متوسط شهری می‌شدند اما در این شرایط جمعیت گسترده دانشجویی تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران از بالا تا اعماق جامعه را در بر گرفته است.» رابعاً برای حزب پادگانی خامنه‌ای صد درصد روشن است که سرکوب عریان جامعه دانشگاهی ایران مانند بهار ۵۹ خمینی «امری صد درصد شکست خورده می‌شود» که بازتولید آن در این شرایط هرگز نمی‌تواند دستاوردی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته‌باشد. خامسا مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط کاملاً برعکس بهار ۵۹ خمینی می‌باشد که در چارچوب آن خمینی و حواریونش توانستند هم دانشگاه‌ها را تعطیل کنند و هم جنبش دانشجویی را با زور و تانک و اعدام و زندان و تیغ و داغ درفش به رکود بکشانند و هم با تصفیه فراگیر اساتید و دانشجویان فعال ریشه کنش‌گری را در دانشگاه‌ها از بین ببرند.

سادسا حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط خوب می‌دانند که «کنش‌گران جامعه دانشگاهی به آن درجه از آگاهی و تجربه و سازمان‌یابی رسیده‌اند که دیگر مانند بهار ۵۹ استقلال جامعه دانشگاهی را در خدمت جریان‌های سیاسی خارج‌نشین قرار نمی‌دهند.» علی‌ایحال بدین ترتیب است که حزب پادگانی در شرایط پسا ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ به این نتیجه رسیده‌اند که «با مکانیزم کودتای فرهنگی خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ دیگر نمی‌توانند جامعه دانشگاهی را سرکوب نمایند». از نظر

آنها در این شرایط جهت سرکوب جامعه دانشگاهی کشور و دستیابی به کودتای جدید فرهنگی باید اقدام به مکانیزم جدیدی بکنند که اصول و مبانی این کودتای جدید فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای عبارتند از:

الف - «اخراج استادان سرشناس» که بیشتر آنها مربوط به دانشگاه‌های تهران و شریف و علامه طباطبایی هستند همچون علی شریفی زارچی از دانشگاه شریف، حمیده خادمی و آمنه عالی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران.

ب - ۹ تن از اساتید دانشگاه علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران به اتهام ضد انقلاب بودن و داشتن تفکر غرب‌زده و ولایی نبودن به بازنشستگی اجباری محکوم شده‌اند. روزنامه اعتماد در گزارش دیگری تعداد اساتید اخراجی «از ابتدای دولت سیزدهم تاکنون را ۵۸ نفر عنوان کرده است» اخراج‌هایی که دامن دانشگاه‌های شهرهایی چون تهران، کرج، کرمان، گیلان و اصفهان را گرفته و تمامی ندارد. گویی پروژه‌ای است که در همه شهرها اجرا می‌شود.

ج - روز ۲۹ مرداد سال جاری روزنامه هم میهن اعلام کرد که «سندی منتشر شده که نشان می‌دهد که دولت رئیسی مخفیانه فرآیند جذب ۱۵ هزار عضو هیئت علمی همسو را به صورت سهمیه‌ای فوری و خارج از چارچوب علمی موجود دانشگاه‌ها آغاز کرده است.» روزنامه آرمان شرق در ۱۲ شهریور ۱۴۰۲ در خصوص ماهیت این ۱۵ هزار نفر هیئت علمی «همسو» با ابراهیم رئیسی از قول بیژن عبدالکریمی نوشت: «اینها عده‌ایی جهال قدرت‌پرست و منفعت‌طلب هستند. حتی می‌توان گفت افرادی هستند بدون شرافت انسانی که وارد نهادهای فرهنگی شده‌اند.»

د - روزنامه هم میهن در ۱۴ شهریور سال جاری در خصوص «نشستن سعید حدادیان (مداح معروف) بر مسند استادی دانشگاه» در گزارشی با عنوان «از منبر مداحی تا کرسی استادی» نوشت: «فرض کنید

روزی پشت تریبون‌های مداحی و روضه‌خوانی استادان دانشکده ادبیات روی منبر روند و شروع به ذکر مصیبت کنند. قطعاً این اتفاق واکنش‌هایی تند از طرف اقشار مختلف در پی خواهد داشت، امروزه ما شاهد اتفاقی برعکس آن هستیم». همچنین سایت دیده‌بان ایران در ۱۳ شهریور ۱۴۰۲ در این رابطه از قول میردامادی نوشت: «علت این تصمیم شرایط انفجاری جامعه و نقش مؤثر دانشگاه در قیام ۱۴۰۱ است لذا تا زمانی که با آن علت اصلی که نارضایتی گسترده در جامعه است برخورد نشود و تا زمانی که علت اصلی وجود دارد، این پیامد نیز وجود دارد و بر طرف شدنی نیست مگر اینکه دانشگاه را کاری کنند که تبدیل به پادگانی شود که یک مشت سرباز و فرمانده در آن باشند و فرماندهان دستور دهند و سربازان اطاعت کنند. ولی دانشگاه این‌طور نیست.»

باز سایت رویداد در این رابطه در ۱۲ شهریور ۱۴۰۲ از قول محمدرضا تاجیک نوشت: «تمرکز و خالص‌سازی و خودسازی قدرت که از چند سال پیش آغاز شده مبتنی بر یک هراس بزرگ معطوف به بقاست. این راه به‌سوی بقا و اعتلای قدرت نیست. این راه به‌صورت هولناکی به‌سوی دره‌های دهشتناک نابودی است.»

و - رسانه آفتاب یزد در ۳۱ مرداد ۱۴۰۲ نوشت: «گزارشی که اخیراً از گردهمایی رتبه‌های برتر کنکور منتشر شده نشان می‌دهد که این افراد هنوز وارد دانشگاه نشده‌اند، در فکر مهاجرت هستند و بعضی‌هایشان حتی از حالا کشور مقصدشان را هم انتخاب کرده‌اند.»

سایت بهار نیوز اول شهریور ۱۴۰۲ با اشاره به علت بالا رفتن آمار مهاجرت نوشت: «مادامی که فضای اجتماعی یک کشور مسموم است، مهاجرت امری رایج و معمول است... جامعه مسموم فضایی است که حال و هوای اجتماعی در آن مساعد نیست به‌عبارتی عرصه برای آزادی بیان و عقیده محدود است، آرامش روحی وجود ندارد، بیکاری زیاد است، درآمدها کم است، وضعیت

معیشتی اسفبار است و هزار و یک مشکل دیگر وجود دارد.»

همچنین در همین رابطه روزنامه ستاره صبح در اول شهریور ۱۴۰۲ می‌نویسد: «میلیون‌ها نفر از مردم ایران علاقه‌مند به مهاجرت و رفتن هستند، رفتنی که معلوم نیست چه سرنوشتی برای آنها دارد یعنی به قدری فشار جلوی زندگی آنهاست که مجبور می‌شوند به کوه و دشت و دریا بزنند تا بروند حتی امیدی به زنده رسیدن ندارند اما باز می‌روند.»

باز سایت فرارو در اول شهریور ۱۴۰۲ در این باره نوشت: «۸۰ درصد رتبه‌های برتر ایران در رشته‌های ریاضی و فیزیک در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۵ از کشور مهاجرت کرده‌اند. از این تعداد به‌طور متوسط ۷۸ درصد نخبگان دیگر به کشور باز نگشته‌اند، داده‌های مرتبط با سال ۹۷ نشان می‌دهد که از میان ۱۰ رتبه برتر سال ۸۰ رشته‌های ریاضی و فیزیک فقط دو نفر از آنها در ایران مانده‌اند.» سایت فرارو اعتراف می‌کند: «در ایران نه تنها سیاست‌هایی اتخاذ می‌شود که نخبگان را فراری می‌دهد بلکه یک نگاه بی‌تفاوت و بی‌اعتنا به این صادرات نخبگان از کشور نیز وجود دارد.»

ز - روزنامه اعتماد در اول شهریور ۱۴۰۲ نوشت: «راهبرد خالص‌سازی که پیش از این در حوزه سیاست و مدیریت کشور شکل گرفته بود راه خود را به نهادهای صنفی مدنی و دانشگاهی باز کرده و قربانی می‌گیرد. این رفتارها سیاست خارج کردن دانشگاه از عرصه توسعه ملی است.»

ح - روزنامه ستاره صبح در اول شهریور ۱۴۰۲ در این رابطه می‌نویسد: «بی‌تفاوتی برخی مسئولان نسبت به متخصصان و نخبگانی که شاید آنها را مزاحم می‌پندارند کار را به اینجا رسانده و بهترین نیروی انسانی کشور را فراری داده است گویا آقایان نخبه‌ها را نمی‌خواهند و اراده کرده‌اند با بدرقه این نیروی انسانی افرادی بله قربان‌گو و فاقد هوش خلاقیت و اندیشه را جایگزین

کنند.»

ط - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آستانه بازگشایی دانشگاه‌ها و در سالگرد ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱ تهاجم به دانشگاه‌ها را از جهات مختلف شدت بخشیده‌است. زیرا از یک سوء به اخراج گسترده استادان منتقد و جایگزین کردن آنها با عناصر هم سوء به تزریق مکانیکی استادان جعلی دست زده و از سوی دیگر شمار زیادی از دانشجویان را از دانشگاه‌ها اخراج کرده و جای خالی آنها را با ایادی و مزدوران خود یا با فروش صندلی‌های دانشگاه به فرزندان بی‌سواد ایادی خود برخورد کرده است.

ی - سایت انتخاب در خصوص کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای در ۵ شهریور ۱۴۰۲ نوشت که: «همه دانشگاه‌ها، "دانشگاه امام صادقی" می‌شوند و پاک‌سازی به سرعت در حال انجام است.»

ک - سایت رویداد در ۵ شهریور ۱۴۰۲ در خصوص کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای نوشت: «اخراج استادان در دولت رئیسی به شکل پر شتابی در حال اجرا است و تمام استادانی که به زعم آنها منتقد هستند به بهانه‌های مختلف از جمله بازنشستگی و توان علمی اخراج شده‌اند.»

ل - کانون صنفی استادان دانشگاهی طی بیانیه‌ای در کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای را این چنین تبیین کردند: «هم اکنون صدها پرونده در این رابطه در دانشگاه‌های مختلف به بهانه امضای بیانیه یا اظهار نظر توسط استادان متوقف شده‌است و چندین عضو هیئت علمی در دانشگاه‌های مختلف یا اخراج شده‌اند و یا در آستانه اخراج قرار گرفته‌اند.»

ن - سایت عرش نیوز ر ۵ مرداد ۱۴۰۲ در خصوص بیانیه کانون صنفی استادان دانشگاهی می‌نویسد: «در بند ۵ مصوبه شورای امنیت کشور از وزارتخانه‌های علوم و بهداشت خواسته می‌شود ترتیب استخدام ۱۵ هزار عضو هیئت علمی غیر هم سوء با این جریان‌های

ضد استقلال دانشگاه داده شود در این نامه "اعضای هیئت علمی" به عنوان بزرگترین عامل ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱ معرفی می‌گردد.

ع - در خصوص کودتای فرهنگی دوم حزب پادگانی خامنه‌ای است که محمدرضا عارف (معاون اول دولت سید محمد خاتمی) و رئیس کانون صنفی استادان دانشگاهی در اعتراض به روند حاکم بر هیئت‌های جذب در دانشگاه از سمت خود در هیئت جذب دانشگاه شریف استعفا داد، عارف در استعفانامه خود نوشته است: «روند حاکم بر هیئت‌های جذب دانشگاه‌ها عملاً باعث خروج نخبگان از دانشگاه‌ها می‌شود و تأسف‌بارتر آنکه بعضاً دخالت برخی نهادهای بیرون دانشگاه در تصمیم‌گیری هیئت‌های جذب تأثیر می‌گذارد.»

ص - دو مورد از استادان دوره کودتای دوم حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا سرکوب ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ که توسط رسانه‌های حکومتی تاکنون معرفی شده‌اند. یکی امیر حسین ثابتی مجری شبکه افق تلویزیون رژیم است که به‌عنوان استاد مدعو در دانشگاه شریف موضوع «انقلاب اسلامی» را تدریس می‌کند و دیگری عباس موزون که قرار است موضوع «آیین زندگی» را به دانشجویان دانشگاه شریف درس بدهد.

س - طبق نوشته رسانه‌های حکومتی در خصوص اجرای کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای اینکه قرار است که باند «جبهه پایداری اجرای این پروژه را در دست بگیرد» و قرار است «پس از تصفیه بزرگ اساتید ورود دانشجویان به دانشگاه‌ها را هم‌بر اساس صلاحیت‌های سیاسی - اعتقادی انجام بدهند.»

ق - طبق گزارش کانال تلگرامی قیام «پروژه کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای در یک کمیته اطلاعاتی - امنیتی با مسئولیت پاسدار سلامی فرمانده کل سپاه پاسداران طی ۱۰ جلسه از آذر ۱۴۰۱ تا بهمن ۱۴۰۱ برنامه‌ریزی شده است» نتیجه این برنامه‌ریزی

در لیست‌های چهارگانه ثبت گردید که این لیست‌ها نشان می‌دهد که بیش از ۲۸۰۰ دانشجو به کمیته انضباطی احضار شده‌اند و ۶۴۳ دانشجو به‌خاطر اغتشاشات بهمن ۱۴۰۱ اخراج و از ورود به دانشگاه ممنوع شده‌اند و ۲۸۱ نفر از دانشگاهیان به همین علت از خدمت در دانشگاه معلق گردیده‌اند و برای ۲۲ نفر از دانشگاهیان اغتشاشگر در مازندران قرار ممنوع‌الخروج از کشور صادر شده است.

ر - بنابراین بخش مهمی از کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای «اخراج و تصفیه گسترده استادان در رشته‌های مختلف به‌خصوص در علوم انسانی می‌باشد.»

ش - روزنامه هم میهن در ۲۹ مرداد ۱۴۰۲ در خصوص علت انجام کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای در دانشگاه می‌نویسد: «چرا با دانشگاه این اندازه دشمنی وجود دارد؟ پاسخ روشن است: "علم" مخالفت با علم ریشه هرگونه دشمنی با دانشگاه است. با وجود علم "شبه‌علم" قادر به عرض اندام نیست ولی در غیبت آن "شبه‌علم" جولان خواهد کرد.»

ت - هم کودتای اول فرهنگی خمینی و حواریونش در بهار ۵۹ و هم کودتای دوم فرهنگی حزب پادگانی خامنه‌ای در تحلیل نهایی به‌خاطر وحشت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته «از احیای نقش دانشگاه به‌عنوان سنگر آزادی و آگاهی است» که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نشان داد که «دانشگاه علی‌رغم همه خاک و خاکستری که ارتجاع حاکم تحت عنوان وحدت حوزه و دانشگاه بر سرش ریخته است همچنان زنده و پویا و آماده احراز جایگاه افتخار آمیز خود به‌عنوان سنگر آگاهی و آزادی است.» ▶

پایان

# آیا ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع

## «ضد آپارتایدی»

### در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید است؟

مذهبی و غیره) توسط جرقه قتل حکومتی مهسا امینی در تندپیچ عظیم حرکت اجتماعی جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم منفجر گردد» بنابراین از اینجاست که در پاسخ به سؤال فوق (اینکه آیا ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید است)، سؤال دیگری مطرح می‌گردد و آن اینکه «آیا در این زمان (یعنی در سال ۱۴۰۲) تراکم فشار سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (مانند سال ۱۴۰۱) به حدی رسیده است که علاوه بر علیه بر فشارهای معیشتی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) نیاز به جرقه‌ای جهت انفجار عظیم داشته‌باشد؟»

پاسخ به این سؤال مهم نیازمند به آن است که دریابیم که در چارچوب «تحلیل مشخص از واقعیت ابرحرکت ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ مردم ایران آن ابرحرکت عظیم

قبل از هر چیز عنایت داشته‌باشیم که اگر بخواهیم با «رویکرد دیالکتیکی» به سؤال فوق پاسخ بدهیم باید داوری کنیم که لازمه بازتولید ابرحرکت ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی قرار دارد) در سال ۱۴۰۲ (یا بعد از آن) دو امر می‌باشد: الف - فراهم شدن شرایط عینی یا مادی موضوع.

ب - فراهم شدن شرایط ذهنی کنش‌گران.

در خصوص شرایط عینی پدیده ضد آپارتایدی (موضوع ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) باید توجه داشته‌باشیم که در سال ۱۴۰۱ به علت نهادینه شدن دولت سیزدهم پادگانی ابراهیم رئیسی (در چارچوب پروژه یکپارچه شدن قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای) فضای امنیتی، پادگانی، خفقان و سرکوب و همچنین فضای آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به‌خصوص در سه شاخه آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی که در طول ۴۴ سال گذشته تکیه‌گاه اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است) بر علیه گروه‌های مختلف جامعه ایران (از جمله جامعه بزرگ زنان ایران) شدت پیدا کرد» در نتیجه همین امر باعث گردید که در سال ۱۴۰۱ برای اولین بار (در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «فشار متراکم شده آپارتایدی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (و در رأس آنها آپارتاید جنسیتی) به مافوق تحمل توده‌های جامعه بزرگ ایران برسد تا آنجایی که این‌گونه فشارهای آپارتایدی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۴۰۱) حتی بر «فشارهای معیشتی» تحمیل شده بر توده‌های جامعه بزرگ ایران (اعم از گرانی، تورم، بیکاری، رکود و کاهش قدرت خرید و سقوط آسانسوری پول ملی کشور و غیره) فزونی پیدا کند.

لذا در چنین وضعیتی بود که «آن انبار عظیم متراکم شده فشارهای عظیم آپارتایدی (اعم از آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی و آپارتاید

دیروز چه دستاوردی برای امروز جامعه ایران به همراه دارد؟» البته معنای دیگر این حرف آن است که اگر معتقد باشیم که «ابرحرکت ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ شکست خورده است و هیچ‌گونه دستاوردی هم برای جامعه امروز ایران به همراه ندارد در آن صورت پاسخ به سؤال فوق هم منفی خواهد بود» چراکه در آن صورت «حتی اگر باز هم در سال ۱۴۰۲ مانند سال ۱۴۰۱ ابرحرکت ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ بازتولید بشود باز هم شکست می‌خورد» زیرا در مقایسه با سال ۱۴۰۱ هیچ تحولی در دو طرف جبهه (بالائی‌های قدرت و پایینی‌های قدرت) صورت نگرفته است. همچنین اگر معتقد باشیم که ابرحرکت ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی سال ۱۴۰۱ کاملاً به اهداف از پیش تعیین شده تاکتیکی و استراتژیکی خودش دست یافته است و به «پیروزی کامل رسیده است» در آن صورت هم (برعکس موضع بالا) پاسخ به سؤال فوق (اینکه آیا ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ بازتولید می‌شود؟) این می‌شود که دیگر نیازی به اعتلا و بازتولید ابرحرکت اعتراضی ۱۴۰۱ در سال ۱۴۰۲ نمی‌باشد، چرا که «لازمه اعتلا و بازتولید یک حرکت اجتماعی چه به صورت جنبشی و چه به صورت خیزشی آن است که حداقل کنش‌گران اهدافی تاکتیکی داشته باشند، لذا اگر ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ در سال گذشته توانسته است به اهداف خود دست پیدا کند دیگر اهدافی چه تاکتیکی و چه استراتژیکی برای کنش‌گران در سال ۱۴۰۲ باقی نمانده است.»

برای فهم این مهم در اینجا نیازمند به طرح مثالی می‌باشیم. مثلاً اگر بر این باور باشیم که به فرض محال هدف کنش‌گران میدانی ابرحرکت ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ «کشف حجاب» بوده است

از آنجایی که این هدف کنش‌گران تحقق پیدا کرده و دیگر در جامعه امروز ایران و در فرایند پسا ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان و پتانسیل تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران ندارد و کسانی که در سال ۱۴۰۱ به دنبال کشف حجاب بوده‌اند به خواسته خود رسیده‌اند، در نتیجه دیگر آنها هدفی برای انجام حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ ندارند. آنچه تا اینجا در پاسخ به سؤال فوق (اینکه آیا ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید است؟) توانسته‌ایم حاصل نماییم اینکه دو گروه فوق چه آن‌هایی که معتقدند که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی سال ۱۴۰۱ کاملاً شکست خورده است» و حاصلی برای جامعه ایران نداشته است و چه آن‌ها که برعکس بر این باورند که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ «کاملاً پیروز شده است» و به اهداف خود دست پیدا کرده‌اند، در تحلیل نهایی به یک نتیجه رسیده‌اند و آن اینکه در پاسخ به سؤال فوق «در سال ۱۴۰۲ امکان اعتلا و بازتولید ابرحرکت ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی وجود ندارد.»

همچنین هر دو گروه به این نتیجه رسیده‌اند که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی سال ۱۴۰۱ دیگر به «رکود کامل» رسیده است، ولی در برابر دو پاسخ فوق، پاسخ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در چارچوب تحلیل ۵ جلدی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی سال ۱۴۰۱ که در ۷ شماره نشر مستضعفین ایران ارگان عقیدتی و جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از شماره ۱۵۹ با مقاله «تیترا اول - ماراتن نفس‌گیر جنبش زنان ایران» تا شماره ۱۶۵ با



مقاله «سخن روز - یا پس لرزه‌های ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱» انتشار پیدا کرده است) به سؤال فوق (اینکه آیا ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید است؟) این است که هر چند «حرکت خیابان» ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ از دی‌ماه ۱۴۰۱ «سرکوب شده و به رکود گرفتار شده‌است» ولی معنای این سرکوب و رکود «حرکت خیابان» هرگز آن نیست که آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی که برای مدت سه ماه توانست در عرصه «حرکت خیابان» دوام پیدا کند و توانست در این رابطه طولانی‌ترین ابرحرکت اعتراضی در طول سه دهه گذشته (از سال ۱۳۷۱ تا سال ۱۴۰۱) باشد در عرصه حرکت‌های دیگر مثل حرکت نافرمانی مدنی هم به رکود رسیده و هیچ‌گونه دستاوردی برای جامعه امروز ایران ندارد، زیرا:

اولاً کنش‌گران آن ابرحرکت اعتراضی اگر چه توانستند در طول سه ماه کنش‌گری میدانی پرهزینه خود به «هدف‌های تاکتیکی» خود دست پیدا کنند هنوز آن کنش‌گران نتوانسته‌اند به اهداف مهم «استراتژیکی» خود دست پیدا کنند، بنابراین بی‌تردید آن کنش‌گران در سال ۱۴۰۲ به‌دنبال بازتولید آن ابرحرکت در راستای دستیابی به «اهداف استراتژیک» خود می‌باشند.

ثانیاً اهداف تاکتیکی که کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول بیش از سه ماه مبارزه پرهزینه «خیابان» خود توانسته‌اند به آن دست پیدا کنند عبارتند از:

الف - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای را پس از سه دهه مبارز بی‌امان توده‌های مردم ایران (از فروردین ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) برای اولین بار توسط کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد

استبدادی و ضد آپارتایدی وادار به «موضع دفاعی» و عقب‌نشینی شده‌است.

ثالثاً اگرچه در تحلیل نهایی «کنش‌گران میدانی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ نتوانستند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند و نتوانستند با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود وارد «فاز انقلابی» در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوند و بدل به حرکت جنبشی یا خیزشی انقلابی بشوند علی‌ایحال توانستند (به‌قول مسعود احمدزاده) «دو مطلق» در باور مردم ایران به چالش بکشند» (۱- مطلق «نتوانستن توده» در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ۲ - مطلق قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم).

رابعاً کنش‌گران میدانی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ نشان دادند که «کنش‌گرانی خودجوش و خودسازمان‌ده و خود بنیاد تکوین یافته از پایین می‌باشند» و همچنین در بخشی از آنها مثل جنبش دانشجویی نشان دادند که این کنش‌گران خودجوش و خودسازمان‌ده و خودبنیاد «دارای رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین نیز می‌باشند.»

خامساً ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ نشان داد که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «حرکتی جامعه‌محور می‌باشند نه طبقه‌محور و نه حزب‌محور و نه نخبه‌گرا.»

سادساً کنش‌گران میدانی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ نشان دادند که «بر خلاف کنش‌گران حزبی و کنش‌گران چریک‌گرا و کنش‌گران ارتش خلقی و کنش‌گران طبقه‌گرا در مبارزه سیاسی - اجتماعی خود به‌دنبال «کسب قدرت از بالا» نیستند» بلکه برعکس آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید آنها پیش از آنکه به‌دنبال «انقلاب

سیاسی برای کسب قدرت سیاسی» باشند به دنبال «انقلاب اجتماعی برای تغییر توازن قوا از پایین جامعه به نفع جامعه» می‌باشند تا توسط آن بتوانند به «دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی» دست پیدا کنند.

سابقاً در عرصه میدانی اگر چه کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ با مبارزه «خیابانی صرف» (و در خلأ مبارزه اعتصابی فراگیر کارگری و کارمندی) نتوانستند «توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند» ولی بدون تردید توانستند توسط به چالش کشیدن «هژمونی سیاسی و هژمونی نظامی و هژمونی ایدئولوژیک» رژیم مطلق فقاهتی حاکم اتوریته و اقتدار و موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را به چالش بکشند.

ثامناً کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ اگر چه از دی‌ماه ۱۴۰۱ پس از مبارزه سه ماهه خیابانی تن به عقب‌نشینی در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم دادند و با عقب‌نشینی از مبارزه «خیابانی» با دستگاه‌های سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای مبارزه «خیابان» را به رکود کشیدند ولی هرگز در این رابطه نباید فراموش کنیم که آنها از همان زمان «با عقب‌نشینی از مبارزه مستقیم خیابان وارد «سنگر مبارزه نافرمانی مدنی» با رژیم مطلقه فقاهتی شدند» که همین استحاله «مبارزه از شکل پرهزینه» (خیابان) به شکل «با هزینه بالنسبه کمتر جنبش نافرمانی مدنی» امروز (در سال ۱۴۰۲) شرایط برای گستردگی عرصه مبارزه کنش‌گران در جنبش نافرمانی مدنی فراهم ساخته‌است، به طوری که این امر باعث احساس خطر حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به «عدم مشارکت (مانند اسفند ماه ۱۳۹۸ و خرداد ۱۴۰۰) بخش عظیمی از جامعه ایران در انتخابات

اسفند ۱۴۰۲ (مجلس دوازدهم و شورای خبرگان رهبری) شده‌است» چرا که «عدم مشارکت اکثریت عظیم مردم ایران در چارچوب جنبش نافرمانی مدنی باعث به چالش کشیدن هرچه بیشتر مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌شود.»

یادمان باشد که «جنبش نافرمانی مدنی در این شرایط توسط «جامعه زنان ایران» در راستای دستیابی به «حق انتخاب در آزادی پوشش برای جامعه زنان ایران» رهبری می‌شود» و همین جنبش عظیم نافرمانی مدنی است که در این شرایط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (برعکس مبارزه خیابان سال ۱۴۰۱) وادار به عقب‌نشینی علنی کرده است که موضوع «لایحه حجاب و عفاف» رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و سرگردانی قوای سه گانه رژیم در استحاله آن به قانون و اجرای آن نشان دهنده این امر می‌باشد.

باری بدین ترتیب است که پاسخ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به سؤال فوق (آیا ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید است؟) پاسخ سومی می‌باشد که نه شباهت به پاسخ گروه اول دارد و نه شباهت به پاسخ گروه دوم. مبانی نظری پاسخ سوم جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به این سؤال عبارتند از:

الف - اگرچه از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ در سال ۱۴۰۲ تنها در عرصه مبارزه «خیابان» به رکود کشیده شده‌است ولی در عرصه مبارزه نافرمانی مدنی توفنده‌تر از سال ۱۴۰۱ این مبارزه در سال ۱۴۰۲ با رژیم مطلقه فقاهتی حاکم ادامه دارد که در صورتی که این «مبارزه نافرمانی مدنی» بتواند در اسفندماه ۱۴۰۲ در انتخابات مجلس دوازدهم و خبرگان

رهبری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت «جنبش عدم مشارکت» در انتخابات اکثریت عظیم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران درآید خود این امر باعث به چالش کشیدن مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از درون می‌گردد.

ب - اگرچه در سال ۱۴۰۱ به علت یکپارچه شدن قدرت در حزب پادگانی خامنه‌ای و نهادینه شدن دولت دست نشانده سیزدهم (ابراهیم رئیسی) توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فشارهای آپارتایدی رژیم (و در رأس آنها فشارهای آپارتاید جنسیتی حزب پادگانی خامنه‌ای بر جامعه زنان ایران) چندین برابر بشود و باز همین امر باعث گردید که به لحاظ مادی و عینی فشارهای حاصل سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم ایران (به خصوص جامعه زنان ایران) حتی بیشتر از فشارهای معیشتی (اعم از گرانی، بیکاری، تورم و کاهش قدرت خرید و کاهش آسانسوری ارزش پول ملی کشور و غیره) بشود در نتیجه حاصل آن گردید که در سال ۱۴۰۱ آن انبار عظیم فشارهای حاصل سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جرقه‌ای (قتل حکومتی مهسا امینی) بدل به انفجار عظیمی بشود که ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ نوک کوه یخ آن شرایط عینی یا انبار عظیم فشارهای حاصل سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که البته آن انفجار همچنان در شکل جنبش نافرمانی مدنی در سال ۱۴۰۲ جاری می‌باشد، اما در سال ۱۴۰۲ به علت فشارهای اقتصادی حاصل سیاست‌های غارت‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم نگون بخت ایران انبار عظیم فشارهای گرانی و بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم و غیره به قدری وسعت پیدا کرده است که حتی در این شرایط انبار عظیم فشارهای حاصل

سیستم آپارتاید سه گانه جنسیتی و قومیتی و مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم تحت تأثیر خود قرار داده است. برای فهم این مهم در اینجا مجبوریم به ذکر آمار و گزارش‌های خود نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی بپردازیم:

۱ - مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم روز شنبه مورخ ۲۵ مرداد ۱۴۰۲ با انتشار گزارشی اعلام کرد که «متوسط هزینه کل خالص سالانه یک خانوار شهری در سال ۱۴۰۱ نسبت به سال ۱۴۰۰ معادل ۴۸/۳ درصد افزایش یافته‌است» مطابق این گزارش مرکز آمار رژیم «متوسط هزینه کل خالص یک خانوار روستایی در سال ۱۴۰۱ نسبت به سال ۱۴۰۰ حدود ۵۱/۹ درصد افزایش یافته‌است» بنا براین مطابق این گزارش مرکز آمار رژیم «هزینه خانوارهای شهری ایران طی دو سال ۲ برابر و در دو دهه ۳۸ برابر شده‌است.»

۲ - مطابق گزارش ایلنا (خبرگزاری دولتی کار ایران) در روز شنبه مورخ ۴ شهریور ۱۴۰۲: «خط فقر در تهران ماهانه به ۳۰ میلیون تومان رسیده است» و در وضعیت کنونی «خانواده‌هایی با دو شاغل نیز همچنان زیر خط فقر هستند.»

۳ - طبق گزارش سایت رویداد: «در ۲۰ سال گذشته چیزی در حدود ۱۵۰۰ میلیارد دلار منابع ارزی داشته‌ایم و آنها را هدر داده‌ایم، ۱۵۰۰ میلیارد دلار منابع خیلی سنگینی است که اگر فقط یک چهارم آن را در زیرساخت‌ها هزینه می‌کردیم از نظر زیرساختی در رده کشورهایمانند ژاپن قرار می‌گرفتیم.»

۴ - سایت اعتماد آنلاین در گزارشی با عنوان «کالاهای اساسی در سال دوم دولت رئیسی چند درصد گران شدند؟» نوشت: «در یک اینفوگرافی از ۱۲ قلم کالاهای اساسی نشان می‌دهد در سال دوم عمر دولت رئیسی مرغ ۲۰۳ درصد، گوشت ۳۱۸ درصد، روغن مایع ۳۲۸ درصد، ماکارونی ۲۸۳ درصد، شکر ۲۵۳

درصد، ماست ۳۰۷ درصد و تخم مرغ ۱۶۱ درصد گران شده است.»

۵ - خبرگزاری ایسنا در ۲۹ مرداد ۱۴۰۲ از قول حاجی دلیگانی عضو مجلس یازدهم نوشت: «هر روز ۶ هزار میلیارد تومان در کشور خلق پول می‌شود که ۷۰ درصد این خلق پول به جیب ۸ دهم درصد مردم جامعه می‌رود و تنها ۳۰ درصد آن به ۹۹/۲ درصد مردم می‌رسد» لذا نتیجه این خلق پول «کاهش قدرت خرید مردم و افزایش شکاف طبقاتی بین مردم است، پس روز به روز فقرا فقیرتر و طبقات متوسط هم فقیر می‌شوند.»

۶ - سعید لیلانز در ۲۳ خرداد ۱۴۰۲ در روزنامه هم میهن می‌نویسد: «در ۲۳ ماه دوران دولت رئیسی به اندازه دوره ناصرالدین شاه قاجار تا دولت حسن روحانی نقدینگی ایجاد شده و بدتر اینکه دوسوم نقدینگی به دلیل ناترازی و فساد صورت گرفته در این شبکه ایجاد شده است.»

۷ - سایت بهارنیوز در ۳۱ مرداد ۱۴۰۲ با عنوان «دولت فقر را توزیع کرده است» نوشت: «در دولت سیزدهم توزیع عادلانه ثروت اتفاق نیافتاده است بلکه این فقر بوده که به صورت عادلانه توزیع شده است.»

۸ - سایت اعتماد آنلاین در تاریخ ۱ شهریور ۱۴۰۲ نوشت: «طبق گزارش‌های مرکز آمار ایران بالاترین نرخ تورم دهه گذشته در دولت ابراهیم رئیسی ثبت شده است. دولت سیزدهم رکوردار نرخ تورم در میان دولت‌های قبل از خود است. حتی در زمان جنگ و بحران‌های گوناگون در کشور نرخ تورم به چنین اعدادی نرسیده بود.»

۹ - مرکز پژوهش‌های مجلس در رابطه با افزایش نرخ خط فقر اعتراف نمود که «خط فقر به ۳۰ میلیون تومان رسیده است» همچنین به «افزایش ۹۵۰

درصدی قیمت مسکن در ۵ سال گذشته اعتراف کرد» و این در حالی است که رئیسی در انتخابات ۱۴۰۰ با وعده ساخت یک میلیون مسکن در سال وارد صحنه انتخابات شده است و رئیسی در اسفند ۱۴۰۰ دستور رفع فقر مطلق طی دو هفته صادر کرد.

۱۰ - محمد باقری بنایی عضو کمیسیون اقتصادی مجلس یازدهم در روز سه شنبه بیستم تیرماه ۱۴۰۲ گفت: «باتوجه به نرخ تورم و وضعیت معیشتی مردم امروز میزان خط فقر در تهران ۳۰ میلیون تومان می‌باشد». او اعتراف نمود که بحران اقتصادی و معیشتی آن چنان عمیق و گسترده است که نه تنها با آزادسازی پول‌های بلوکه شده بلکه با ۱۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی مورد ادعای بانک مرکزی که در داخل کشور موجود است نیز نمی‌توان برای کشور کار مهمی انجام داد زیرا هزینه‌های دولت بسیار سرسام‌آور بالا رفته است، لذا هرچه سریع‌تر و به‌عنوان یک مسئله اضطراری باید به دنبال یک راهکار برای حل مشکلات اقتصادی باشیم، در غیر این صورت شاهد تورم وحشتناک به‌ویژه برای قشر متوسط خواهیم بود که اکنون با توجه به بالا بودن اجاره و بهای مسکن و تورم عملاً به سمت حاشیه‌نشینی در تهران و شهرهای هم‌جوار سوق پیدا کرده‌اند و ممکن است در آینده نه چندان دور شاهد مسائل اجتماعی و سیاسی متعددی باشیم.»

۱۱ - مرکز پژوهش‌های مجلس یازدهم در تیرماه سال جاری اعلام نمود که: «ریال به‌عنوان پول رسمی کشور در سال ۱۳۰۸ با یک گرم طلای خالص سنجیده می‌شد، ۹۲ سال گذشت تا ارزش ریال ۶ میلیون برابر همان یک گرم طلا کاهش پیدا کرده است» و در برابر دلار هم «۵۰ هزار برابر» کاهش پیدا کرده است.

۱۲ - اصلاحات نیوز در ۳۱ تیرماه ۱۴۰۲ از قول مهدی پازوکی کارشناس اقتصادی نوشت: «در خصوص

کاهش شدید ارزش پول ملی کشور و شناخته شدن آن به عنوان ضعیف ترین پول دنیا باید بگوییم که وقتی درآمدهای سرانه ما به شدت کاهش پیدا می کند و توان تولیدی یک جامعه کاهش می یابد، قدرت خرید مردم به شدت کاهش می یابد.»

۱۳ - سایت خبر آنلاین در ۲۸ تیرماه ۱۴۰۲ از قول نشریه فوربز نوشت: «ایران در خلیج فارس بین عراق و افغانستان واقع شده و صادرکننده عمده نفت و گاز طبیعی در جهان است با این حال تحریم های اقتصادی در کنار ناآرامی های سیاسی و تورم بالا بر پول ایران فشار آورده است و ریال ایران را ضعیف ترین واحد پولی جهان کرده است به طوری که با یک دلار می توان ۴۲۲۷۳۳ ریال ایران خریداری کرد.»

۱۴ - خبرگزاری مهر در ۱۶ خرداد ۱۴۰۲ نوشت: «گردش مالی قاچاق در ایران به یک هزار هزار میلیارد تومان یا ۱۵ تا ۲۱ میلیارد دلار رسیده است که با ادامه رویه فعلی می توان گفت به زودی بازار کشور تحت سیطره قاچاقچیان قرار خواهد گرفت.»

۱۵ - مهدی نصیری مسئول اسبق روزنامه کیهان در فروردین ۱۴۰۲ خطاب به سپاه یا به قول محمود احمدی نژاد «برادران قاچاقچی» گفت: «شماها که خسارت نمی بینید، زندگی هایتان خسارت نمی بیند، فرزند دلیر رئیس شورای عالی امنیت ملی تان که توی این قصه ها نقش اول را دارد صادرکننده نخست نفت ایران هست و ۴۰ درصد نفت ایران را صادر می کند و روزی یک میلیون دلار سود می برد. پسر آقای شمعخانی برای شما چه مشکلی دارد؟ این سیاست خارجی سرشار از نعمت برای شما و آقا زاده هایتان بوده است.»

۱۶ - جبرئیلی رئیس مرکز نظارت راهبردی اجرای سیاست های نظام در ۱۸ خرداد ۱۴۰۲ در گفتگو با شبکه افلاک رژیم گفت: «یک شرکت هایی هستند که

صاحبان ارز هستند، یک شرکت هست که فقط سود خالص در یک سال ۱۰۸ هزار میلیارد تومان بوده است ۱۰۸ هزار میلیارد تومان یعنی یارانه ۴۵ هزار تومانی دو سال کل ملت ایران.»

۱۷ - سایت اقتصاد نیوز در نهم فروردین ۱۴۰۲ نوشت: «طی ۵ سال گذشته حجم اقتصاد ایران از ۵۰۰ میلیارد دلار به ۲۰۰ میلیارد دلار رسیده است.»

۱۸ - روزنامه جهان صنعت روز یکشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۲ در گزارشی تحت عنوان «خرید نان نصفه برای ارتزاق» نوشت: «قرار بود هیچ چیز در سال جدید گران نشود حالا نان قوت غالب فرودستان در تعدادی از استان ها گران شده است و مدت ها است که خرید نان نصفه رواج پیدا کرده است، حالا سؤال این است که آیا با گرانی آرد و نان باید منتظر موج جدیدی از گرانی ها باشیم؟ آرد که گران شود کالاهایی از جمله شیرینی جات ماکارونی و غیره گران می شود. گرانی نان تأثیر روانی و علت و معلولی در بازار دارد.»

۱۹ - سایت انتخاب روز شنبه ۱۴ مرداد ۱۴۰۲ نوشت: «غذای ساده هم برای مردم لاکچری شده و مردم هر روز به غذای ارزان قیمت تر رو می آورند.»

۲۰ - خبرگزاری سپاه پاسداران روز سوم مردادماه ۱۴۰۲ نوشت: «از صبح امروز و به صورت ناگهانی قیمت نان در خراسان رضوی افزایش یافت. جدول منتشر شده از نرخ نامه جدید نان در استان خراسان رضوی حاکی از افزایش حدود ۴۰ درصدی قیمت انواع نان است. به عنوان مثال نان بربری سنتی یارانه ای که تا روز گذشته با قیمت ۸۵۰ تومان فروخته می شد اکنون ۱۲۰۰ تومان به دست خانوارها می رسد.»

باری نگاهی هرچند سطحی به آمارهای فوق خود نشان دهنده این واقعیت می باشد که «در سال ۱۴۰۲ شرایط اقتصادی و اوضاع معیشتی و فشارهای حاصل

از گرانی و تورم و بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم و فساد سیستمی و ساختاری حاکم همه و همه باعث گردیده که در مقایسه با شرایط عینی در سال ۱۴۰۱ شرایط عینی در سال ۱۴۰۲ بر پایه فشارهای اقتصادی و معیشتی استوار می‌باشد» البته معنای این حرف آن نیست که بین شرایط عینی حاصل از فشارهای سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم ایران با شرایط عینی حاصل از فشارهای اقتصادی و معیشتی بر مردم ایران خندق پر ناشدنی وجود دارد و همچنین معنای این حرف آن نیست که هرگز دو جبهه ضد آپارتایدی و ضد فقر و گرسنگی و تضادهای طبقاتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایرن نمی‌توانند در پیوند با یکدیگر قرار بگیرند، بلکه برعکس آنچنانکه در تحلیل‌های نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی و جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم تا زمانی که جبهه دموکراسی خواه یا ضد آپارتایدی و جبهه ضد فقر و گرسنگی و تضاد طبقاتی در جامعه بزرگ ایران در پیوند با یکدیگر قرار نگیرند هرگز حرکت‌های تحول خواهانه اعتراضی - سیاسی در جامعه بزرگ ایران نمی‌توانند «توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند» و وارد وضعیت انقلابی بشوند؛ به بیان دیگر «عامل اصلی رکود و سرکوب تمامی حرکت‌های اعتراضی جامعه بزرگ ایران در سه دهه گذشته (از سال ۱۳۷۱ الی الان) اعم از خیزشی و جنبشی همین «تک مؤلفه‌ای» بودن حرکت آنها می‌باشد که متأسفانه این ضعف هم در جنبش سبز سال ۸۸ و هم در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و هم در ابرحرکت ملی ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ وجود داشته است.»

البته نکته مهم دیگری که در اینجا طرح آن خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه در پاسخ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به سؤال اول (آیا ابرحرکت ضد

استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید است؟)، برای پاسخ به این سؤال «در چارچوب رویکرد دیالکتیکی من‌های اینکه باید شرایط عینی جامعه به‌عنوان یک پارامتر مهم در نظر بگیریم در کنار آن باید شرایط ذهنی هم به‌عنوان یک پارامتر در نظر بگیریم» به عبارت دیگر بدون در نظر گرفتن «شرایط ذهنی موجود» امکان اعتلای دو حرکت معیشتی و ضد آپارتایدی جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد. مقصود از «شرایط ذهنی» در اینجا «آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری‌یابی جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین کنش‌گران دو جبهه معیشتی و ضد آپارتایدی می‌باشد» که در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که در این شرایط (سال ۱۴۰۲) «کنش‌گران دو جبهه حالت یکسانی دارند» به عبارت دیگر «به‌لحاظ آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری‌یابی درون‌زای تکوین یافته از پایین کنش‌گران آنچنانکه در ابرحرکت‌های ضد استبدادی ۱۴۰۱ و آبان‌ماه ۹۸ و دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم کنش‌گران هر دو جبهه وضعیت ضعیف و نابسامانی دارند» و لهذا به همین دلیل است که «امکان زایش حرکت‌های خیزشی متمیزه بی‌سر (مانند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) از هر دو جبهه وجود دارد.»

باز در همین رابطه است که «به‌علت ضعف شرایط ذهنی امکان پیوند دو جبهه «معیشتی و ضد آپارتایدی» در عرصه میدانی وجود ندارد» و مانند حرکت‌های اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) سه دهه گذشته (از فروردین ۱۳۷۱ الی الان) «این دو جبهه جدای از همدیگر به حرکت خیزشی و جنبشی ادامه می‌دهند» چراکه آنچنانکه در شماره‌های قبلی نشر مستضعفین ایران هم مطرح کرده‌ایم «لازمه پیوند حرکت این دو جبهه در عرصه میدانی رشد شرایط

ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری‌یابی دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پایین) می‌باشد». علی‌ایحال از اینجاست که از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تحلیل نهایی در این شرایط در پاسخ به سؤال فوق (آیا ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید می‌باشد؟) «شرایط برای بازتولید ابرحرکت ضد استبدادی با موضوع معیشتی (ضد گرانی، تورم، بیکاری و کاهش قدرت خرید و غیره) در سال ۱۴۰۲ بیشتر فراهم می‌باشد تا با موضوع ضد آپارتایدی مانند سال ۱۴۰۱».

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

الف - لازم «بازتولید ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با موضوع ضد آپارتایدی و دموکراسی‌خواهانه و یا با موضوع معیشتی ضد فقر، گرسنگی، گرانی، تورم و بیکاری و غیره در سال ۱۴۰۲ فقط و فقط بستگی به شرایط عینی و ذهنی موجود جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران دارد».

ب - در خصوص مقایسه بین شرایط عینی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران در سال ۱۴۰۲ با سال ۱۴۰۱ باید عنایت داشته‌باشیم که در سال ۱۴۰۱ به‌علت نهادینه شدن دولت پادگانی سیزدهم ابراهیم رئیسی در چارچوب پروژه یکپارچه کردن قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای و تحمیل فشارهای آپارتایدی (اعم از آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی) شرایط عینی برای اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی با موضوع ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ آماده بود که البته با جرعه قتل حکومتی مهسا امینی این انبار متراکم فشارهای آپارتایدی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم منفجر گردید که برای مدت بیش از سه ماه این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی توانست

در عرصه میدانی دوام پیدا کند و البته بعد از سه ماه دوام مبارزه «خیابان» این ابرحرکت توانست از صورت خیابانی به‌صورت حرکت گسترده «نافرمانی مدنی» تغییر شکل بدهد که این حرکت اعتراضی نافرمانی مدنی علی‌الدوام هم ادامه دارد و بدون تردید این حرکت نافرمانی مدنی در جریان بالماسکه انتخابات مجلس سیزدهم و شورای خبرگان رهبری در اسفندماه ۱۴۰۲ مانند اسفندماه ۱۳۹۸ و خرداد ۱۴۰۰ بدل به عدم مشارکت گسترده توده‌های جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران در آن انتخابات می‌شود که حاصل آن ایجاد عدم مشروعیت نظام و به چالش کشیدن هژمونی سیاسی و هژمونی ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد.

ج - اگرچه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ در عرصه مبارزه «خیابان» به‌وسیله دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه فقاهتی حاکم سرکوب گردیده و اگر چه خود این سرکوب‌کنش‌گران در عرصه مبارزه خیابان مولود عدم آگاهی‌یابی و عدم سازمان‌یابی فراگیر و عدم رهبری دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پایین فراگیر کنش‌گران این ابرحرکت می‌باشد ولی بدون تردید این ابرحرکت در عرصه‌های دیگر «غیر خیابان» هر چند به‌صورت غیر فراگیر در طول یکسال گذشته ادامه داشته است و دلیل این امر هم آن بوده است که ابرحرکت ۱۴۰۱ «تنها یک حرکت اعتراضی صرف سیاسی نبوده» که با سرکوب خیابانی نابود بشود، بلکه بیش از آن یک «حرکت اعتراض سراسری فرهنگی - اجتماعی» بوده است که در طول یکسال گذشته توانسته‌است همراه با به چالش کشیدن «هویت سیاسی» رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «هویت ایدئولوژیک» رژیم مطلقه فقاهتی حاکم

را هم به چالش بکشد.

لازم به ذکر است که (برعکس رژیم کودتایی و مستبد پهلوی که تنها از دو هویت سیاسی و نظامی برخوردار بوده است و لذا در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ همراه با به چالش کشیده شدن هژمونی نظامی رژیم کودتایی پهلوی هژمونی سیاسی آن رژیم هم به چالش کشیده شد و رژیم کودتایی و مستبد پهلوی به طور کامل فرو ریخت) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز الی الان (در طول ۴۴ سال گذشته) «بر پایه سه هژمونی» استوار بوده است که عبارتند از:

۱ - هژمونی ایدئولوژیک.

۲ - هژمونی سیاسی.

۳ - هژمونی نظامی، که در طول ۴۴ سال گذشته این سه مولفه هژمونی در نظریه «ولایت مطلقه فقیه خمینی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نهادینه شده‌اند که بدون تردید در این دستگاه هیولائی (ولایت مطلقه فقهاتی) استبداد سه مؤلفه‌ای مدنی و سیاسی و مذهبی بر پایه مولفه ایدئولوژیک آن (که بر پایه اسلام دگماتیست ارتجاعی فقهاتی، روایتی، ولایتی و زیارتی استوار می‌باشد) مشروعیت پیدا می‌کند، بنابراین از آنجایی که در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ وجه ایدئولوژیک فوق با شعار «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» توسط کنش‌گران به چالش کشیده شد در نتیجه همین امر باعث گردید که همراه با به چالش کشیدن هژمونی ایدئولوژیک رژیم مشروعیت و در ادامه آن موجودیت رژیم همراه با هژمونی سیاسی و اقتدار نظامی رژیم هم به چالش کشیده شود.

مع‌الوصف در همین رابطه است که ما بر این باوریم که «ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد

آپارتایدی ۱۴۰۱ بیش از همه حرکت فرهنگی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است که البته همچنان این حرکت فرهنگی (در سال ۱۴۰۲) در کادر حرکت عظیم نافرمانی مدنی جامعه بزرگ ایران ادامه دارد». مع‌هذا بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «امروز ابرحرکت نافرمانی مدنی جامعه ایران تحت رهبری جامعه زنان ایران در دو مؤلفه سیاسی و فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشد.»

د - هرچند در طول ۴۴ سال گذشته خاستگاه حرکت‌های اجتماعی - اعتراضی ضد آپارتایدی و دموکراسی‌خواه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «طبقه متوسط شهری» بوده است اما در مقابل خاستگاه حرکت‌های اجتماعی معیشتی و برابری‌طلب «اردوگاه عظیم کار و زحمت» اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است.

ه - آن اصل مهمی که در تحلیل نهایی می‌تواند «دو جبهه عظیم دموکراسی‌خواه طبقه متوسط شهری را در پیوند افقی با اردوگاه عظیم کار و زحمت در "پیوند افقی" با همدیگر قرار بدهد اینکه در جامعه بزرگ ایران هرگز و هرگز "بدون دموکراسی اقتصادی نمی‌توان به دموکراسی سیاسی دست‌یافت" آنچنانکه بدون دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی نمی‌تواند در جامعه ایران نهادینه و تثبیت بشود» البته معنای دیگر این حرف آن است که «دموکراسی‌خواهی بدون تساوی افراد جامعه در برابر آزادی بی‌معنی می‌باشد و ابزاری است که در لیبرالیسم اقتصادی به‌عنوان ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری می‌باشد.» ▶

پایان



## پس از چهار سال، مقایسه خیزش آبان‌ماه ۱۳۹۸

## با دوا بر حرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و پاییز ۱۴۰۱

## چه درس‌های جدیدی به ما می‌دهد؟

سادسا اکثریت قریب به اتفاق کنش‌گران آن مانند کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ «جوانانی بودند که نسل دوم و سوم پس از انقلاب بودند و دارای خاستگاه طبقه متوسط شهری داشتند.»

سابعاً مانند خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ (و برعکس ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱) «خیلی زود هم فروکش کرد.»

ثامناً مانند کنش‌گران خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و برعکس کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ «انگیزه اصلی کنش‌گران معیشتی و اقتصادی بود.»

تاسعاً برعکس ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ شعار محوری ابرحرکت اعتراض ملی آبان‌ماه ۹۸ عبارت بودند از: «بنزین گرون‌تر شده - فقیر فقیرتر شده» یا «فقر، ستم، گرونی - می‌ریم تا سرنگونی» عاشرا مانند خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ از جمله «حرکت‌های خیزشی متمایز و بی‌سر تکوین

در صبحگاه ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۹۸ با اعلام گرانی ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شعله‌ای سرکش و سراسری کشور ایران را فراگرفت و بیش از ۱۳۰ شهر و شهرستان از کلان‌شهرها گرفته تا شهرهای پیرامونی خروشان شدند. لهذا با این خیزش عظیم توده‌ها بود که:

اولاً خامنه‌ای برای نخستین بار از همان فردای خیزش به میدان آمد و بر علیه کنش‌گران این خیزش ملی شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید. ثانیاً ضرورت بازگشت «کمیته‌های انقلاب اسلامی» پسا انقلاب ۵۷ جهت سرکوب و اثبات اینکه «خدای دهه ۶۰ همچنان زنده است» شعاری بود که خامنه‌ای برای اولین بار در جریان خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ مطرح کرد.

ثالثاً خامنه‌ای جهت سرکوب آن خیزش عظیم ملی مجبور شد که «مدیریت جهادی» را به رحمانی فضلی وزیر کشور شیخ حسن روحانی واگذار کند. بنابراین خطاب به او گفت: «هر کاری می‌توانید بکنید» مع‌الوصف به همین دلیل بود که عبدالرضا رحمانی فضلی در یکی از نشست‌های مجلس دهم رژیم مطلقه فقهاتی در پاسخ به یک نماینده مجلس که از او پرسید: که چرا به سر معترضان شلیک شده؟ گفت: «به پای آنها هم شلیک شده است.»

رابعاً طبق گزارش خبرگزاری رویترز «خیزش ملی ۹۸، ۱۵۰۰ کشته و ۲۰ هزار تن زخمی و ده‌ها هزار تن هم دستگیری داشته است». معنی دیگر این آمار آن است که «بیش از ۱۶ برابر کشته‌های میدان ژاله در سال ۱۳۵۷ (با ۹۳ کشته توسط رژیم کودتایی و مستبد پهلوی) در آبان‌ماه ۹۸ توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کشته شدند.»

خامسا مانند خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ «خیلی زود اعتلا و اوج گرفت و خیلی زود سراسری شد و خیلی زود رادیکال گردید.»

یافته از پایین بودند که در طول سه دهه گذشته (از حرکت خیزشی نهم خرداد ماه ۱۳۷۱ کوی طلاب مشهد الی الان) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد چرخه ملی گردید.»

قابل ذکر است که هر چند که حرکت‌های اعتراضی از دهه ۷۰ و در دوران دولت پنجم اکبر هاشمی رفسنجانی شکل گرفتند ولی تا قبل از دی‌ماه ۹۶ این حرکت‌های اعتراضی در «چرخه شهری و بدون حرکت سراسری و پیوند با یکدیگر بودند». مع الوصف «سه ابر حرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ در سه دهه حیات حرکت‌های اعتراضی توانستند وارد چرخه ملی بشوند.»

باری اگر بر این باور باشیم که «سه ابر حرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ محصول پروسه مبارزه سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ معیشتی و ضد آپارتایدی دموکراسی‌خواه شرایط عینی و ذهنی متفاوتی داشته‌اند» بدون شک در این صورت می‌توانیم در چهارمین سالگرد خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ در مقایسه این ابر حرکت اعتراض ملی با ابر حرکت‌های اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و پاییز ۱۴۰۱ درس‌های تازه‌ای بگیریم. باری انجام این مهم در گرو توجه به این نکات مهم می‌باشد:

۱ - ابر حرکت اعتراض ملی آبان‌ماه ۹۸ «غرش رعد در آسمان بی‌ابر ایران نبوده است بلکه خود ادامه پروسه اعتراضی خیزشی و جنبشی بوده است که از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا آبان‌ماه ۱۳۹۸ در دو شکل جنبشی و خیزشی و در دو جبهه بزرگ:

الف - آزادی‌خواه و ضد آپارتایدی طبقه متوسط شهری.

ب - جبهه معیشتی اردوگاه عظیم کار و زحمت جامعه ایران در دو صف جداگانه مبارزه رهایی‌بخش

و ضد استبدادی خود را با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دنبال کرده‌اند.

۲ - خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ «تبلور آخرین رشد حرکت‌های خیزشی خودجوش و اتمیزه و بی‌سر بود که از نهم خرداد ۱۳۷۱ کوی طلاب مشهد آغاز شد و برای ۲۷ سال این حرکت‌های اعتراضی خیزشی معیشتی خودجوش و اتمیزه و بی‌سر به صورت حرکت حلزونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیده‌اند» (قابل ذکر است که تنها از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ ده خیزش منطقه‌ای در شهرهای: مشهد، شیراز، زاهدان، زنجان، ارومیه، اراک، مبارکه قزوین و اسلام‌شهر شکل گرفتند).

۳ - خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که «حرکت‌های اعتراضی خیزشی در جامعه ایران و در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم محکوم به یک سرنوشت محتوم نیستند» زیرا هر حرکت اعتراضی «به‌غیر از آن مسیری که در امور واقع طی کرده است می‌توانست مسیرهای دیگری هم داشته‌باشد.»

۴ - وجه مشترک همه حرکت‌های خیزشی به‌خصوص ابر حرکت‌های ملی خیزشی (دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) در جامعه بزرگ ایران در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) در این بوده است که «این حرکت‌های اعتراضی خودجوش و اتمیزه و بی‌سر از یک نقطه احتراق اولیه آغاز می‌شوند مثل "سه برابر کردن قیمت یک لیتر بنزین در آبان‌ماه ۹۸" توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که نقطه احتراق ابر خیزش ملی ۹۸ گردید و یا "قتل حکومتی مهسا امینی در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱" که نقطه احتراق ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ گردید.»

۵ - مبرم‌ترین خطر در تمامی حرکت‌های خیزشی اعم از معیشتی و ضد آپارتایدی «وجه خشونت» آنها

است.

۶ - «عدم رهبری جمعی درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پایین و سراسری از دیگر خطرهای حرکت‌های اعتراضی خیزشی کوچک و بزرگ می‌باشد» زیرا بدون رهبری جمعی دینامیک حرکت‌های خیزشی متمایز نمی‌توانند به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی دینامیک دست پیدا کنند.

۷ - «فردگرایی در جامعه ایران که ریشه تاریخی دارد و از جنگ و فقر و اسلام فقه‌گرای تکلیف‌گرا و مقلد پرور و اسلام صوفی‌منشانه نشئت گرفته است عامل اصلی غلبه حرکت متمایز خیزشی بر حرکت سازمان‌یابی شده جنبشی در جامعه بزرگ ایران می‌باشد.»

۸ - «هر حرکت اعتراضی چه خیزشی و چه جنبشی هر قدر هم که گسترده باشد و در زمان طولانی استمرار پیدا کند اگر فاقد برنامه و هدف و سازمان‌یابی و آگاه‌یابی مترقیانه باشد شکست‌اش اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.»

۹ - لازمه اینکه یک حرکت اعتراضی بتواند در درازمدت خودش را نسبت به آفت‌ها بیمه نماید این است که:

الف - بتواند توسط بسیج عظیم توده‌ای تمامی نیروهای خود را به میدان بیاورد.

ب - رهبری حرکت‌های اعتراضی بتواند صورت جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین داشته‌باشند.

ج - رهبری این حرکت‌های اعتراضی بتواند بر شکاف‌ها و ناموزونی‌های درونی خود فائق بیایند.

د - این حرکت‌های اعتراضی بتوانند تداوم مبارزاتی خود را تضمین نمایند.

ه - کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی بتوانند توسط مبارزه فراگیر و توده‌ای و گسترده خود شکاف‌های درونی حاکمیت را تشدید نمایند تا با آن ریزش در

میان نیروهای سرکوبگر رژیم را به مرحله‌ای برسد که حرکت اعتراضی بتواند از آن برای پیشروی خود بهره جوید و راه خود را هموارتر سازد.

و - حداکثر تلاش در راستای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود و بر علیه بالائی‌های قدرت داشته‌باشد تا بتواند حاکمیت را در عرصه میدانی وادار به عقب‌نشینی سازد.

ز - شعارهای خود را نه تنها در کشور ایران بلکه در عرصه بین‌المللی جهانی سازد تا توسط آن بتواند یک صف‌بندی جدید بر علیه حاکمیت ایجاد نمایند.

ح - فرصت تاریخی برای هم‌بستگی و سازماندهی اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمت (اعم از کارگری و کارمندی) ایجاد نمایند.

ط - اختلاف‌فاز میان جنبش آزادی‌خواهی حول مطالبات مدنی فرهنگی و اجتماعی با جنبش مطالباتی برای نان کاهش بدهند.

ی - همچنین اختلاف‌فاز میان جنبش‌های ملیت‌های تحت ستم با جنبش سراسری کاهش بدهند.

۱۰ - «هیچ حرکت اعتراضی توان بسیج توده‌ها را پیدا نمی‌کنند مگر زمانی که بتوانند مطالبات خودشان را در سطح جامع مطرح نمایند.»

۱۱ - وجه مشترک سه حرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ در این می‌باشد که «هر سه آنها تنها بر بستر شرایط عینی آماده بدون فراهم بودن شرایط ذهنی مادیت پیدا کرده‌اند». وجه مشترک دیگر این سه ابرحرکت اعتراض ملی اینکه «هر سه ابرحرکت اعتراض ملی فوق از بدو تکوین سیاسی بوده‌اند». لہذا به همین دلیل است که در حداقل زمان ممکن هر سه به «آنتاگونیسم و خشونت کشیده شدند.»

۱۲ - از مشترکات دیگر سه ابرحرکت اعتراض

ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ اینکه هر سه ابرحرکت اعتراض ملی فوق‌نشان دادند که «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم که حادثترین بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی حاکمیت خود را تجربه می‌کند جز توسل به سرکوب برای مهار اعتراضات وسیله دیگری برای دفاع از بقای خود ندارد». یادمان باشد که «پروژه یکدست‌سازی قدرت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در تحلیل نهایی محصول رویکرد رژیم نسبت به سرکوب بیشتر ابرحرکت‌های اعتراضی فوق‌می‌باشد».

۱۳ - سه ابرحرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ «حاصل انباشت مجموعه‌ای از ابر بحران‌های اقتصادی سیاسی اجتماعی فرهنگی زیست محیطی و بین‌المللی بود که کشور ایران را به ورطه ابربحران مرکبی کشانده بود که رهایی از آنها با موجودیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ممکن نیست».

۱۴ - تفاوت ابرحرکت اعتراض ملی آبان‌ماه ۹۸ با ابرحرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ در این بود که «خیزش دی‌ماه ۹۶ اکثراً در شهرهای کوچک به وقوع پیوست در حالی که در شهرهای بزرگ اعتراضات چشم‌گیری نداشت اما خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ به‌صورت صاعقه‌وار شهرهای بزرگ و کوچک ۲۲ استان کشور را در حداقل زمان ممکن در نوردید» و اما تفاوت بین ابرحرکت‌های اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ با ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ بر می‌گشت «به انگیزه کنش‌گران به این ترتیب که موتور و انگیزه کنش‌گران ابرحرکت‌های اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ موضوع معیشتی و مبارزه با گرانی و بیکاری و تورم و غیره بود» در صورتی که «انگیزه و موتور حرکت کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ مبارزه و به چالش کشیدن سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقه‌ای قرار داشت» (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی و سپس آپارتاید قومیتی و

آپارتاید مذهبی قرار داشت).

۱۵ - تفاوت دیگر سه ابرحرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ در این بود که «جرقه اولیه خیزش دی‌ماه ۹۶ اختلاف درونی جناح‌های قدرت (بین علم‌الهدی با شیخ حسن روحانی بر سر رئیس‌جمهوری دامادش ابراهیم رئیسی) بود که با تحریک حاشیه‌نشینان کلان‌شهر مشهد توسط علم‌الهدی این جرقه زده شد و در اندک مدتی به سراسر کشور گسترش پیدا کرد» اما جرقه اول احتراق ابرحرکت اعتراض ملی آبان‌ماه ۹۸ اعلام «افزایش سه برابری قیمت بنزین با توافق سران سه قوه و تأیید خامنه‌ای شکل گرفت که باز در اندک مدتی صاعقه‌وار در ۲۰۰ شهر بزرگ و کوچک کشور به‌شکل همزمان بدون هیچ‌گونه برنامه‌ریزی قبلی این جرقه شعله‌ور گردید» و جرقه اولیه احتراق عظیم ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ «قتل حکومتی مهسا امینی بود که از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ پس از مراسم تشییع جنازه مهسا امینی به‌سرعت در شهرهای مختلف کشور شعله‌ور گردید» که برای مدت سه ماه آن شعله‌های آتش در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دوام پیدا کرد.

۱۶ - سرکوب هولناک سه ابرحرکت اعتراض ملی (دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای نشان داده است که «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم هر زمانی که تشخیص بدهد که موجودیت این رژیم توسط حرکت توده‌ها به چالش کشیده شده است به‌صورت علنی و عریان به میدان می‌آید و دستور سرکوب فوری حرکت اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) با همه قوا در دستور کار خود قرار می‌دهد» چراکه در آن چنان شرایطی که موجودیت رژیم مطلقه فقه‌ای توسط توده‌ها به چالش کشیده می‌شود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جز سرکوب هولناک توده‌ها تکیه‌گاه دیگری ندارد؛ معنای دیگر این حرف آن است که

«برعکس رژیم کودتایی و مستبد پهلوی که در زمانی که موجودیت رژیم پهلوی توسط حرکت‌های اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران به چالش کشیده می‌شد شاه با ترک میدان فرار را بر قرار ترجیح می‌داد و به کشورهای دیگر پناهنده می‌شد و منتظر می‌ماند تا قدرت‌های امپریالیستی دوباره با سرکوب توده، او را صاحب سلطنت بکنند، حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند به چالش کشیدن موجودیت این رژیم حاضر به ترک میدان و واگذاری قدرت نمی‌شوند و با تمام قوا در جهت سرکوب خونین مردم بر می‌آیند.»

۱۷ - سه ابر حرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ نشان داده است که در شرایطی که «موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توسط حرکت‌های عظیم اعتراضی مردم ایران به چالش کشیده می‌شود رژیم در جهت ترمیم دو خلأ موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم» ابتدا به دنبال «بازیابی موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی توسط سرکوب فراگیر و عریان کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی می‌رود» و سپس پس از سرکوب کردن کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی «جهت بازیابی مشروعیت از دست رفته خود توسط تکیه بر اسلام زیارتی و فقاهتی و مداحی‌گری اقدام به بازیابی مشروعیت می‌نماید». علی‌ایحال از اینجاست که باید عنایت داشته باشیم که «بازیابی موجودیت رژیم با بازیابی مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای صورت متفاوت دارد.»

برای مثال حزب پادگانی خامنه‌ای با سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود جهت بازیابی موجودیت به چالش کشیده خودش در ادامه آن جهت بازیابی مشروعیت به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقاهتی حاکم خامنه‌ای تلاش کرد تا خشم توفنده مردم سرکوب شده در خیزش آبان‌ماه ۹۸ «در احساسات

ناسیونالیستی مراسم تدفین قاسم سلیمانی دفن کند» و با آن مشروعیت به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را بازیابی نماید که «سرنگونی هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه در ۱۸ دی‌ماه ۹۸ که باعث جان باختن ۱۳۷ سرنشین بی‌گناه آن شد تمامی بافته‌های خامنه‌ای پنبه شد و حرکت مشروعیت‌یابی حزب پادگانی خامنه‌ای با سقوط هواپیمای اوکراینی سترون گردید». یادمان باشد که سه روز بعد از سرنگونی هواپیمای اوکراینی و پس از آنکه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم تحت افشاگری و فشار بین‌المللی حاضر به قبول سرنگون کردن هواپیمای اوکراینی شد از روز شنبه ۲۱ دی‌ماه ۹۸ «جنبش دانشجویی آوانگارد بازتولید خیزش سرکوب شده آبان‌ماه ۹۸ با شعارهای مستقیم سرنگونی و بر علیه خامنه (مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر) وارد رویارویی مستقیم با استبداد حاکم شدند» که خود این امر نشان داد علاوه بر اینکه «بازیابی مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی توسط مراسم تدفین قاسم سلیمانی برای خامنه‌ای امکان‌پذیر نمی‌باشد حتی حزب پادگانی خامنه‌ای نتوانسته است با سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ ظرفیت انفجاری رویارویی عموم مردم ایران را با رژیم مطلقه فقاهتی حاکم خاموش نماید و نتوانسته است حتی موجودیت به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را بازیابی نماید.»

۱۸ - شعارهای محوری سه ابر حرکت اعتراض ملی (دی‌ماه ۹۶ آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) عبارتند از:

الف - «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» (دی‌ماه ۹۶). «بنزین گران‌تر شده - فقیر فقیرتر شده»، «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر» (آبان‌ماه ۹۸). «زن، زندگی، آزادی» (پاییز ۱۴۰۱). لازم به ذکر است که دو شعار محوری ابر حرکت اعتراض ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ ابتدا توسط جنبش دانشجویی شهر

تهران مطرح شده است و بعداً این دو شعار به عنوان دو گفتمان دو ابرحرکت فوق تبیین گردید مانند شعار: «زن، زندگی، آزادی» که بعداً به عنوان گفتمان ابرحرکت پاییز ۱۴۰۱ در آمد. البته خود این امر نشان دهنده آن است که «همیشه در خلأ نیروهای پیشرو در حرکت‌های اعتراضی جنبش دانشجویی به عنوان آوانگارد از زیر آوار سرکوب سازمان یافته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رخ نشان می دهند.

۱۹ - بدون تردید آن چنانکه ابرحرکت اعتراض ملی دی ماه ۹۶ نشان داد که «بیش از ۲۱ میلیون نفر حاشیه نشین‌های کلان شهرهای ایران آتشفشانی عظیم زیر پای رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارند که این آتشفشان عظیم هر دم توسط جرقه‌ای آماده شعله‌ور شدن می باشند». همچنان «لشکر ۱۵ میلیونی جوانان بیکار در ابرحرکت اعتراض ملی آبان ماه ۹۸ به عنوان ارتش آتش به اختیار بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آمدند» و در ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ «جامعه زنان ایران نشان دادند که آنها هم مانند آتشفشانی عظیم در زیر ستم آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هر زمان آماده شعله‌ور شدند توسط جرقه‌ای مانند قتل حکومتی مهسا امینی می باشند».

۲۰ - وجه مشترک دیگر سه ابرحرکت اعتراض ملی (دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) «بافت ساختاری این سه ابرحرکت است». لازم به ذکر است که اگرچه به لحاظ ساختاری ابرحرکت اعتراض ملی و ضد آپارتایدی پاییز ۱۴۰۱ «بافت ترکیبی خیزشی - جنبشی» داشته است اما از آنجایی که در همان ابرحرکت اعتراضی ۱۴۰۱ هم «وجه خیزشی آن بر وجه جنبشی آن از آغاز تا انتها غلبه داشته است» علی ایحال به همین دلیل در اینجا در کنار دو ابرحرکت دیگر اعتراضی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ سه ابرحرکت اعتراضی را به لحاظ بافت ساختاری باید «خیزشی»

تعریف کنیم «نه جنبشی».

باری آنچه در رابطه با خصوصیات بافت خیزشی و مقایسه آن با بافت جنبشی در اینجا به صورت کپسول و موجز و مختصر باید بگوییم اینکه:

الف - حرکت «خیزش اجتماعی» به لحاظ بافت ساختاری غیر حرکت «جنبش اجتماعی» می باشد.

ب - در حرکت خیزش اجتماعی (مثل سه ابرحرکت اعتراضی فوق) «افراد به صورت تصادفی حول هم جمع می شوند» و هیچ گونه برنامه قبلی در این رابطه نداشته‌اند. اما برعکس در حرکت‌های جنبشی «کنش‌گران حول مطالبات مشخص تاکتیکی و استراتژیکی دور هم جمع می شوند» و به مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی می پردازند.

ج - البته عنایت داشته باشیم که «هم حرکت خیزشی و هم حرکت جنبشی در تحلیل نهایی حرکت یا کنش‌گری اعتراضی می باشند».

د - در حرکت خیزشی «شعار سلبی شعار عمده می باشد» و در حرکت جنبشی «شعار ایجابی شعار تعیین کننده هستند».

ه - در حرکت خیزشی «امکان تکوین رهبری جمعی درون‌زای دینامیک وجود ندارد» اما در جنبش‌های خودجوش و دینامیک «امکان تکوین رهبری جمعی درون‌زای دینامیک وجود دارد».

و - جامعه خیزشی و جامعه جنبشی عبارتند از «جامعه‌ای که در آن نارضایتی‌ها سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بدل به کنش‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی می شود».

ز - تا زمانی که «نارضایتی‌های درون جامعه بدل به کنش اجتماعی نشود حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی به وجود نمی آیند». به صورت مشخص از نهم خرداد ۱۳۷۱ (یعنی در دولت پنجم اکبر هاشمی

رفسنجانی الی الان) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بدل به کنش‌های خیزشی و جنبشی می‌شوند، به بیان دیگر بیش از سه دهه است که جامعه ایران بدل به «جامعه خیزشی و جامعه جنبشی» شده است که مطابق آن «نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران می‌تواند بدل به کنش‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی بشود و گروه‌های مختلف جامعه ایران می‌توانند دارای حرکت خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پایین بشوند.

۲۱ - اگرچه حرکت‌های اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ در بعضی موارد با هم اختلاف دارند ولی در تحلیل نهایی باید «همه آنها را در فرایند یک پروسه تکمیل کننده دیگری تحلیل بکنیم به این معنی که آن چنانکه ابرحرکت آبان‌ماه ۹۸ تکمیل کننده ابرحرکت اعتراضی دی‌ماه ۹۶ می‌باشد، ابرحرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ کامل کننده ابرحرکت اعتراض ملی ۹۸ می‌باشد» و به همین ترتیب «ابر حرکت بعدی بدون تردید تکمیل کننده ابرحرکت اعتراضی پاییز ۱۴۰۱ و آبان‌ماه ۹۸ و دی‌ماه ۹۶ نیز می‌باشد.»

۲۲ - در سه ابرحرکت اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ عامل اصلی این حرکت‌های اعتراضی «انسداد ساختاری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است نه چیزی دیگر که صورت جرقه برای احتراق انبار عظیم باروت حاصل انسداد ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دارد.»

۲۳ - علت اصلی که باعث می‌گردد که حزب پادگانی خامنه‌ای و یا رژیم مطلقه فقهاتی در اندک مدتی در برابر حرکت‌های اعتراضی خیزشی (مانند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) اقدام به سرکوب و خفقان و خشونت همه جانبه بکند عبارت است از:

الف - ناکارآمدی ابزار اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای استمرار زندگی و انباشت سرمایه و توزیع درآمد مردم.

ب - ناکارآمدی ابزار مشروعیت بخشی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای «همسوسازی اذهان بخش بزرگی از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با سیاست حاکمیت.»

۲۴ - ابرحرکت‌های اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ «بزرگ‌ترین بحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته بوده است که پایه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به لرزه درآورده‌اند». در این رابطه آنچه مهم است اینکه هرچه به لحاظ زمانی این ابرحرکت‌های اعتراضی به جلو رفته‌اند قدرت بیشتری جهت لرزانیدن پایه رژیم مطلقه فقهاتی داشته‌اند، لذا به همین دلیل لرزه آبان‌ماه ۹۸ بیشتر از لرزه دی‌ماه ۹۶ بوده است و لرزه پاییز ۱۴۰۱ بیشتر از دو لرزه عظیم قبلی (یعنی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) بوده است.

۲۵ - از دستاوردهای مهم سه ابرحرکت اعتراض ملی (دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) «قطبی یا پولاریزاسیون شدن جامعه ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی است» بنابراین در همین رابطه بوده است که در فرایند پسا سه ابرحرکت اعتراضی فوق رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از هر چیز به دنبال «پر کردن خندق بزرگ پولاریزاسیون یا قطبی شدن جامعه ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است.» ▶

پایان

نیمه اول دهه ۵۰) به عنوان «گفتمان غالب مبارزاتی در جامعه بزرگ ایران بوده است» و از خشن‌ترین شکل مبارزه در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران برخوردار بوده است به علت همین «مکانیزم خشونت‌گرایی در مبارزه نتوانست بیش از یک دهه در جامعه ایران حیات گفتمانی مسلط در مبارزه داشته باشد» و همچنین به علت همین خشونت‌گرایی در مبارزه بود که باعث شد تا «هزینه مشارکت در مبارزه برای مردم ایران بالا برود» و باعث گردید تا «جریان‌های چریکی حتی در طول ده سال حیات خودشان در جامعه در جایگاه سکتاریستی نسبت به مردم قرار داشته باشند» از همه مهمتر اینکه این امر باعث گردید تا جنبش چریکی بیش از همه جنبش‌های اعتراضی جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته «جنبش مردگرا و مردانه بشود» و وجود «زن در تشکیلات چریکی تنها به عنوان محملی جهت عادی سازی رفت و آمد

ثالثاً اگر «جنبش زنان در مرحله آغازین پروسه تکوین ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در جایگاه رهبری صورت نمی‌گرفت این خیزش بی‌سر و تمیزه و خود بخودی که از ۲۶ شهریور تا نهم مهر ماه صورت بی‌شکل توده‌وار داشت مانند دیگر خیزش‌های خود بخودی و تمیزه و بی‌سر حداکثر در شکل دو خیزش ملی دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در می‌آمد که در حداقل زمان ممکن توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب می‌شدند». لذا آنچه که باعث گردید که حرکت تماماً خیزشی فاز اول (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) به حرکت جنبشی در فاز دوم (از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد) متصل بشود و ابرحرکت فوق «ساختار دو مؤلفه‌ای جنبشی - خیزشی پیدا کند» همین جایگاه رهبری جنبش زنان بر ابرحرکت در فاز اول خیزشی بود که شرایط برای پیوند آن ابرحرکت خیزشی فاز اول را به جنبش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان و کارگران و غیره را فراهم کرد؛ و باز همین قرار گرفتن جنبش زنان ایران در جایگاه رهبری ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بود که «مانع از خشونت‌گرایی مفرط در عرصه تظاهرات دانشگاهی و مدارس و تا اندازه‌ای در تظاهرات خیابانی گردید.»

قابل ذکر است که «یکی از آفت‌های عمده ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ خشونت‌گرایی کنش‌گران در عرصه تظاهرات خیابانی بود» چراکه این خشونت‌گرایی در عرصه تظاهرات خیابانی علاوه بر اینکه باعث افزایش هزینه مشارکت برای توده‌های جامعه گردید و علاوه بر اینکه این خشونت‌گرایی بسترساز شرایط برای سرکوب تظاهرات توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی گردید از همه مهمتر اینکه این خشونت‌گرایی مانع از ادامه «شکل دموکراتیک مبارزه» در سطح جامعه شد. علی‌هذا نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه «حضور گسترده زنان حتی در تظاهرات خیابانی مانع از خشونت‌گرایی مفرط کنش‌گران جوان می‌شد؛ که البته این موضوع یک امر مثبت در مبارزه می‌باشد.»

نباید فراموش کنیم که جنبش چریکی که (از نیمه دوم دهه ۴۰ تا



چریک‌ها در شهر و روستا و ایجاد امنیت در برابر ساواک رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بوده است نه چیزی بیشتر از آن».

دومین درس تازه‌ای که از بازشناسی مجدد ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌توان مطرح کرد «موضوع ساختار ترکیبی آن ابرحرکت بود» که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم موضوع ساختار ترکیب‌یاب ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی «وجه ممیز آن ابرحرکت اعتراضی از دیگر حرکتهای اعتراضی و مطالبه‌گری در سه دهه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۴۰۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) می‌باشد»، چراکه حرکتهای اعتراضی و مطالبه‌گری

گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران قبل از آن «به دو صورت جنبشی و خیزشی بوده است» به بیان دیگر «حرکتهای اعتراضی و مطالبه‌گری گذشته در جامعه بزرگ ایران یا صورت جنبشی صرف داشته و یا صورت

صرف خیزشی و تنها ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بوده است که به لحاظ ساختاری صورت دو مؤلفه‌ای و ترکیبی جنبشی و خیزشی داشته است.»

برای مثال در طول سه دهه گذشته که حرکت اعتراضی و مطالبه‌گری در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شروع شده است (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی زماننا هذا) اگر سه دهه گذشته را به سه فرایند مختلف تقسیم نمائیم:

الف - فرایند اول از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ می‌باشد که در طول سه سال فرایند اول

تمامی حرکتهای اعتراضی صورت خود بخودی و خیزشی و شورشی متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه داشته است. خیزش‌های ۹ گانه اولیه در شهرهای مشهد، شیراز، زاهدان، زنجان، ارومیه، اراک، مبارکه قزوین، اسلام شهر همه در این فرایند سه ساله اول (۱۳۷۱ - ۱۳۷۴) انجام گرفته است. مشخصه کنش‌گران خیزشی در این فرایند حرکت خودبخودی و متمیزه و بی‌سر و بی‌استراتژی و بی‌تاکتیک و بی‌برنامه و بدون مطالبات روشن و بدون هویت طبقاتی مشخص بوده است.

ب - در فرایند دوم به مدت ده سال از تیرماه ۷۸ تا خرداد ۸۸ «حرکتهای اعتراضی (برعکس فرایند اول که صورت خیزشی یک دست داشتند) صورت جنبشی یک دست

آن هم به صورت انطباقی با راهبری و رهبری از بیرون و از بالا داشته‌اند». مثل جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ و جنبش سبز سال ۸۸ «جنبش سبز که طولانی‌ترین جنبش

تکوین یافته از بالا به صورت انطباقی در طول ۴۴ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد مدت ده ماه طول کشید و سرکوب آن توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همراه بود با ۳۸ کشته و ده‌ها زخمی و بیش از ۳۰۰ نفر بازداشتی». مشخصه حرکت اعتراضی جنبشی در فرایند دوم (۷۸ - ۸۸) عبارت بودند از:

۱ - جنبش به صورت غیر دینامیک تکوین یافته از بالا بود.

۲ - پایه اجتماعی کنش‌گران آن طبقه متوسط شهری بودند.

**«حرکتهای اعتراضی و مطالبه‌گری گذشته در جامعه بزرگ ایران یا صورت جنبشی صرف داشته و یا صورت صرف خیزشی و تنها ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بوده است که به لحاظ ساختاری صورت دو مؤلفه‌ای و ترکیبی جنبشی و خیزشی داشته است.»**

۳ - مطالباتشان مدنی یا اصلاح نظام سیاسی حاکم بود.

۴ - تاکتیک نافرمانی مدنی بود.

ج - در فرایند سوم از تابستان ۹۶ تا تابستان ۱۴۰۱،

در این فرایند حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گری در دو صف جدا از هم بودند یعنی یا حرکت‌ها به صورت خیزشی کامل بودند (مثل خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ که مشخصه کنش‌گران مانند

حرکت‌های خیزشی فرایند اول همان خودبخودی اتمیزه، بی‌استراتژی، بی‌تاکتیک، بی‌برنامه و بدون مطالبات روشن و هویت طبقاتی روشن بودند) و یا به صورت جنبش‌های دینامیک مطالبه‌گر و یا اعتراضی بودند. در این دوره حرکت‌های جنبشی به سه قسم قابل تقسیم بودند:

۱ - سیاسی.

۲ - صنفی.

۳ - مدنی.

مشخصه حرکت‌های جنبشی دینامیکی در این فرایند عبارتند از اینکه:

۱ - مانند جنبش‌های انطباقی فرایند دوم که یک پدیده بودند اینها یک پروسه هستند که مانند جنبش معلمان و جنبش کارگران و غیره در بستر

زمان تکامل پیدا می‌کنند.

۲ - موجودیتی در حال شدن دارند آن هم به صورت

مارپیچی نه خطی.

۳ - سیال هستند نه ثابت.

۴ - خودسازمانده

و دارای رهبری

جمعی درون‌زای

تکوین یافته از

پائین می‌باشند.

۵ - مستقل از

حرکت‌های بیرونی

اعم از جناح‌های درونی قدرت و نیروهای سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ می‌باشند.

باری با عنایت به موارد فوق می‌توانیم داوری کنیم

که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «یک

فرایندی جدای از سه فرایند حرکت‌های خیزشی و

جنبشی در سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا

۲۶ شهریور ۱۴۰۱) داشته است» و «بزرگ‌ترین عامل

تمایز بین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱

با دیگر حرکت‌های خیزشی و جنبشی ماقبل جامعه

بزرگ ایران ساختار همزمان دو مؤلفه‌ای جنبشی و

خیزشی این ابرحرکت اعتراضی بوده است.» ▶

ادامه دارد

«وجه ممیز آن ابرحرکت اعتراضی از دیگر حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گری در سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۴۰۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) می‌باشد»

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)



# مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته در دو فرایند «حیات درونی و برونی آن»

(چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران)

و صادق هدایت و تا دکتر محمد مصدق و مهندس مهدی بازرگان و تا جلال آل احمد و سید احمد فردید و تا مارکسیست‌های قرن بیستم از تحزب‌گرایان حزب - دولت (مانند حزب توده) تا چریک‌گرایان رژی دبره‌ای (مانند فدائیان خلق) و بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق از مهندس محمد حنیف نژاد تا مهندس سعید محسن و الی زمان هذا همه این‌ها بدون استثناء «درد اصلی جامعه ایران را به صورت تک مؤلفه اعم از استثمار و یا استبداد و یا سنت و یا مدرنیته و غیره مطرح می‌کردند.»

لذا در این میان تنها شریعتی بود که «درد اصلی جامعه ایران را به صورت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر یا استثمار، استبداد و استحمار یا تیغ، طلا و تسبیح مطرح کرد» (البته در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران)

باری، از مبانی دیگر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (چه در فاز عمودی و یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «جایگاه تریلوژی آگاهی، آزادی و برابری است» که در جهان بینی و منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «سنتز ارگانیکی از هدف رسالت انبیاء ابراهیمی می‌باشد» که در ادبیات قرآن و نهج البلاغه مبانی این هدف رسالت انبیاء ابراهیمی به این صورت مطرح گردیده است:

۱ - مبناي «واحد خلقت» همه انسان‌ها «یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» ای مردم از پروردگاری پروا دارید که همه شما را از نفس واحدی خلق کرده است» (سوره نساء - آیه ۱).

۲ - «تساوی همه انسان‌ها در حقوق طبیعی خود» «الناس یولدون ویظلون احراراً متساوین فی الحقوق» همه انسان‌ها از زمانی که به دنیا می‌آیند، آزاد و در حقوقشان با هم برابرند» (نهج البلاغه).

۳ - «آزادی سیاسی برای همه انسان‌ها» «... وَ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَیْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ حُرّاً...» برده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفریده است» (نهج البلاغه - نامه ۳۱).

۴ - «آزادی در انتخاب مذهب و عقیده» «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّینِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ...» زور و جبری در انتخاب دین وجود ندارد، راه از بیراهه باز شناخته شده است» (سوره بقره - آیه ۲۵۶).

۵ - حرکت بر پایه «شناخت و آگاهی» است «قُلْ هُذِهِ سَبِيلٌ أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ...» بگو این است راه من و راه آن که پیروی من کند که به بینائی و آگاهی به خدا بخوانم» (سوره یوسف - آیه ۱۰۸).

باری، از مبانی دیگر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی آن موضوع «درد بزرگ جامعه ایران است» که در طول ۴۷ سال گذشته با تاسی از منظومه معرفتی معلم کبیرمان شریعتی، ما بر خلاف روشنفکران و نظریه پردازان پیشا مشروطیت و پسا مشروطیت از سیدجمال و میرزا ملکم خان و میرزا یوسف خان مستشارالدوله تا احمد کسروی

تنها شریعتی بود که «درد اصلی جامعه ایران را به صورت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر یا استثمار، استبداد و استحمار یا تیغ، طلا و تسبیح مطرح کرد» (البته در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران) شریعتی معتقد به «آرایش این سه مؤلفه بود».

شریعتی معتقد به «آرایش این سه مؤلفه بود». از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب «نظریه ارتجاعی ولایت فقیه خمینی» (که بر پایه اسلام دگماتیسم و ارتجاعی فقهاتی و ولایتی و روایتی استوار می‌باشد) «خشن‌ترین استبداد تاریخ بشر» (که شامل سه مؤلفه استبداد سیاسی، استبداد دینی و استبداد مدنی می‌باشد) همراه با «خشن‌ترین استثمار» (که شامل سه مؤلفه استثمار انسان از انسان، استثمار طبقه از طبقه و استثمار حاکمیت از ملت می‌شود، توسط مناسبات «سرمایه‌داری، رانتی و نفتی و حکومتی حاکم») بر جامعه ایران، تحمیل کرده‌اند.

در نتیجه همین امر باعث گردیده است که برای «اولین بار در تاریخ ایران رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۴

**برای «اولین بار در تاریخ ایران رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۴ سال گذشته، حاکمیتی بر پایه سه مؤلفه استبداد و استثمار و استثمار آن هم در موحش‌ترین شکل آن بر جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل کرده است».**

صورت موردی) لذا به همین دلیل است که از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبارزه با «فساد» باید صورت سیستمی و ساختاری داشته باشد نه به صورت مبارزه با «مفسد». (لازم به ذکر است که مبارزه با فساد غیر از مبارزه با مفسد است زیرا مبارزه با مفسد و یا مبارزه با مفسدین باید توسط قوه قضائیه انجام بگیرد در صورتی که مبارزه با فساد باید به صورت ساختاری با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید توسط پیشگامان صورت بگیرد) معنای دیگر این حرف آن است که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته «عامل فساد سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی می‌باشد» که توسط رژیم مطلقه فقهاتی از این نظام سرمایه‌داری رانتی

سال گذشته، حاکمیتی بر پایه سه مؤلفه استبداد و استثمار و استثمار آن هم در موحش‌ترین شکل آن بر جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل کرده است». مع هذا، به همین دلیل است که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته «تنها با مبارزه ساختاری و سیستمی (نه مبارزه موردی) با سه مؤلفه استثمار و استبداد و استثمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که امکان رهائی جامعه ایران از ستم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود دارد» بنابراین، بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته موضوع پدیده فساد در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این چارچوب تبیین می‌کرده است، چرا از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پدیده فساد محیط بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به این شکل تحلیل می‌کند:

اولاً این فساد صورت سیستمی و ساختاری دارد (نه

و نفتی و حکومتی دفاع همه جانبه می‌شود.

ثانیاً از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران خود فساد در مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی حاکم «یک نوع استثمار حکومت از ملت ایران می‌باشد» بنابراین فساد سیستمی و ساختاری در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فقط «محدود به استثمار طبقه از طبقه نمی‌شود» بلکه مشمول «استثمار حکومت از مردم می‌گردد».

ثالثاً فساد ساختاری و سیستمی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مانند تورم و کاهش ارزش پول کشور «خود استثمار مضاعف بر ملت نگون‌بخت ایران می‌باشد». از مبانی دیگر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه نظر و عمل، در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی آن اینک:

۱ - جنبش پیشگامان در ۴۷ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام به دنبال آن بوده است که در عرصه

«پیشگام و یا پیشگامان نباید وارد قدرت و یا پروسه کسب قدرت سیاسی از بالا و یا از پائین بشوند»، وظیفه عملی پیشگام و پیشگامان به صورت خلاصه «تقویت جامعه مدنی جنبشی است»

تنها به دست خودشان امکان پذیر است.»

۵ - «تمامی مبارزه پیشگامان مستضعفین ایران اعم از نظری و عملی باید معطوف به قدرت گرفتن جامعه باشد و لاغیر.»

۶- برای پیشگامان مستضعفین ایران جامعه دموکراتیک تنها زمانی تکوین پیدا می‌کند که «توازن قوا بین بالائی‌های قدرت و پائینی‌های قدرت حاصل بشود»؛ و این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد مگر زمانی که «پایه جامعه بر جنبش‌های دموکراتیک سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین استوار بشود.»

۷ - پیشگامان زمانی می‌توانند از حرکت‌های اصلاح‌طلبانه حمایت کنند که:

اولاً آن «حرکت‌های اصلاح‌طلبانه، جامعه‌محور و جنبش‌محور باشند، نه دولت‌محور و حزب‌محور.»  
ثانیاً آن «اصلاحات حاصل پروسه تکوین یافته از پائین باشد نه برنامه تزریق شده از بالا توسط حکومت و احزاب بالائی قدرت.»

ثالثاً خود «پیشگامان باید برای تغییر در جامعه، استراتژی و تاکتیک مشخص داشته باشند نه اینکه مانند حزب باد به هر طرفی به صورت خودبخودی حرکت کنند». مع الوصف، در صورتی که «پیشگامان استراتژی تغییر نداشته باشند، هرگز نمی‌توانند حتی از حرکت‌های اصلاح‌طلبانه جنبشی تکوین یافته از پائین هم حمایت کنند.»

ادامه دارد

نظر بتواند از جمع اندیشه معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی، «سنتز جدیدی» ایجاد کند بنابراین، ما در عرصه نظر هرگز به دنبال «کپی - پیست» کردن از اندیشه‌های اقبال و شریعتی نبوده‌ایم، بلکه برعکس پیوسته به دنبال آن بوده‌ایم که با رویکرد تطبیقی بتوانیم از جمع ارگانیک اندیشه شریعتی و اقبال یک «سنتز جدیدی» ایجاد کنیم. بدون تردید، «در سنتز دیدگاه نظری ما (پیوسته و علی‌الدوام) حالت مستقلی در برابر اندیشه‌های اقبال و شریعتی داشته است؛ و هرگز نقد و نظر در پای وحدت مکانیکی بین آنها ذبح نکرده‌ایم.»

۲ - در عرصه عمل در ۴۷ سال گذشته بر این باور بوده‌ایم که «پیشگام و یا پیشگامان نباید وارد قدرت و یا پروسه کسب قدرت سیاسی از بالا و یا از پائین بشوند»، وظیفه عملی پیشگام و پیشگامان به صورت خلاصه «تقویت جامعه مدنی جنبشی است» و آن هم از طریق «جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین می‌باشد نه تقویت جامعه مدنی از طریق احزاب سیاسی بالائی». به بیان دیگر «پیشگام و پیشگامان هرگز نمی‌توانند از طریق ورود در قدرت و احزاب سیاسی بالائی، جامعه مدنی جنبشی را در جامعه ایران تقویت نمایند.»

۳ - پیوسته و علی‌الدوام در ۴۷ سال گذشته بر این باور بوده‌ایم که «پیشگام و پیشگامان نباید در خانه بنشینند، بلکه برعکس باید در عرصه میدانی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و استوار بر رهبری جمعی دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پائین حرکت کنند و با این جنبش‌های افقی پیوسته باید پراتیک کنند.»

۴ - پیشگام و پیشگامان باید امر رهائی مستضعفین بالنده جامعه را «به دست خود آنها» انجام دهند؛ و هرگز «نباید به دنبال رهبری آنها از بالا یا از پائین باشند» به بیان دیگر «برای مستضعفین بالنده، امر رهائی خودشان

## تجارب و دستاوردهای ۴۷ ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

و نجات مسلمین (مؤلفه عملی استراتژی) تعریف کرده‌ایم.»

سادساً استراتژی خودمان را (مانند اقبال و شریعتی) در شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» فرموله کرده‌ایم و البته مقصودمان از این فرمول هم با تاسی از اقبال و شریعتی این بوده است که «از طریق بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی، بتوانیم شرایط برای تحول ساختاری فرهنگی در جامعه فراهم نماییم» و توسط «تحول عظیم اجتماعی» شرایط برای «تحول عظیم سیاسی و اقتصادی ساختاری» در جامعه ایران فراهم نماییم.

سابعاً تکیه بر «متد تطبیقی در بازسازی اسلام تاریخی» و تفکیک آن از «اسلام دگماتیسم فقهاتی، روایتی، زیارتی و ولایتی حوزه‌های دگماتیست فقهاتی» و «اسلام انطباقی» روش و شیوه و متدی است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته به صورت تطبیقی از شریعتی و اقبال وام گرفته است.

ثامناً «استراتژی آگاهی‌بخش» که در ۴۷ سال گذشته، استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای «تحول عظیم فرهنگی جهت دموکراتیزاسیون کردن اندیشه و ذهنیت مردم ایران» در گروه‌های مختلف اجتماعی به کار گرفته است

باری، کالبد شکافی این آیه به ما نشان می‌دهد که:

الف - ارسال پیامبران با «کتاب و میزان و بینه» برای «تحول فرهنگی» مردم بوده است.

ب - سنتز تحول دینامیک فرهنگی پیامبران «تحول اجتماعی» بوده است، به بیان دیگر پیامبران از کانال «تحول دینامیک فرهنگی» توسط کتاب و میزان و بینه به «تحول اجتماعی» دست پیدا می‌کردند، نه به صورت بی‌واسطه.

ج - در این آیه قرآن با بیان «لِیُقَوِّمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ» هدف رسالت انبیاء الهی «شوراندن توده‌ها جهت برپائی نظام قسط و عدالت» در جامعه تعریف می‌کند.

د - در این آیه قرآن «تحول اقتصادی در ادامه تحول فرهنگی و تحول اجتماعی»، به صورت «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» و «وَمَنْعَجُ لِلنَّاسِ» مطرح می‌نماید

ه - در این آیه قرآن «تحول سیاسی در چارچوب تحول اجتماعی»، با بیان «نظام سیاسی بالقسط» توصیف می‌نماید.

از آنجائیکه در طول ۴۷ سال گذشته حیات درونی و حیات برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، پیوسته و علی‌الدوام، پیوستگی ما به اقبال و شریعتی «در چارچوب رویکرد استراتژی نظری و عملی اقبال و شریعتی بوده است». در نتیجه، همین امر باعث گردیده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته با تاسی تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) از اقبال و شریعتی:

اولاً استراتژی تحول خواهانه جامعه ایران را بر پایه «تقدم تحول فرهنگی و اجتماعی» تبیین کرده‌ایم.

ثانیاً هر گونه تحول عظیم ساختاری سیاسی و اقتصادی «مؤخر بر تحول عظیم ساختاری فرهنگی و اجتماعی» تبیین کرده‌ایم.

ثالثاً پیوسته و علی‌الدوام از آغاز تا کنون جوهر جامعه ایران را به لحاظ فرهنگی «جوهر مذهبی» تحلیل کرده‌ایم.

رابعاً تحول ساختاری فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را در چارچوب «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» تعریف کرده‌ایم.

خامساً با تاسی از اقبال و شریعتی، از همان آغاز «استراتژی خودمان را به صورت دو مؤلفه‌ای، نظری و عملی تبیین کرده‌ایم». لذا همین استراتژی دو مؤلفه‌ای خودمان هم به صورت «نجات اسلام (مؤلفه نظری استراتژی)

و در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راه‌یابی (نه رهبری) حرکت‌های گروه مختلف جامعه بزرگ ایران در جهت تحول عظیم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «باز متأسی از حرکت و اندیشه‌های اقبال و شریعتی» بوده است.

نظر به اینکه در ۴۴ سال گذشته (از سال ۱۳۵۷ الی الان) با حاکمیت روحانیت دگماتیسم حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی خمینی و در چارچوب نظریه ارتجاعی استبدادساز «ولایت فقیه» او، علاوه بر اینکه اسلام دگماتیسم فقهاتی شیعه به عنوان قرائت رسمی از دین در قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح شده است و علاوه بر اینکه روحانیت حوزه‌های دگماتیست فقهاتی به عنوان تنها متولیان دین در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران معرفی شده‌اند، از همه مهمتر اینکه از سال ۵۷ برای اولین بار «اسلام حکومتی داعشی شیعی» در چارچوب فقه دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقهاتی با تکیه بر سرنیزه بر جامعه بزرگ و رنگین کمان از بالا تحمیل گردید؛ که البته از بعد از نهادینه شدن اسلام حکومتی فقهاتی شیعه در کشور ایران توسط خمینی و حواریونش، اسلام حکومتی تسنن تحت عنوان اسلام القاعده و اسلام داعشی هم در بعضی از کشورهای خاورمیانه حاکم شدند که «به علت جوهر هژمونی طلبانه این دو اسلام حکومتی و فقهاتی شیعی و سنی» به موازات نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی در کشور ایران جنگ و کشتار بین دو اسلام فقهاتی شیعی داعشی حاکم بر ایران با اسلام فقهاتی شیعی داعشی سنی تمامی کشورهای مسلمان‌نشین از شرق آسیا تا غرب آفریقا در بر گرفت. در نتیجه همین امر باعث گردید که با ظهور اسلام حکومتی ارتجاعی شیعه و سنی در فرایند پسا انقلاب ۵۷ یعنی در طول ۴۴ سال گذشته، «اسلام مدنی و اجتماعی» و حتی «اسلام فردی» هم در طول ۴۴ سال گذشته در کشور و منطقه و جهان به صورت گفتمان شکست خورده درآمده است. ما حاصل اینکه، در مقایسه بین شرایط امروز جامعه

ایران با زمان شریعتی می‌توانیم داوری کنیم که «این شرایط امروز جامعه ایران کاملاً عکس شرایط و زمان اقبال و شریعتی می‌باشد» چراکه دوران اقبال یعنی نیمه اول قرن بیستم و دوران شریعتی یعنی نیمه دوم قرن بیستم، «نه تنها اسلام ارتجاعی و دگماتیسم حکومتی شیعه داعشی و تسنن داعشی هنوز شکل نگرفته بودند» بلکه چه در دوران اقبال و چه در دوران شریعتی برعکس امروز «اسلام اجتماعی در جهان به صورت یک جنبش بزرگ رهائی‌بخش درآمده بود» بنابراین، به همین دلیل بود که «شریعتی فریاد می‌زد که اسلام فردا دیگر اسلام روحانیت و اسلام مفاتیح الجنان و اسلام فقه و فقهات نخواهد بود، بلکه اسلام انسان و انسانیت و رهائی‌بخش جوامع و انسان‌ها می‌باشد» لذا، این همه باعث گردیده است که در طول ۴۴ سال گذشته با حاکمیت روحانیت دگماتیست فقهاتی و اسلام دگماتیست فقهاتی به عنوان قرائت رسمی دین اسلام چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، در مقایسه با اقبال و شریعتی مبارزه برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بسیار سخت‌تر و مشکل‌تر از مبارزه زمان اقبال و شریعتی بشود؛ زیرا:

اولاً در زمان اقبال و شریعتی کنش‌گران مبارز مسلمان توسط «ساواک شاه» شکنجه و اعدام و کشته می‌شدند، در صورتی که در طول ۴۴ سال گذشته کنش‌گران مبارز مسلمان ایران توسط «فتوای دین و فقه و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی» حاکم اعدام و شکنجه و کشتار می‌شوند.

ثانیاً در زمان اقبال و شریعتی آنچنانکه فوقاً هم به اشاره مطرح کردیم «اسلام به لحاظ جوهر سیاسی و اجتماعی در کشور و در منطقه و جهان جوهر رهائی‌بخش و انقلابی داشت» اما در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «به لحاظ جوهر انسانی و سیاسی و اجتماعی اسلام در کشور و در منطقه و در جهان چهره حکومتی و ضد آزادی و ضد عدالت‌خواهانه پیدا کرده است.»

ثالثاً در طول ۴۴ سال گذشته «بزرگ‌ترین وظیفه و

مسئولیت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، مرزبندی بین اسلام اقبال و اسلام شریعتی با اسلام خمینی و اسلام دگماتیست و ارتجاعی روایتی و ولایتی و زیارتی و فقه‌های حوزه‌های فقهی بوده است». همچنین «مرزبندی بین اسلام حکومتی با اسلام مدنی و مرزبندی بین اسلام پیامبر و قرآن و علی و عاشورا با اسلام حکومتی و انسان‌کش و ضد آزادی و ضد عدالت‌خواه حاکم بوده است». جنگ مذهب با مذهب، جنگ اسلام پیامبر و قرآن با اسلام فقه و فقه‌ها، جنگ اسلام دگماتیست ارتجاعی حوزه‌های فقه‌های با اسلام تطبیقی بازسازی شده قرآن و پیامبر و علی و حسین، جنگ اسلام دینامیک مستضعفین محور با اسلام روایتی و فقه‌های زیارتی به عنوان ابزار قدرت رژیم مطلقه فقه‌های حاکم بوده است. بزرگ‌ترین جبهه نظری و تئوریک و گفتمان‌سازی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته بوده است. عنایت داشته باشیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران امروز (برعکس اقبال و شریعتی) در جبهه‌ای قرار ندارند که مانند پیامبر اسلام در بدر و احد و خندق و خیبر و تبوک با مشرکین سیاسی و اقتصادی و کلامی حاکم بر مردم بجنگند، بلکه (برعکس زمان اقبال و شریعتی) «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته، مانند علی در جبهه با قاسطین و ناکثین و مارقین و مانند حسین در جبهه عاشورا با مدعیان دین و فقه و فقه‌ها می‌جنگند»؛ و امروز قرآن‌های بر سرنیزه کرده عمر العاص در جبهه صفین باید به دستور علی به زیر کشیده شوند و امروز باید شترهای حامل کجاوه مقدس در جنگ جمل به دستور امام علی به زانو درآیند و امروز باید در جبهه نهروان گروهی سرکوب بشوند که پیشانی آنها به خاطر سجده و نماز شب مانند زانوهای شتران پینه بسته است؛ و امروز باید در جبهه عاشورا مانند حسین در برابر لشکری قرار بگیریم که کشتن حسین (با اسلام فقه‌های توسط شریح قاضی) امری واجب با ثواب جنت و بهشت می‌دانند (آنچنانکه عمر سعد در زمان حمله به لشکر حسین گفت یا «حَيْلَ اللَّهِ

أُزْكَى وَ أَبْشَرى بِالْجَنَّةِ»).

باری، از اینجاست که باید داوری کنیم که پروژه اسلام تطبیقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌های حاکم علاوه بر اینکه «پروژه‌های در ادامه حرکت نجات اسلام قبل از مسلمین اقبال و شریعتی می‌باشد» و علاوه بر اینکه پروژه‌های در راستای «استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد» و علاوه بر اینکه پروژه‌های در «مبارزه با اسلام دگماتیست فقه‌های و روایتی و زیارتی و ولایتی می‌باشد» و علاوه بر اینکه پروژه‌های «در مبارزه با اسلام ارتجاعی حکومتی رژیم مطلقه فقه‌های حاکم می‌باشد» از همه مهمتر اینکه پروژه‌های «در راستای تکمیل و کمال بخشیدن پروژه بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی اقبال و شریعتی نیز می‌باشد». یادمان باشد که آنچنانکه شریعتی در نامه خود به احسان می‌نویسد، «پروژه بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی آنها پروژه‌های تمام شده و به کمال رسیده نمی‌باشد» که تا آخر زمان بخواهیم به صورت وحی منزل با رویکرد دگماتیستی طابق النعل بالنعل تابع آن باشیم.

بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده و هست که با «رویکرد تطبیقی اندیشه‌های اقبال و شریعتی، حتی پس از وفات‌شان در بستر زمان روند رو به کمال پیدا کنند» و گر نه «بدون کمال‌بخشی تطبیقی اندیشه‌های اقبال و شریعتی، آن اندیشه‌ها به مرور زمان مانند آثار باستانی به قول شریعتی در کفن کاغذ کتاب‌ها متروک می‌شوند»؛ و دیگر «اندیشه‌های قرن بیستم اقبال و شریعتی نمی‌توانند در قرن بیست و یکم زندگی کنند». البته خود «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هم از دیگران انتظار دارند که اندیشه‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را با رویکرد تطبیقی مورد نقد و نظر و بازسازی قرار بدهند تا شرایط دیالکتیکی نظری برای رشد اندیشه‌های جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران هم فراهم بشود.» ▶

پایان



# ما چه می‌گوئیم؟

هینددهم - ما می‌گوئیم، «پیکره از هم گسیخته هواداران اندیشه‌های شریعتی امروز به مجمع الجزایری از افراد و حلقه‌ها و خرده حرکت‌های جمعی بدل شده است که اغلب آنها بیشتر وقت و انرژی خودشان را صرف دفاع از هویت و حقانیت خودشان و تخطئه دیگران می‌کنند»، بنابراین شعار «بازسازی فکری و سیاسی و تشکیلاتی کنش‌گران جنبش ارشاد شریعتی در شرایط فعلی تنها شعاری است که می‌تواند جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را از این بحران از هم گسیختگی نجات بدهد.»

ما می‌گوئیم جریان راست لیبرال‌گرا در طول ۴۳ سال گذشته تحت هژمونی داریوش شایگان و حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) و سید حسین نصر، پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده و می‌کنند تا در راستای شریعتی‌زدائی کردن اندیشه جوانان و دانشجویان در داخل و خارج از کشور پایه‌های نظری جنبش روشنگری ارشاد شریعتی

پانزدهم - ما می‌گوئیم، «جوهر و هدف و حقیقت پروژه شریعتی در طول ۲۴ سال مبارزه بی‌امان خود (از سال ۳۲ تا ۵۶) رهائی بشر از سلطه سه قدرت باطل و غاصب زر و زور و تزویر در عرصه مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استعمار بوده است.» ما می‌گوئیم، «شریعتی از مسیر رهائی بشر بود که به سوسیالیسم و دموکراسی سه مؤلفه‌ای جامعه‌محور (نه طبقه‌محور، نه حزب‌محور، نه دولت‌محور و نه نخبه‌محور) دست پیدا کرده است.»

شانزدهم - ما می‌گوئیم، «در چارچوب راه مستضعفین بالنده اجتماعی و تاریخی شریعتی به عنوان تنها نیروی فاعل و عامل در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش است که مستضعفین بالنده امروز جامعه بزرگ ایران (در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) شامل تمامی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین اجتماعی امروز ایران، در سه عرصه صنفی و مدنی و سیاسی، از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش دانشجویان و جنبش مزدبگیران و کارمندان تا جنبش حاشیه‌نشینان و غیره می‌شود.»

هفدهم - ما می‌گوئیم، «مستضعفین بالنده اجتماعی، جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز و تحول‌آفرین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (که شریعتی به عنوان تنها نیروی فاعل و عامل و موتور تغییر جامعه و تاریخ تعریف می‌نماید)، همان مستضعفین بالنده‌ای هستند که قرآن در سوره قصص از آنها حمایت می‌کند و آینده تاریخ بشر را بر پایه امامت و وراثت آنها تعریف می‌نماید و قرآن بر این باور است که این مستضعفین بالنده توان نجات دینامیک خود به صورت عینی و ذهنی دارند، البته این مستضعفین بالنده غیر از مستضعفینی هستند که توان نجات ذهنی و عینی خود را ندارند و مورد حمایت قرآن و شریعتی نیستند.» عنایت داشته باشیم که از نظر شریعتی، استضعاف‌گری مستکبرین به سه دسته قابل تقسیم می‌باشند که عبارتند از:

۱- اقتصادی یا استثمار.

۲- فکری یا استعمار.

۳- سیاسی یا استبداد که شعار مبارزه با زر و زور و تزویر شریعتی در این رابطه قابل تبیین و تعریف می‌باشد.

**«بازسازی فکری و سیاسی و تشکیلاتی کنش‌گران جنبش ارشاد شریعتی در شرایط فعلی تنها شعاری است که می‌تواند جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را از این بحران از هم گسیختگی نجات بدهد.»**

یا پایه‌های جنبش‌های روشنگر و آگاهی‌بخش افقی هواداران شریعتی را متلاشی سازند و اندیشه‌های رادیکال و تطبیقی شریعتی را به مثابه یک نظریه سیاسی و اجتماعی و مذهبی زیر آوار تبلیغاتی فشرده و هیستریک خود دفن نمایند، در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «دموکراتیزاسیون (آنچنانکه شریعتی مطرح می‌کرد) با لیبرالیزاسیون (آنچنانکه این لیبرال‌گرای شریعتی‌ستیز مطرح می‌کنند) تفاوت دارد». چراکه لیبرالیزاسیون کردن جامعه تنها به دنبال فضای باز سیاسی توسط لیبرالیسم اقتصادی در کادر مناسبات سرمایه‌داری شکل می‌گیرد، در صورتی که دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران (آنچنانکه شریعتی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی پیوسته به دنبال آن بوده است) عبارت است، «از سازمان‌یابی جامعه و مردم توسط شوراهای فراگیر و همگانی و سراسری خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و تکوین یافته از پائین برای به دست گرفتن امور زندگی‌شان می‌باشد»، به بیان دیگر دموکراتیزاسیون بدون شوراهای فراگیر و همگانی و سراسری و خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و تکوین یافته از پائین امکان‌پذیر نمی‌باشد و شاید صحیح‌تر باشد که بگوئیم که برعکس لیبرالیزاسیون (در جامعه سرمایه‌داری و در کادر لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی که امری تزریق شده از بالا توسط دولت و احزاب و نخبگان می‌باشد) «دموکراتیزاسیون علاوه بر اینکه از پائین شکل می‌گیرد و علاوه بر اینکه جوهر جنبشی دارند و علاوه بر اینکه بر پایه شوراهای جنبش‌های فراگیر و دینامیک استوار می‌باشند و علاوه بر اینکه بر عضله جامعه استوار می‌باشد (نه عضله طبقه یا عضله حزب و یا عضله دولت) و علاوه بر اینکه در بستر افقی زندگی روزمره مردم مادیت پیدا می‌کند (نه مانند لیبرالیزاسیون در بستر حرکت عمودی تزریق شده از بالا) از همه مهمتر اینکه دموکراتیزاسیون جز از مسیر

در هم شکستن اقتدار قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات حاکمیت‌های ضد مردمی امکان‌پذیر نمی‌باشد»، بنابراین، تنها «توسط دموکراتیزاسیون کردن جامعه است که مردم و جامعه می‌توانند در بستر شوراهای دینامیک امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خودشان را در دست بگیرند و توسط آن شرایط برای توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات را فراهم بکنند.»

پر واضح است که تنها در این عرصه است که «دموکراتیزاسیون تنها به عنوان یک پروسس (نه یک پروژه) می‌تواند، نیروهای اجتماعی دموکراتیک برای عملی ساختن بازسازی دموکراتیک سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران را فراهم بکند». یادمان باشد که در این رابطه «بین دموکراتیزاسیون سیاسی و دموکراتیزاسیون اقتصادی و دموکراتیزاسیون اجتماعی دیوار چین وجود ندارد». همچنین باید توجه داشته باشیم که «برای دموکراتیزاسیون سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در جامعه بزرگ ایران، علاوه بر ضرورت آزادی تشکل و پلورالیسم مذهبی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و احزاب و غیره می‌بایست، میدان برای سازمان‌یابی تمامی گروه‌های اجتماعی فراهم بشود.»

ما می‌گوئیم، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی مؤلفه قدرت سیاسی و مؤلفه قدرت اقتصادی و مؤلفه قدرت اطلاعات) بیش از آنکه برای ما یک برنامه حداکثری باشد یک رویکرد و یک جنبشی است، برای بازسازی دموکراسی و سوسیالیسم در جهت پایان دادن به جدائی سوسیالیسم از دموکراسی یا برای پایان دادن جدائی دموکراسی از سوسیالیسم و یا پایان دادن به بیگانگی اندیشه برابری از اندیشه آزادی می‌باشد» زیرا هرگز نمی‌توان انکار کرد که در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته، آنچنانکه در جهان نوعی سوسیالیسم تحت عنوان سوسیالیسم

مارکسیستی (در اشکال مختلف آن اعم از مارکسی تا لنینی و غیره) در لوای تز دیکتاتوری پرولتاریا با حاکمیت سیاسی طبقه‌ای خاص و یا حزب خاصی به نفی دموکراسی پرداخته‌اند، نوعی از دموکراسی هم (که همان دموکراسی لیبرالیستی سرمایه‌داری می‌باشد) در چارچوب لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی، دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی را مسخ کرده‌اند؛ بنابراین در این رابطه است که باید داوری کنیم که «در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، پیوند بین آزادی و برابری، یا پیوند بین سوسیالیسم و دموکراسی، یک قاعده می‌باشد، نه یک استثناء» که البته «در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، این قاعده توسط جوهر اجتماعی (نه طبقه‌ای و نه حزبی) خود دموکراسی سوسیالیستی تعریف می‌گردد» بنابراین، از اینجا است که باید بگوئیم:

اولاً سازمان دادن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در جامعه امروز ایران که در دوره‌های پیشین تاریخ سنن دموکراتیک نداشته است، امری است توأم با دشواری‌های زیاد که انجام آن تنها از طریق ایجاد یک تحول همه جانبه فرهنگی تکوین یافته از پائین و در بستر پراکسیس درازمدت سیاسی - اجتماعی، جنبشی دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی امکان‌پذیر می‌باشد. نباید فراموش کنیم که ضعف و فقدان سنن دموکراتیک در جامعه ایران در گذشته محصول یک عامل تصادفی نیست، بلکه مولود و سنتز عوامل چندی می‌باشد که از جمله آنها می‌توان به جایگاه برتر قدرت سیاسی حاکم نسبت به طبقه اقتصادی برتر و تکوین قدرت سیاسی در نتیجه تجاوز نظامی خارجی یا تهاجم ایل‌ها و آل‌ها و رویکرد غارت‌گنیمتی قوم‌های مهاجم و حاکمیت اسلام دگماتیست فقهاتی، تقلیدمحور و تبعدگرا و تکلیف‌محور و غیره اشاره کرد. در این رابطه است که

باید بگوئیم که «نادیده گرفتن آزادی و برابری در طول قرن‌های گذشته در جامعه ایران، مولود عوامل عینی و ذهنی بسیاری بوده است که تنها توسط یک پراکسیس درازمدت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌توان به صورت سلبی و ایجابی به بسترسازی سازمان دادن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای دست پیدا کرد.» باری، از اینجا است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «آنچنانکه در درازمدت گذار از استبداد سیاسی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای و از سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی به سوسیالیسم ناسازگار با جامعه ایران نمی‌باشد، سازماندهی دموکراسی سه مؤلفه‌ای و یا سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای امری ممکن می‌باشد و گذار از استبداد به دموکراسی در جامعه ایران نه تنها نافی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اجتماعی نمی‌باشد، بلکه شرط لازم برای برقراری دموکراسی در جامعه ایران نیز می‌باشد.»

ثانیاً لازم است که عنایت داشته باشیم که «در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) دموکراسی سوسیالیستی، با دموکراسی لیبرالیستی سرمایه‌داری و دموکراسی نمایندگی صرف و دموکراسی غیر مستقیم مرزبندی دارد، آنچنانکه سوسیالیسم هم با سوسیالیسم حزب - دولت و یا سوسیالیسم بورکراتیک و سوسیالیسم طبقه‌ای، مرزبندی کامل دارد.»

ثالثاً در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، آنچنانکه «جامعه بدون دموکراسی و بدون آزادی‌های سیاسی به چالش کشیده می‌شود، نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و عدم امنیت اجتماعی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم هم به چالش کشیده می‌شود.» ▶

ادامه دارد

# جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه

## چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

بر سرنیزه امری محتوم خواهد بود و البته آنچه که در چنین شرایطی این ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را بیمه می‌نماید، ناتوانی آلترناتیوی اپوزیسیون داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ می‌باشد. البته متاسفانه و متاسفانه، «این مهم از آن نکات محوری است که در طول چهار دهه گذشته خارج‌نشینان به اصطلاح اپوزیسیون ایرانی از فهم آن عاجز بوده‌اند؛ زیرا آنها پیوسته بر این باور غلط خود تکیه کرده‌اند که با فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بزرگ ایران، بستر فروپاشی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی هم فراهم می‌شود». شوربختانه در این رابطه اوج فاجعه در آنجا است که اپوزیسیون خارج‌نشین در چارچوب همان رویکرد غلط خود (مبنی بر کسب قدرت سیاسی از بالا برای جریان خاص خود که بر تمامی جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین ایران از راست راست تا چپ چپ حاکم می‌باشد) در راستای ایجاد فروپاشی اقتصادی و فروپاشی

باری، باز در همین رابطه بوده است که در طول ۴۲ سال گذشته عمر حرکت برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از نیمه اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ که نخستین شماره آرمان مستضعفین ایران انتشار پیدا کرد و با آن حرکت برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در فاز عمودی یا سازمانی آن آغاز شد) ما پیوسته معتقد بوده‌ایم که «یکی از عوامل ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود همین گسل‌های جنبشی، به خصوص گسل بین جنبش زنان ایران و جنبش کارگری ایران بوده است»؛ و قطعاً تا زمانی که توسط خود همین جنبش‌های دینامیک (خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) این گسل‌های بین جنبش‌های اجتماعی در بستر حرکت مشترک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ترمیم پیدا نکند، امکان تغییر توازن قوا (به نفع این جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با رژیم تا بن دندان مسلح به سازماندهی و تشکیلات و سخت‌ابزار و نرم‌ابزار سرکوب) وجود ندارد.

پر واضح است که «تا زمانی که در عرصه میدانی (نه تنها در عرصه فضای مجازی) توازن قوا به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی باشد، شرایط برای ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برقرار می‌باشد». یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم بارها تکرار کرده‌ایم، در این رابطه باید «بین فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران، با فروپاشی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تفاوت قائل بشویم»؛ و عنایت داشته باشیم که «نه تنها فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران، باعث فروپاشی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌شود، بلکه برعکس فروپاشی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه، حتی بسترساز ظهور رویکرد فاشیسم و پادگانی شدن کل حکومت می‌گردد» بنابراین تا زمانی که در عرصه میدانی توازن قوا به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب داشته باشد، ماندگاری رژیم با تکیه

اجتماعی و فرهنگی جامعه بزرگ ایران علاوه بر حمایت از تحریم‌های اقتصادی استخوان‌سوز سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا، از حمله نظامی مثلث شوم امپریالیسم - صهیونیسم - ارتجاع منطقه به کشور ایران هم دفاع می‌کنند. با این توهم که شاید بتوانند از نمد افتاده برای جریان خاص خودشان کلاهی بدوزند. در این رابطه اضافه کنیم که متاسفانه یکی دیگر از علل ماندگاری رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چهار دهه گذشته همین اپوزیسیون هزار تکه خارج‌نشین می‌باشد که هر کدام به دنبال کسب قدرت سیاسی جدای از جامعه ایران و از بالا برای جریان خاص خود هستند؛ که البته در این رابطه پاسخ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به این اپوزیسیون هزار تکه خارج‌نشین پیوسته و علی‌الدوام این می‌باشد که به قول سعدی:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

دو تردید از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «عامل اصلی بن‌بست جامعه سیاسی ایران (و در رأس آنها اپوزیسیون خارج‌نشین) در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی زماننا هذا و به خصوص در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) این می‌باشد که کنش‌گران جامعه سیاسی ایران در عرصه استراتژی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی خود (اعم از حزب - دولت لنینیستی و یا ارتش خلقی مائوئیستی و یا چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای) پیوسته بر این باور بوده‌اند که جدای از جامعه بزرگ ایران در قالب حرکت منحصر به فرد موتور کوچک پیشاهنگی (که همان جریان چند نفری خاص خودشان می‌باشد) می‌توانند به کسب قدرت سیاسی (مشارکت در قدرت سیاسی با شیخ و شاه) از بالا دست پیدا کنند» و البته همه آنها پیوسته بر این باور بوده‌اند که «از بعد از کسب قدرت سیاسی (با استراتژی حزبی یا ارتش خلقی و یا چریک‌گرائی مدرن)

آن‌ها خواهند توانست قدرت خودشان را بر موتور بزرگ یا جامعه ایران تحمیل و تزریق نمایند و موتور بزرگ و یا جامعه بزرگ را به دنبال خود بکشانند». غافل از اینکه خروجی نهائی این رویکرد و استراتژی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی (جریان‌های مختلف جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ و به خصوص خارج‌نشین‌ها در ۸۰ سال گذشته عمر جامعه سیاسی ایران و بالاخص در چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) آن بوده است که به موازات مایوس شدن آنها از حرکت موتور بزرگ، در حمایت از استراتژی کسب قدرت سیاسی آنها از بالا برای جریان‌های هزار تکه خود، متاسفانه و متاسفانه به جای آفت‌شناسی حرکت خود و بازگشت به جامعه ایران (و تکیه بر جنبش‌های خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) چشم به قدرت‌های خارجی اعم از امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع منطقه جهت تغییر قدرت در داخل به نفع خود بوده است؛ که البته سخن نهائی ما با آنها در این رابطه هم بر این امر قرار دارد که «تا زمانی که به جای استراتژی پیشاهنگی (سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از بالا، به صورت حزبی و ارتش خلقی و چریک‌گرائی مدرن) به استراتژی پیشگامی (تکیه بر جنبش‌های خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) روی نیاورید، هرگز و هرگز امکان تغییر ساختاری مترقیانه و دموکراتیک و تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد». مع الوصف در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فاز عمومی و یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و یا جنبشی نشر مستضعفین

«تا زمانی که به جای استراتژی پیشاهنگی (سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از بالا، به صورت حزبی و ارتش خلقی و چریک‌گرایی مدرن) به استراتژی پیشگامی (تکیه بر جنبش‌های خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) روی نیاورید، هرگز و هرگز امکان تغییر ساختاری مترقیانه و دموکراتیک و تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد»

ایران پیوسته با تاسی از رویکرد معلم کبیرمان شریعتی در تبیین استراتژی حرکت خودمان بر این باور بوده‌ایم که:

الف - مبنای استراتژی باید جامعه‌محور باشد نه پیشاهنگ‌محور.

ب - مبنای استراتژی باید تکیه بر جنبش‌های (خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و دینامیک و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ) جامعه بزرگ ایران باشد، نه حزب و نه طبقه و نه ارتش خلقی و نه هسته‌های چریکی تکوین یافته از بالا و جدا شده از جامعه و اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران.

ج - شعار استراتژیک باید «آگاهی، آزادی و برابری» (که شعار جامعه‌سازانه) باشد نه «عرفان، آزادی و برابری» (که شعار فردساز است).

د - رویکرد استراتژی باید رویکرد پیشگامی باشد، نه رویکرد پیشاهنگی.

ه - هدف استراتژیک باید آگاهی‌گری و راهبری (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش باشد) نه رهبری و کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی آن هم از بالا.

و - وظیفه پیشگامان در عرصه این استراتژی نقد قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاکم

می‌باشد.

ز - پیام استراتژی باید دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن مؤلفه‌های قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی باشد؛ که در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته حرکت درونی و برونی خود، «دولت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، به عنوان دولت آلترناتیو، نه دولت حزبی است (آنچنانکه لنین می‌گفت) و نه دولت طبقه‌ای است (آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت) بلکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گفت، دولت همه جامعه ایران است که توسط شوراهای فراگیر تکوین یافته از پائین تکوین پیدا می‌کند.»

ثانیاً در دولت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر پایه شوراهای فراگیر تکوین یافته از پائین، «این دموکراسی است که با رادیکالیزه شدن آن (توسط شوراهای خودجوش و فراگیر و تکوین یافته از پائین) سوسیالیستی می‌شود، نه آنچنانکه سوسیال دموکراسی برنشتاینی می‌گفتند با دموکراتیک کردن سوسیالیسم» (که البته شکست خوردند، چرا که در تحلیل نهائی آنچنانکه در ساختار دولت رفاه کینزی در مغرب زمین شاهد هستیم، دولت رفاه سرمایه‌داری دموکراتیزه شده است نه سوسیالیسم دموکراتیزه شده آنچنان که برنشتاین مطرح می‌کرد). ▶

ادامه دارد

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

## در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

۱۳

### جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

از ضربه‌ای می‌باشد که هواداران انطباقی شریعتی به این حرکت وارد کرده‌اند؛ زیرا هواداران دگماتیستی شریعتی با دنباله‌روی از جریان‌های ارتجاعی مذهبی و به خصوص دنباله‌روی از خمینی و حواریونش و پیوند با رژیم مطلقه فقهاتی (به خصوص در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) هرگز نتوانسته‌اند، حتی با اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهی و یا با گفتمان ارتجاعی و دگماتیستی ولایت فقیه خمینی هم‌مرزبندی کنند. لذا همان ماهیت ارتجاعی و دگماتیستی آن‌ها خود مبلغ و گویای حد و اندازه فهم آنها از منظومه اندیشه‌های شریعتی بوده است و از اینجا است که حتی در حد حسن حبیبی هم کسی دیگر برای هواداران دگماتیستی شریعتی تره خورد

همچنین آنها خوب می‌دانستند که کلاس‌های شریعتی و پراکسیس صرف تعلیمی و نظری شریعتی در حسینیه ارشاد توان کادرسازی ندارد و در خلاء کادرهای همه‌جانبه (به قول شریعتی در خلاء نیروهائی که توان تولید فکر و اندیشه داشته باشند) شریعتی امکان هیچگونه حرکت سازمان یافته اجتماعی سیاسی نمی‌تواند داشته باشد؛ بنابراین، در این رابطه است که باید داوری کنیم که «هواداران انطباقی شریعتی، اشاره به آن دسته از هواداران شریعتی می‌باشد که تنها با کسب انگیزه حرکتی و سیاسی شدن (فارغ از چارچوب کلی ایدئولوژی و استراتژی و راه و روش و برنامه شریعتی) به حرکت شریعتی نگاه می‌کردند و لذا بعد از سیاسی شدن به صورت انطباقی توسط اندیشه‌های شریعتی آنها فقط به دنبال حرکت و مبارزه کردن در هر شکل و صورت آن می‌افتادند»؛ و البته آنچه در این رابطه مسیر ورود رویکردهای مختلف (و من جمله هواداران انطباقی) به منظومه اندیشه‌های شریعتی باز می‌کرد، وجود پارادوکس در استراتژی خود شریعتی بود یعنی خود شریعتی گاهی به صورت انطباقی از رویکرد مسلحانه و چریکی در لباس عاشورا آن هم در شکل تبلیغی و تهییجی (نه ترویجی و نه تعلیمی) حمایت می‌کند و بعضاً در جای دیگر همین شریعتی به صورت ترویجی و تعلیمی (نه تبلیغی و نه تهییجی) با رد هر گونه حرکت قهرآمیز تاکتیکی و استراتژی تنها بر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی تکیه می‌کند. در این رابطه است که در مقایسه میان هواداران دگماتیستی شریعتی و هواداران انطباقی شریعتی باید داوری کنیم که «ضربه‌ای که هواداران دگماتیستی شریعتی در طول بیش از نیم قرن پسا بسته شدن حسینیه ارشاد و به خصوص در طول ۴۳ سال پسا انقلاب ۵۷ به حرکت شریعتی وارد کرده‌اند بیشتر

نمی‌کرد؛ و حداقل آنها را افرادی فرصت طلب و قدرت‌گرا و مرتجع می‌دانستند؛ که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم برای فهم حد و اندازه هواداران دگماتیستی اندیشه‌های شریعتی تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که بیش از ۸۰ درصد نیروهای جذب شده به سپاه و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی از بالا تا پایین از هواداران دگماتیستی شریعتی بودند؛ و اما در خصوص هواداران انطباقی شریعتی به علت اینکه آن‌ها به هر حال پاسدار حرکت سیاسی (البته خارج از استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی) شریعتی بودند و در عرصه‌های مختلف حرکت خود روحیه ضد استبدادی و ضد استثماری داشته‌اند، هر چند خارج از جهان‌بینی و ایدئولوژی و استراتژی روشنگری و آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش شریعتی بوده‌اند، به هر حال همین حرکت ضد ارتجاعی و ضد استبدادی و ضد استثماری آنها به صورت غیر مستقیم حتی با حضور در دیگر تشکیلات ضد شریعتی توانسته است به عنوان یک تابلو تبلیغاتی برای حرکت ضد ارتجاعی شریعتی باشند.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته در طول ۴۳ گذشته تلاش کرده است تا با تحریف اندیشه‌های شریعتی و مطلق کردن بعضی از سخن‌های تاکتیکی او، شریعتی را مانند جلال آل احمد به اردوگاه ارتجاعی خود بکشانند که البته شکست خوردند؛ و البته از بعد از این شکست بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش کرد تا با تحریف اسناد ساواک هویت سیاسی گذشته شریعتی را به چالش بکشند که البته در این عرصه هم شکست خوردند و از بعد از این دو شکست بود که رژیم مطلقه فقهاتی در ادامه کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ خمینی و حواریونش تلاش

کردند با حمایت از حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) به شریعتی‌زدائی کردن جوانان و دانشجویان بپردازند که البته پس از تلاش همه جانبه حسین حاجی فرج در چهار دهه گذشته، این پروژه ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی هم مرده به دنیا آمد.

دسته سوم هواداران تطبیقی شریعتی می‌باشند که اشاره به آن دسته از هواداران شریعتی است که «نه تنها حرکت شریعتی را پروژه تمام شده نمی‌دانند و نه تنها معتقد به حیات سیاسی - اجتماعی منظمه اندیشه‌های شریعتی در فرایند پسا انقلاب شکست خورده ۵۷ هستند و نه تنها معتقد هستند که منظمه اندیشه شریعتی در کنار منظمه اندیشه‌های حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌تواند به عنوان یک مانیفست راهبر برای حرکت جامعه‌سازانه، کنش‌گران جنبش پیشگامان باشد و نه تنها اندیشه‌های شریعتی دارای جوهر ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری و رهائی‌بخش برای جامعه امروز ایران دارد و نه تنها اندیشه‌های شریعتی در این شرایط از پتانسیل لازم نظری جهت بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی و اسلام دگماتیستی فقهاتی و روایتی و زیارتی و اسلام دگماتیستی اشعری‌گری کلامی و اسلام دگماتیستی صوفیانه دنیاگریز و جامعه‌ستیز و فردگرا و اراده و اختیارستیز و اسلام دگماتیستی فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی برخوردار می‌باشد، از همه مهمتر اینکه هواداران تطبیقی شریعتی از فردای بسته شدن ارشاد (در آبان ماه ۵۱ توسط دستگاه ساواک رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) الی الان، بر این باور بوده‌اند (و همچنین بر این باور هستند) که اندیشه‌های شریعتی و اقبال در کنار هم و در پیوند با



هم می‌توانند به عنوان بن‌مایه نظری اسلام تطبیقی و پراکسیسی سیاسی، اجتماعی و حتی تشکیلاتی با تئوری تطبیقی تشکیلاتی در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرات اطلاعات) باشد». بر این مطلب بیافزائیم که از سال ۵۶ به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران جریان‌های فرصت‌طلب ارتجاعی و لیبرالیستی (تحت هژمونی شیخ مرتضی مطهری و مهندس مهدی بازرگان و حسین حاجی فرج و داریوش شایگان و سید حسین نصر) در داخل و خارج از کشور در راستای مغزشوئی کنش‌گران اصلی جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶-۵۷ (که اکثریت آنها از هواداران شریعتی بودند) و برای به انحراف کشاندن حرکت ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار مردم ایران از همان آغاز تلاش کردند که هم دست و هم داستان به شریعتی‌زدائی جنبش ضد استبدادی مردم ایران بپردازند و با مغزشوئی سیل عظیم هواداران شریعتی به عنوان کنش‌گران اصلی جنبش ضد استبداد سال‌های ۵۶-۵۷ انقلاب ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران را مانند یک راحت حلقوم در دستان خمینی و حواریون او قرار بدهند و گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه خمینی را جایگزین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی بکنند و با آن عکس خمینی را به سطح کره ماه ببرند و رژیم مطلقه فقه‌حاکم را در کشور ایران نهادینه بکنند و در ادامه آن در فرایند پسا انقلاب ۵۷ با کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ خمینی و حواریونش پروژه شریعتی‌زدائی کردن

به عرصه دانشگاه‌های کشور بکشاند و آنچنانکه حسین حاجی فرج به عنوان نظریه‌پرداز کودتای فرهنگی خمینی و حواریونش در آن آن زمان رسماً اعلام کرد با کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ عطر و ریحانه اسلام خمینی را در دانشگاه‌های کشور نهادینه بکنند (یادآوری می‌کنیم که پروژه شریعتی‌زدائی کردن اذهان جوانان و دانشجویان و روشنفکران در طول ۴۲ سال پس از کودتای فرهنگی خمینی و حواریونش همچنان توسط حسین حاجی فرج (عبدالکریم سروش) در راستای جایگزین کردن اسلام دگماتیست صوفیانه فردگرا و دنیاگریز و جامعه‌ستیز و اختیارستیز اشعری‌گری در داخل و خارج از کشور ادامه دارد).

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که یکی از ضعف‌های دیگر مرکزیت سازمان در فرایند برونی و فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین این بود که «مرکزیت سازمان برای جذب نیروهای هوادار شریعتی به دسته‌بندی سه‌گانه هواداران شریعتی نپرداختند و با همه هواداران شریعتی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ به صورت یک دست برخورد می‌کردند». لذا همین امر باعث گردید که «در سال‌های ۵۸-۵۹ فیلترینگ برای جداسازی هواداران شریعتی (در سه دسته هواداران دگماتیستی شریعتی و هواداران انطباقی شریعتی و هواداران تطبیقی شریعتی) جهت جذب به سازمان وجود نداشته باشد». بی‌شک «ورود همزمان سه دسته هواداران شریعتی (هواداران دگماتیستی و هواداران انطباقی و هواداران تطبیقی اندیشه‌های شریعتی) به سازمان باعث گردید که از همان زمان سازمان آستن طوفان‌های بحران تشکیلات‌سوز و سازمان‌سوز بشود». البته دلیل این امر هم آن بود که هر کدام

از درون بکشاند، بنابراین، در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین لازم است که «در عرصه جذب کنش‌گران جنبش پیشگامان بر فیلترینگ دسته‌بندی هواداران شریعتی تکیه بشود و در این رابطه سه دسته هواداران دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی اندیشه‌های شریعتی را از هم جدا بکنیم و بر این باور باشیم که اصلاً و ابداً هواداران اندیشه‌های شریعتی یک دست نیستند و تنها با آن دسته از هواداران تطبیقی شریعتی است که می‌توان جنبش پیشگامان را بر ریل استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) به حرکت درآورد»؛ و هرگز و هرگز با هواداران دگماتیستی و انطباقی شریعتی اندیشه‌های شریعتی نمی‌توان جنبش پیشگامان را بر ریل استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی به حرکت درآورد. ►

ادامه دارد

از این سه دسته هواداران دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی اندیشه‌های شریعتی، پس از ورود به سازمان، اندیشه‌های سازمان را در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی گذشته خودشان فهم و استحاله می‌کردند و این موضوع خطرناکی بود که مرکزیت سازمان در آن شرایط نمی‌توانست فهم نماید و برای جلوگیری از آن برنامه‌ریزی کند.

همین استحاله اندیشه‌های ما در چارچوب سه رویکرد متضاد هواداران جذب شده اندیشه‌های شریعتی باعث گردید تا در بستر بحران سال‌های ۵۹ - ۶۰ سه جریان کاملاً متضاد در سازمان (از رأس تا بدنه و قاعده هرم سازمان) ایجاد بشود؛ زیرا دسته‌ای با رویکرد دگماتیستی به راست غلطیدن و حتی پس از جدائی از سازمان پاسیف شدند و دنبال زندگی فردی خود رفتند و در زندان و پس از مهاجرت از کشور این رویکرد پاسیفیستی و فردگرایانه خود را دنبال کردند. همچنین دسته دیگر با رویکرد انطباقی به چپ‌گرائی و آنتاگونیست غلطیدن و پس از جدائی از سازمان (در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰) اکثر آنها به سازمان مجاهدین خلق پیوستند و حتی در هسته‌های عملیاتی آن سازمان هم شرکت کردند و تا آخر آن مسیر را ادامه دادند؛ و دسته سوم با رویکرد تطبیقی بر همان استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی باقی ماندند.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در تحلیل نهائی حاصل جنگ درون تشکیلاتی سه دسته هواداران دگماتیستی و انطباقی و تطبیقی اندیشه‌های شریعتی، باعث گردید تا سازمان را در سال ۶۰ به فروپاشی تشکیلاتی

# ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

جنبش معلمان و جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و جنبش کارگران پیمانی و پروژه‌های نفت و گاز و پتروشیمی در سال ۱۴۰۰ به ما نشان دادند که «جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین اکنون در وضعیتی قرار دارند که دیگر با دستگیری چند رهبر آنها متلاشی نمی‌شوند». نتیجه آنکه، «جهت نهادینه کردن نهادهای جنبشی خودجوش نباید بر ساختار شماتیک و یا رسمی کردن و تثبیت کردن و ایجاد اساسنامه و آئین‌نامه و غیره تکیه بکنیم، بلکه برعکس برای نهادینه کردن باید بر پایه آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات و طرح مطالبه همگانی و فراگیر جامعه بزرگ ایران تکیه بکنیم.» و - از آنجائیکه در این شرایط فقر و بیکاری و تورم و کاهش قدرت خرید مردم، زمینه عینی همگانی جنبش‌های مطالبه‌محور شده است، لذا همین فقر و تنگنای معیشتی روزافزون باعث گسترش روزافزون جنبش‌های مطالباتی تا اعماق جامعه بزرگ ایران شده است. چراکه در جامعه‌ای که بیش از ۶۰ درصد جمعیت آن در زیر خط فقر رسمی قرار دارند و طبق گزارش وزارت کار و تعاون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حداقل ۲۶ میلیون نفر از جمعیت ۸۵ میلیون نفری ایران در فقر مطلق به سر می‌برند (که معنای دیگر این حرف آن است که از هر سه نفر ایرانی یک نفر در فقر مطلق است و حتی هزینه نان خالی جهت تأمین معیشت خود هم ندارند) و طبق گفته شیخ حسن روحانی رئیس‌جمهور دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ایران جهت تأمین حداقل معیشت زندگی خود نیازمند به یارانه یا کمک‌های صدقه‌ای حکومت می‌باشند، رشد روزمره و ساعت‌مره جنبش‌های مطالبه‌محور بر پایه زمینه عینی امر عجیبی نمی‌باشد. در این رابطه است که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران، «بزرگ‌ترین رسالت پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بسترسازی جهت هم‌گرایی بین جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین بر پایه آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی تکوین یافته از پائین بر محور طرح مطالبات همگانی و محور جامعه بزرگ ایران می‌باشد؛ و از اینجا است که باید بگوئیم «در این شرایط بزرگترین ضرورت

برای جنبش‌های مطالبه‌محور در مدل تشکل اردوگاهی ضرورت هم‌گرایی و هماهنگی و اتحاد عمودی و افقی بین کنش‌گران به عنوان یک گفتمان می‌باشد». چراکه تنها در چارچوب این گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی است که «شرایط برای تشکل‌یابی و سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات آنها بر پایه مدل اردوگاهی فراهم می‌گردد و همچنین بسترها برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی توسط اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور فراهم می‌شود.»

ز - درس دیگری که جنبش معلمان و جنبش کارگران هفت تپه و کارگران پیمانی و پروژه‌های نفت و گاز و پتروشیمی در سال ۱۴۰۰ به ما آموختند، اینکه «مبارزه جنبش‌های مطالبه‌محور در مدل اردوگاهی باید صورت علنی داشته باشد نه صورت مخفی؛ و دلیل این امر هم آن است که:

اولاً «مبارزه در شکل مخفی و زیرزمینی باعث بالا رفتن هزینه

سرانه برای کنش‌گران آن می‌شود» که البته همین «بالا رفتن هزینه سرانه مبارزه برای کنش‌گران خود بستر ساز سکتاریسم و کاهش مشارکت نیروهای اجتماعی به صورت فراگیر و گسترده می‌گردد.»

ثانیاً از آنجائیکه «مبارزه مخفی برعکس مبارزه علنی مطالباتی، نیازمند به حرفه‌ای شدن کنش‌گران برای مبارزه می‌گردد» با عنایت به اینکه «کنش‌گران جنبش‌های مطالباتی تنها در عرصه زندگی روزمره خود می‌توانند به مبارزه مطالباتی خود ادامه بدهند نه به صورت مبارز حرفه‌ای شدن و اصلاً خود مبارزه مطالباتی آنها برای دستیابی به زندگی بهتر آنها می‌باشد، طبیعی است که با مخفی کردن شکل مبارزه برای کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور و استحاله کنش‌گران به مبارزان حرفه‌ای (مانند دهه ۴۰ و ۵۰) جنبش‌های مطالباتی در خدمت جریان‌های جامعه سیاسی (جهت یارگیری و تأمین نیروی پیاده نظام) در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم در می‌آید که البته خود این امر به معنای تیر خلاص بر اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور می‌باشد.»

ثالثاً «لازمه مبارزه مخفی، وجود کادرهای تشکیلاتی است که در خلاء وجود این کادرها در جنبش‌های مطالبه‌محور در این شرایط، خود مخفی کردن مبارزه شرایط برای نفوذ و ورود جریان‌های جامعه سیاسی به جنبش‌های مطالباتی در راستای یارگیری و پیاده نظام فراهم می‌سازد» بنابراین، می‌توانیم بگوئیم که «در عرصه جنبش‌های مطالباتی برای مقابله کردن با سرکوب سازماندهی شده رژیم مطلقه فقه‌حاکم، بهترین تدبیر مخفی کردن مبارزه نیست، بلکه خود علنی کردن مبارزه می‌تواند موثرتر باشد». یادمان باشد که «مهم‌ترین کشف مهاتما گاندی در مبارزه رهائی‌بخش و استقلال هند، تکیه بر مبارزه علنی و بدون خشونت و شیوه مقاومت منفی بود و با همین شکل مبارزه بود که مهاتما گاندی توانست جنبش مطالباتی مردم هند را بر مدل اردوگاهی با هم متحد کند و سرانجام امپریالیسم هار انگلستان را به زانو درآورد و استقلال هند را ممکن

سازد».

تر هفتم - «تا زمانی که پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) نتوانند به هژمونی گفتمانی در عرصه نبرد با گفتمان‌های موجود جریان‌های جامعه سیاسی ایران (که شامل گفتمان‌های کسب قدرت سیاسی توسط سرنگون کردن حاکمیت فعلی و یا مشارکت در قدرت سیاسی در چارچوب همین حاکمیت از بالای سر مردم برای جریان خاص خود، در اشکال گفتمان تحزب‌گرایانه و ارتش خلقی و چریک‌گرائی می‌باشند) دست پیدا کنند، نخواهند توانست در عرصه میدانی به شرایط ذهنی برای اعتلای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ دست پیدا کنند»؛ زیرا:

اولاً «تنها ابزار پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) برای انجام تعهدات و مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی و تاریخی خودشان ابزار گفتمانی است، نه ابزار حزبی و نه ابزار چریکی و نه ابزار ارتش خلقی» پر واضح است که «پیشگامان برای دستیابی به فرایندهای استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی خود، نباید بر ابزار دیگری جز ابزار گفتمانی بر پایه دو مرحله گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی تکیه بکنند» زیرا اصل و پایه باور پیشگامان بر این امر قرار دارد که آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران (اردوگاه جنبش‌های مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) در چارچوب ابزار گفتمانی به انجام می‌رسند؛ بنابراین «اگر چه ابزار گفتمانی بر پایه گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و در راستای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران، طولانی‌تر و دیر بازده‌تر می‌باشند، ولی در عوض پایدارتر از ابزارهای دیگر پیشاهنگی

در سه شکل تحزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرائی رژی دبره‌ای می‌باشد». بدون شک رویکردهای تحزب‌گرایانه و چریکی و ارتش خلقی در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، مهم‌ترین درس و پیامی که برای ما داشته است این بوده است که «در جامعه ایران جز از طریق ابزار گفتمانی نمی‌توان رسالت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات، برای کنش‌گران جامعه مطالباتی ایران (چه در عرصه صنفی و چه در عرصه مدنی و چه در عرصه سیاسی) به انجام رساند»؛ و البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که تفاوت محوری بین معلم کبیرمان شریعتی با هوادارنش (در فرایند پسا بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و مستبد پهلوی یعنی از آبان‌ماه سال ۵۱ الی الان) در این می‌باشد که «شریعتی توانست در طول ۵ سال جنبش روشنگری خود (۴۷ تا ۵۱) به کسب هژمونی گفتمانی خود در جامعه ایران دست پیدا کند» و توسط همین «کسب هژمونی گفتمانی (در برابر گفتمان چریک‌گرائی و گفتمان تحزب‌گرائی و گفتمان ارتش خلقی) بود که او توانست گفتمان چریک‌گرائی مدرن حاکم بر جامعه ایران در آن سال‌ها که به عنوان گفتمان مسلط درآمده بود، چه در شاخه مذهبی آن تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق و چه در شاخه مارکسیستی آن تحت هژمونی چریک‌های فدائی خلق شکست بدهد»؛ و «گفتمان جنبشی خود را به عنوان تنها آلترناتیو ایجابی و انقلابی به صورت یک استراتژی، جایگزین گفتمان چریک‌گرائی و تحزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی بکند».

یادمان باشد که «بزرگ‌ترین کشف شریعتی در تاریخ حیات سیاسی‌اش، کشف مستضعفین در قرآن به عنوان تنها نیروی عامل تغییر دهنده جامعه و تاریخ بشر می‌باشد» پر پیداست که «بدون ایمان به جایگاه استراتژیک مستضعفین، به عنوان تنها نیروی عامل تغییرساز جامعه و تاریخ بشر، هرگز گفتمان جنبشی و آگاهی‌بخش و روشنگری و آزادی‌بخش معلم کبیرمان

شریعتی قابل فهم و شناخت نیست». «بزرگ‌ترین افتخار جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان) چه در فرایند عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین، پیوسته در این بوده است که استراتژی و برنامه و هدف حیات و حرکت خودش بر پایه همین عنصر مستضعفین کشف شده توسط معلم کبیرمان شریعتی تبیین کرده است». اضافه کنیم که شریعتی «برای اولین بار پس از دوره آغازین تکوین اسلام، توانست با کشف مستضعفین به عنوان تنها نیروی عامل و بالنده اجتماعی و تاریخی، گفتمان جنبشی جامعه‌محور (به جای گفتمان طبقه‌محور کارل مارکس و به جای گفتمان حزب‌محور لنین و به جای گفتمان چریک‌محور رژی دبره و به جای گفتمان ارتش خلقی محور مائو) به عنوان گفتمان حاکم بر جامعه ایران آن هم در شکل دموکراتیک و تکوین یافته از پائین مطرح نماید». ولی متأسفانه هواداران شریعتی در فرایند پسا بستن حسینیه ارشاد (توسط ساواک رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در آبان‌ماه ۵۱) و در طول نیم قرن گذشته هرگز نتوانسته‌اند نه تنها از منظومه اندیشه‌های شریعتی به گفتمان جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پائین به عنوان تنها آلترناتیو ایجابی و انقلابی و مترقی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنند و نه تنها نتوانسته‌اند در چارچوب گفتمان اسلام منهای فقه و فقاقت و اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای حکومت به گفتمان بازسازی اسلام معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی دست پیدا کنند، از همه مهمتر اینکه آنها نتوانسته‌اند، «حداقل در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقاقتی حاکم توسط گفتمان جنبشی شریعتی، به کسب هژمونی گفتمانی در نبرد با گفتمان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور دست پیدا کنند».

ادامه دارد

## بازتعریف «گفتمان دموکراسی»

### در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

#### «قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

#### «قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

سلبی و ایجابی یا مبارزه با «زر و زور و تزویر» و مبارزه ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استثمار (عبارتند از: الف - دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی «جامعه‌محور می‌باشد نه طبقه‌محور») (آنچنانکه کارل مارکس اعتقاد داشت و نه حزب‌محور آنچنانکه در دموکراسی نمایندگی با قرائت لیبرالیستی بر طبل آن می‌کوبند).

ب - دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی «رویکرد جنبشی دارد» که بر پایه جنبش‌ها و یا شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین (هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ کار و زحمت) مادیت پیدا می‌کند.

ج - دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی

«به گفته هایدگر، انسان دارای دو وجود است. یکی وجود اعتباری و مجازی که همه انسان‌ها در این وجود مساوی‌اند؛ و دیگری وجود ذاتی و حقیقی و آن عبارت است از جوهر و اصالت وجودی و من حقیقی که در زیر این رنگ‌های عرضی پنهان است. وجود اولی سازنده‌اش پدر و مادر است. این وجود دومی، وجودی است که فرهنگ در طول تاریخ می‌سازد و می‌آفریند؛ و آن وجود حقیقی و واقعی و انسانی آدم است. در حالات عادی که انسان روزمره زندگی می‌کند، از این من که خویشتن انسانی متعالی وی است، غافل است. عشق، مرگ و شکست، سه ضربه نیرومندند که او را از این غرقاب به در می‌برند و به خود می‌آورند. در این ضربات است که آدمی چشم به درون خویش می‌گشاید و از این طریق به نوعی آگاهی بی‌واسطه دست می‌یابد» (م. آ. ج ۲ - ص ۱۵۳).

«وابستگی سیاسی به قدرت، وابستگی اجتماعی به ثروت را نیز در پی دارد، زیرا قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی دو روی یک سکه‌اند. می‌خواهی بدانی که او چگونه فکر می‌کند؟ اول ببین که از کجا می‌خورد؟» (م. آ. ج ۱۰ - ص ۱۰۳).

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - در یک جمع‌بندی کلی در طول نزدیک به ۱۵۰ سال گذشته، «دو قرائت مختلف و متضاد از دموکراسی شده است، یکی قرائت لیبرالیستی از دموکراسی و دیگری قرائت سوسیالیستی از دموکراسی.»

۲ - «شریعتی نخستین معمار تئوریک دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (نه سوسیال دموکراسی ادوارد برنشتاینی و کارل کائوتسکی و غیره) یا اجتماعی کردن مؤلفه‌های قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی و از سر سلسله جنبان قرائت سوسیالیستی از دموکراسی می‌باشد.»

۳ - مبانی نظری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی شریعتی (در دو عرصه

«یک دموکراسی مشارکتی و مستقیم می‌باشد نه دموکراسی نمایندگی و غیر مستقیم» آنچنانکه دموکراسی با قرائت لیبرالیستی بر طبل آن می‌کوبند. البته آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم «بستر تکوین دموکراسی مشارکتی و غیر مستقیم جنبش‌ها و یا شوراهاى خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشد.»

د - دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی (برعکس دموکراسی با قرائت لیبرالیستی که تک مؤلفه‌ای می‌باشد و تنها به دنبال نظام سیاسی حاکم می‌باشد) «سه مؤلفه‌ای است که شامل دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی می‌شود.»

ه - «دموکراسی اقتصادی جامعه‌محور شریعتی همان سوسیالیسم می‌باشد» که در رویکرد شریعتی این سوسیالیسم جامعه‌محور (نه طبقه‌محور) از دل دموکراسی اجتماعی بیرون می‌آید (برعکس سوسیالیسم طبقه‌محور کارل مارکس که از دل قدرت سیاسی و از بالا توسط دیکتاتوری پرولتاریا مادیت پیدا می‌کند).

و - در هیرارشی سه مؤلفه‌ای دموکراسی در رویکرد شریعتی «در پرو سه تکوین دموکراسی، دموکراسی اجتماعی جایگاه تقدم تکوینی بر دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی دارد» (برعکس رویکرد کارل مارکس که بر این باور بود که دموکراسی اجتماعی پس از دموکراسی سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه پرولتر و یا توسط دیکتاتوری پرولتاریا حاصل می‌شود).

ز - «در رویکرد شریعتی هرگونه سوسیالیستی که از دل دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت تکوین پیدا نکند، محکوم به شکست و بن‌بست خواهد بود» و علی‌هذا در همین رابطه است که شریعتی «عامل شکست مارکسیسم (در

اشکال مختلف کلاسیک و دولتی آن) در زایش سوسیالیسم از دل پروسه‌ای غیر دموکراسی و حرکت از بالا می‌داند»؛ بنابراین، از اینجاست که در مقایسه بین سوسیالیسم جامعه‌محور شریعتی با سوسیالیسم طبقه‌محور کارل مارکس می‌توانیم به سه مشخصه اصلی سوسیالیسم شریعتی اشاره کنیم که عبارتند از:

اولاً سوسیالیسم جامعه‌محور شریعتی از دل دموکراسی به عنوان یک سنتز جدید مادیت پیدا می‌کند.

ثانیاً سوسیالیسم جامعه‌محور شریعتی از پائین توسط جنبش‌ها و شوراهاى خودجوش مادیت پیدا می‌کند نه از بالا توسط احزاب سیاسی نخبگان.

ثالثاً سوسیالیسم جامعه‌محور شریعتی خودش یک فرایند است نه یک فراورده.

ح - در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی، «خود دموکراسی برای جامعه صورت انتخاب بر پایه آگاهی‌های دموکراسی خواهانه دارد، نه صورت جبری مولود مناسبات تولیدی حاکم» (آنچنانکه کارل مارکس بر طبل آن می‌کوبید) لهذا در همین رابطه است که در رویکرد شریعتی «بدون آگاهی و خودآگاهی جامعه ایران در بستر دموکراسی خواهی به عنوان یک جنبش دو فرایندی سلبی و ایجابی هرگز امکان تحقق دموکراسی در جامعه ایران وجود ندارد». همچنین برای شریعتی «درد دموکراسی غیر از فهم دموکراسی است» چراکه «درد دموکراسی مولود موضع ضد استبدادی جامعه می‌باشد و تنها جوهری سلبی دارد نه ایجابی، در صورتی که فهم دموکراسی جنبه آگاهی به تئوری دموکراسی است که صورت ایجابی دارد نه سلبی» و البته شریعتی بر این باور است که «بدون فهم دموکراسی و یا بدون داشتن تئوری دموکراسی، هرگز نمی‌توان تنها با درد دموکراسی (مبارزه ضد

استبدادی) به دموکراسی پایدار و نهادینه شده سه مؤلفه‌ای جنبشی و مستقیم یا مشارکتی تکوین یافته از پائین دست پیدا کرد». آنچنانکه در این رابطه در جریان ابر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شاهد بودیم که به علت اینکه کنش‌گران آن ابر جنبش «تنها از درد دموکراسی یا موضع ضد استبدادی نسبت به رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی برخوردار بودند» و از حداقل آگاهی نسبت به تئوری دموکراسی چه در سطح نخبگان و چه در سطح توده‌ها محروم بودند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا همان مردمی که ۶۰ سال قبل از آن شیخ فضل‌الله نوری، نماد ارتجاع و استبداد و استحمار در میدان توپخانه تهران با دستان خود به دار آویختن، در سال ۵۷ عکس باز تولید شده شیخ فضل‌الله نوری را بر سطح کره ماه قرار بدهند. شکی نیست که این همه مولود و سنتز خلاء و فقدان تئوری استبداد و دموکراسی در طول بیش از ۱۱۰ سال گذشته برای نخبگان و مردم ایران بوده است؛ که در تحلیل نهائی پس از اینکه در سال ۵۷ مردم ایران توسط درد دموکراسی (بدون فهم تئوری کنکرت دموکراسی) با مبارزه ضد استبدادی (توسط درد استبداد نه فهم تئوری استبداد) بر علیه رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی قیام کردند و ولایت سلطانی هزاران ساله حاکم بر خود را سرنگون کردند. وقتی که به انتخاب آلترناتیو ایجابی ولایت سلطانی پرداختند، ولایت مطلقه فقهاتی را جایگزین ولایت مطلقه سلطانی کردند؛ و هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی را جایگزین تئوری دموکراسی در عرصه نهادینه کردن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی در خدمت خمینی و حواریون او (در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷) کردند. از اینجا بود که هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از دل اژدهای استبداد رژیم استبدادی

پهلوی زایش کرد. همان هیولائی که در طول ۴۲ سال گذشته تمامی سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مردم ایران را در خود بلعیده است.

۴ - شریعتی در عرصه تبیین دموکراسی با قرائت سوسیالیستی و مرزبندی آن با دموکراسی با قرائت لیبرالیستی بر این باور است که دموکراسی جامعه‌محور و جنبش‌محور و مستقیم و مشارکتی و تکوین یافته از پائین با قرائت سوسیالیستی یا حاکمیت مردم بر مردم و برای مردم هرگز در جامعه طبقاتی (که طبقه‌ای حاکم و سوار بر قدرت‌های سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی باشند و اردوگاه عظیم کار و زحمت در آن جامعه پیاده و زمین‌گیر باشند) امکان تحقق و مادیت پیدا نمی‌کند. در رویکرد شریعتی «تنها دموکراسی با قرائت لیبرالیستی است که می‌تواند در مناسبات سرمایه‌داری در خدمت حاکمیت طبقه برخوردار بر سه مؤلفه قدرت بشود» و لذا به همین دلیل است که «دموکراسی با قرائت لیبرالیستی و دولت‌های مدرن با تفسیر هابزی و جان لاکئی تنها در عصر حاکمیت سرمایه‌داری و در نظام پارلمانتاریستی می‌توانند، خود را مشخص سازند» و البته در همین رابطه بوده است که اصلاً «رویکرد لیبرالیستی به موازات غلبه سرمایه‌داری بر فئودالیسم و نهادینه شدن سرمایه‌داری در اروپا تکوین پیدا کرده است، برعکس رویکرد دموکراسی که از یونان باستان سقراط تا به امروز ادامه دارد». نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهائی «هدف دموکراسی با قرائت لیبرالیستی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و رویکرد پارلمانتاریستی آن است که (در ظاهر با حق رأی همگان) زمینه را برای حق انتخاب ویژه‌گان فراهم نماید.» ▶

ادامه دارد





# «گفتمان رهائی‌بخش»

## خودویژگی‌های

## قرن بیستم شریعتی

زند». تجربه مارکسیست‌ها و شکست آنها در خصوص بسترسازی جهت رهبری و هژمونی طبقه کارگر ایران بر جنبش‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و مدنی و صنفی (در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران) نشان می‌دهد که این امر «مولود و سنتز همین اشتباه آنها در ایدئولوژیک کردن هویت کارگران نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی جامعه ایران بوده است.»

پر واضح است که در جامعه ایران که «خود طبقه کارگر ایران به لحاظ منافع فردی و کارگاهی نسبت به منافع طبقه‌ای‌شان صورت یکدست ندارند» و در جامعه امروز ایران که «بزرگ‌ترین آفت مبارزه طبقه کارگر ایران تشمت و پراکندگی در عرصه منافع فردی و کارگاهی می‌باشد و خود این امر باعث گردیده تا طبقه کارگر ایران به صورت لایه‌های مختلفی در عرصه آرایش طبقاتی درآیند». طبیعی است که در جامعه‌ای که «خود طبقه کارگر بر

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینکه:

۱- شریعتی به صراحت در عبارات فوق «جوهر رادیکال گفتمان رهائی‌بخش خودش را با موضع‌گیری ضد سرمایه‌داری تعریف می‌نماید» و آنچنانکه که بارها تکرار کرده است، او بر این باور است که در «مناسبات سرمایه‌داری، دشمن اصلی خود مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد». صد البته شریعتی «در مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری، تنها بر موضع صرف سلبی تکیه نمی‌کند، بلکه در عرصه ایجابی بر سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری تکیه می‌نماید». قابل ذکر است که «سوسیالیستی که شریعتی در عرصه آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری مطرح می‌نماید، یک سوسیالیسم اجتماعی است که بر اکثریت مطلق جامعه تکیه می‌نماید، نه سوسیالیسم طبقه‌ای مثل آنچه که کارل مارکس مطرح می‌کند که تنها بر یک طبقه خاص تکیه می‌کند». به همین دلیل است که «سوسیالیسم اجتماعی شریعتی تنها در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی و اقتصادی و معرفتی استوار می‌باشد و سوسیالیسم اجتماعی شریعتی در پیوند تنگاتنگ با دموکراسی معنی پیدا می‌کند و سوسیالیسم اجتماعی شریعتی همان فرایند تعمیق دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی شدن سه قدرت حاکم زر و زور و تزویر می‌باشد و بدون دموکراسی، قابل تحقق نمی‌باشد»؛ و به عبارت دیگر آنچنانکه «سوسیالیسم اجتماعی شریعتی با دموکراسی تعریف می‌گردد، با دموکراسی هم نهادینه می‌شود.»

۲- شریعتی در عبارات فوق با صراحت بر این امر تاکید می‌ورزد که «سوسیالیسم برای او تنها یک سیستم توزیع نیست، بلکه یک فلسفه زندگی است و اختلاف آن با سرمایه‌داری در شکل نیست، بلکه در جوهر و محتوا است». از نظر شریعتی، «تفاوت سوسیالیسم و سرمایه‌داری در عرصه اومانیزم سخن از دو نوع انسان است که در فطرت و جهت با هم متضاد می‌باشند.»

۳- شریعتی در عبارات فوق بر این نکته تاکید می‌کند که «ایدئولوژیک کردن هویت صفوف مردم در عرصه مبارزه رهائی‌بخش ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری علاوه بر ایجاد تشمت و پراکندگی در صفوف آنان و خرابکاری در وحدت اجتماعی و سیاسی و صنفی‌شان، استقلال اجتماعی آنها را هم بر هم می‌

«ایدئولوژیک کردن هویت صفوف مردم در عرصه مبارزه رهائی‌بخش ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری علاوه بر ایجاد تشمت و پراکندگی در صفوف آنان و خرابکاری در وحدت اجتماعی و سیاسی و صنفی‌شان، استقلال اجتماعی آنها را هم بر هم می‌زند»

پایه منافع فردی و کارگاهی وحدت درونی نداشته باشد، وحدت در عرصه مبارزه افقی و عمودی گروه‌های مختلف اجتماعی در چارچوب مبارزه ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری امری سخت و مشکل می‌باشد». عنایت داشته باشیم که همین سختی باعث گردیده که در طول ۱۵۰ سال گذشته چه در مشروطیت و چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت هژمونی دکتر محمد مصدق و چه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران «وحدت در صفوف گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران و من جمله طبقه کارگر ایران، تنها در کادر رهبری کاریزماتیک فردی از بالا شکل بگیرد». آنچه‌آنچه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، «حتی برای یکبار هم وحدت در صفوف گروه‌های اجتماعی (در عرصه جنبش‌های ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری چه در مبارزات صنفی و چه در مبارزات مدنی و سیاسی از طبقه متوسط شهری تا طبقه کار و زحمت شهر و روستاهای ایران) از پائین شکل نگرفته است» بنابراین «همین عدم شکل‌گیری وحدت در صفوف گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران از پائین، مانع اصلی عدم شکل‌گیری جامعه مدنی جنبشی فوق‌خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه کار و زحمت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شده است.»

پرواضح است که تا زمانی که «وحدت در صفوف گروه‌های اجتماعی جامعه ایران به صورت انطباقی توسط هژمونی و رهبری کاریزمات انجام بگیرد، حتی اگر این رهبری کاریزمات مصدق هم باشد، هرگز جنبش‌های ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری و ضد استثماری خودجوش تکوین یافته از پائین نمی‌توانند به صورت تطبیقی یا دینامیک از درون خود را سازماندهی و جامعه مدنی فوق‌جنبشی ایران نهادینه کنند». البته اوج فاجعه آنجا است که «با ایدئولوژیک کردن هویت این گروه‌های اجتماعی من جمله طبقه کارگر ایران، تشتت

درونی گروه‌های اجتماعی ایران را ایدئولوژیک نکنیم». همان مصیبتی که در طول ۴۲ سال گذشته جریان‌های مارکسیستی جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور تا به امروز به دنبال آن بوده‌اند. به طوری که هر جریان مارکسیستی که تعداد آن در جامعه ایران الی ماشاءالله زیاد و غیر قابل شمارش می‌باشند در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به دنبال آن بوده‌اند تا در کادر رویکرد خودویژه خودشان از مارکسیست، جهت‌یاری و کسب هویت سیاسی برای جریان خاص خودشان هویت طبقه کارگر ایران را ایدئولوژیک کنند. آنچه‌آنچه در همین رابطه جریان‌های دیگر جامعه سیاسی ایران از لیبرال‌ها تا ارتجاع مذهبی هم در طول ۴۲ سال گذشته در راستای همین ایدئولوژیک کردن هویت گروه‌های مختلف اجتماعی گام بر داشته‌اند؛ که البته تیر همه این‌ها به سنگ خورده است. رشد خیزش‌های متمیزه و بی‌سر حتی در سطح ملی مثل خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ نشان‌دهنده شکست همان رویکرد ایدئولوژیک هویت گروه‌های اجتماعی می‌باشد.

یادمان باشد که «رویش خیزش‌های متمیزه و بی‌سر به عنوان سنتز جدید، حاصل ایدئولوژیک کردن هویت گروه‌های اجتماعی، تنها فونکسیون اجتماعی که دارد، بسترسازی برای ظهور هیولای پوپولیسم در جامعه ایران می‌باشد». باری در این رابطه است که باید دآوری کنیم که یکی از خودویژگی‌های گفتمان رهایی‌بخش شریعتی (در عرصه جنبش روشن‌گری ارشاد او به خصوص در طول دهه آخر حیاتش ۴۷ تا ۵۶) «همین مخالفت با ایدئولوژیک کردن هویت گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از جنبش دانشجویی تا جنبش زنان و جنبش طبقه کارگر و جنبش آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و غیره می‌باشد»؛ و این خودویژگی آنچنان در سال‌های اوج جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی (سال‌های ۴۷ تا آبان‌ماه ۵۱) پررنگ بود که «نه تنها جریان‌های مذهبی چریک‌گرای ایران حسینی ارشاد شریعتی را بستر یاری برای تشکیلات خودشان کرده بودند، بلکه حتی جریان‌های

مارکسیستی هم در آن سال‌ها سعی می‌کردند که از شاگردان مکتب شریعتی یارگیری بکنند» چراکه همه آنها بر این باور بودند که کنش‌گران جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی «بیش از آنکه هویت‌گرای ایدئولوژیک باشند، نیروی‌های سیاسی خودآگاه اجتماعی هستند.»

۴- شریعتی در عبارات فوق بر این نکته تاکید دارد که «در عرصه مبارزه ضد استثمار، برای ایجاد وحدت در صفوف کنش‌گران این مبارزه، باید کارگران و استثمار شونده‌گان سیستماتیک در مناسبات سرمایه‌داری، نسبت به هویت عینی زندگی اقتصادی‌شان، به صورت کنکرت و مشخص خودآگاه بشوند» که البته در دیسکورس شریعتی این «خودآگاهی تحت عنوان خودآگاهی طبقاتی تعریف می‌شود». فراموش نکنیم که شریعتی در عرصه استراتژی مبارزه خودآگاهی‌بخش خود «موتور کوچکی که می‌تواند موتور بزرگ را در جامعه ایران به حرکت درآورد (برعکس رویکرد چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی که همگی آنها موتور کوچک را جریان‌های نخبگان تکوین یافته از بالا تعریف می‌کردند و الی الان هم تعریف می‌کنند، شریعتی) این موتور کوچک را در چارچوب انتقال خودآگاهی کنکرت و مشخص شرایط عینی گروه‌های اجتماعی به احساس و آگاهی آنها تعریف می‌نماید». در منظومه نظری و عملی تطبیقی شریعتی «این آگاهی‌های خودآگاه‌ساز برای گروه‌های مختلف اجتماعی صورت یکسان واحدی ندارند، بلکه برحسب شرایط مختلف عینی و واقعی زندگی این گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران به موازات تفاوت در آگاهی‌های عینی آنها، خودآگاهی آنها از خودآگاهی طبقاتی تا خودآگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و غیره متفاوت می‌باشند». در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که در عرصه استراتژی مبارزه خود آگاهی‌بخش شریعتی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت شهر و روستاهای ایران، در چارچوب «شرایط متفاوت عینی زندگی‌شان هویت طبقاتی و سیاسی و اجتماعی متفاوت پیدا کنند». پر پیداست که در این

رابطه «وحدت درونی این گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه میدانی تنها بر مبنای اشتراک طبقاتی و سیاسی و اجتماعی آنها شکل می‌گیرد، نه آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، بر مبنای هویت ایدئولوژیک انطباقی تزیقی از بالا بر آنها.»

۵- شریعتی در عبارات فوق بر این باور است که (بر خلاف رویکرد کارل مارکس در کتاب «نقد برنامه گوتا» که به صورت واضح طرح دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان دولت گذار و تنها مسیر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مطرح می‌نماید) در مناسبات سرمایه‌داری حاکم «مسیر گذار از سرمایه‌داری باید بر پایه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده تکوین یافته از پائین صورت بگیرد، نه بر پایه دولت دیکتاتوری طبقه‌ای یا دیکتاتوری پرولتاریا». لذا در همین رابطه است که «ما در مرزبندی بین سوسیالیسم شریعتی با سوسیالیسم کارل مارکس، سوسیالیسم شریعتی را سوسیالیسم اجتماعی تعریف کردیم، در صورتی که سوسیالیسم کارل مارکس را سوسیالیسم طبقه‌ای نامیدیم». اضافه کنیم که باز در همین رابطه است که باید «سوسیالیسم اجتماعی شریعتی را در کادر دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی و معرفتی تعریف بکنیم، برعکس سوسیالیسم طبقه‌ای کارل مارکس که نه در شکل جنبشی طبقه‌ای و نه در شکل حزب - دولت نخبگانی لنینیستی آن اصلاً و ابداً امکان تعریف در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای نمی‌باشد» بنابراین، به همین دلیل است که تمامی تلاش مارکسیست‌های پسا‌روپاشی سوسیالیسم قرن بیستم مارکسیستی در جهان، یعنی در قرن بیست و یکم که تلاش می‌کنند تا برای بازسازی مارکسیسم در این شرایط، سوسیالیسم طبقه‌ای مارکسیستی که بر پایه دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان دولت گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم استوار می‌باشد، در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای باز تعریف بکنند، شکست خورده است. ▶

ادامه دارد

# «آگاهی، آزادی و برابری»

## بوده است؟

و طبقه زمین‌دار روستاها که اولین محصول این پروژه رفرم ارضی شاه - کندی سال ۴۱ - ۴۲ ریزش این دو حامی اجتماعی - طبقاتی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بود». به این ترتیب که «با اصلاحات ارضی شاه - کندی هم طبقه زمین‌دار روستاهای ایران رویاروی رژیم

اول - سرکوب قهرآمیز خیزش مذهبی خرداد ۱۳۴۲ (که تحت هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی و به خصوص خمینی شکل گرفته بود) توسط دستگاه‌های سرکوبگر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، عنایت داشته باشیم که خود «خیزش خرداد ۴۲ منهای اینکه واکنش طبقه متوسط شهری بر علیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (کودتائی که با همدستی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و حمایت امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران انجام گرفت) بود» و منهای اینکه مولود «شکست انقلاب مشروطیت (که

آخرین سنگربان انقلاب مشروطیت در جامعه ایران جنبش ملی‌گرایانه مردم ایران تحت هژمونی دکتر محمد مصدق) بود» و منهای اینکه «خیزش خرداد ۴۲ مولود حرکت روحانیت حوزه‌های فقهاتی در راستای کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی برای اولین بار در تاریخ هزار ساله روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی خمینی بود» و منهای اینکه «خیزش خرداد ۴۲ مولود و سنتز جایگزین شدن حرکت مذهبی و سنتی و فقهاتی و دگماتیست و غیر دموکراتیک و زن‌ستیز سیاسی - اجتماعی - فرهنگی، به جای حرکت ملی‌گرایانه و دموکراتیک جبهه ملی تحت هژمونی دکتر محمد مصدق بود» از همه مهمتر اینکه «خیزش خرداد ۴۲ مولود و سنتز ریزش دو پایگاه اجتماعی - طبقاتی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بود».

قابل ذکر است که از آغاز تکوین رژیم کودتائی و مستبد پهلوی (از کودتای اسفند ماه ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس بر علیه مشروطیت و رژیم قاجار تحت فرماندهی رضاخان میرپنج) تا دهه ۴۰ «دو حامی اجتماعی و طبقاتی این رژیم کودتائی و مستبد در جامعه ایران عبارت بودند از روحانیت

شعار «از مذهب باید آغاز کرد» شریعتی در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» خود دارای همان جوهر آگاهی‌بخش بود که بعداً شریعتی در کنفرانس «قاسطین، مارقین، ناکثین» (در آبان‌ماه سال ۱۳۵۱ قبل از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی پهلوی) مطرح کرد. به بیان دیگر «طرح مؤلفه آگاهی مقدم بر دو مؤلفه دیگر در شعار «آگاهی، آزادی و برابری» به عنوان شعار استراتژیک شریعتی در ۴۱ سال فرایندهای چهارم و پنجم و ششم (از سال ۴۳ تا ۱۳۵۶) خود معرف این حقیقت می‌باشد که شریعتی در فرایند پس‌آبازگشت از اروپا به تقدم جایگاه تحول فرهنگی نسبت به تحول سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران پی برده بود» و مؤلفه «آگاهی» در شعار سه مؤلفه‌ای «آگاهی، آزادی و برابری» او نمودار همین تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین در بستر استراتژی آگاهی‌بخش توسط بازسازی تطبیقی عملی و نظری اسلام و مسلمین در رویکرد شریعتی بوده است. البته، باز در همین رابطه «شعار نجات اسلام قبل از مسلمین شریعتی در طول ۱۴ سال فرایندهای چهارم و پنجم و ششم شریعتی قابل تعریف می‌باشد.»

پهلوی قرار گرفتند و هم روحانیت حوزه‌های فقهاتی که تا آن زمان تحت هژمونی بروجردی مرجعیت بلامنازع حوزه‌های فقهاتی شیعه حامی رژیم کودتائی پهلوی بودند و از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دموکراتیک مصدق حمایت می‌کردند، اما با فوت بروجردی و اعلام حق مشارکت زنان ایران در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی توسط فرم شاه - کندی در سال‌های ۴۱ - ۴۲ روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی، پشتیبانی خودشان را از رژیم کودتائی پهلوی برداشتند.»

قابل ذکر است که «این جدائی روحانیت و طبقه زمین‌دار و عدم حمایت از رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در شرایطی انجام گرفت (که از فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲) اقشار میانی جامعه ایران که حامی دولت مصدق بودند و جبهه ملی ایران تحت هژمونی دکتر محمد مصدق به عنوان نماینده سیاسی خود تعریف می‌کردند، به صورت دشمن رویاروی رژیم کودتائی پهلوی قرار گرفته بودند». در نتیجه «اقشار میانی جامعه ایران در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مترصد فرصتی جهت انتقام (نسبت به زخم عمیق کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) از رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بودند؛ بنابراین این همه باعث گردید که (حتی با سرکوب قهرآمیز خیزش خرداد ماه ۴۲ تحت هژمونی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی توسط رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) «اسلام فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی به عنوان یک گفتمان سیاسی جایگزین گفتمان مشروطه‌خواهی و ملی‌گرایانه و دموکراسی خواهانه و ضد استعماری و ضد استبدادی جبهه ملی تحت هژمونی مصدق بشود.»

پیر پیداست که جایگزینی این گفتمان دگماتیست فقهاتی (حوزه‌های فقهی) به جای گفتمان ملی‌گرایانه و آزادی خواهانه و رهائی بخش مصدق و مشروطه خواهان جبهه ملی باعث گردید تا «خمینی بتواند برای نخستین بار (در سال ۴۸) نظریه ولایت فقیه خودش را به عنوان

تئوری کلامی - فقهی - سیاسی (حوزه‌های دگماتیست فقهی) در راستای کسب قدرت سیاسی به عنوان گفتمان آلترناتیوی مشروطیت مطرح نماید.»

باری، بدین ترتیب بود که در سال ۴۳ در زمان بازگشت شریعتی از اروپا به ایران، «فضای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران صورتی کاملاً عکس سال ۱۳۳۸ داشت» و دلیل این امر هم آن بود که «در سال ۱۳۳۸ که شریعتی به اروپا رفته بود، فضای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران فضائی بود که هنوز گفتمان ملی‌گرایانه و دموکراسی خواهانه و مشروطه طلبانه مصدقی (حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بر جامعه ایران حاکم بود و اقشار میانی جامعه ایران به دنبال انتقام‌گیری از رژیم کودتائی پهلوی بودند و نهضت مقاومت ملی (که خود شریعتی یکی از اعضای فعال آن بود) در ادامه جبهه ملی به دنبال بسیج جامعه ایران بر علیه رژیم پهلوی بودند و فضای اختناق و سرکوب دوران پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همچنان بر فضای جامعه ایران سنگینی می‌کرد و توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت کودتائی و دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم کودتائی پهلوی بود.»

در این رابطه یادمان باشد که در سال ۴۳ (زمان بازگشت شریعتی از اروپا) «دوران تنفس سیاسی تحمیلی (توسط جناح دموکرات‌های آمریکا) بر رژیم کودتائی پهلوی در جامعه ایران هم به پایان رسیده بود و شاه در حال نهادینه کردن استبداد و سرکوب همه جانبه رژیم کودتائی پهلوی بر جامعه ایران بود». مع الوصف، بدین دلیل بود که «شریعتی با جمع‌بندی که نسبت به شرایط جامعه ایران در سال ۴۳ داشت، از همان آغاز ورود به کشور دریافته بود که با حاکمیت گفتمان دگماتیست فقهاتی روحانیت حوزه‌های فقهی در آن شرایط برعکس گذشته انجام هرگونه تحول سیاسی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران در گرو تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و بر پایه

همان استراتژی بازسازی تطبیقی نظری و عملی علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد». به بیان دیگر شریعتی در بدو ورود به ایران در سال ۴۳ «بر پایه تحلیل مشخص از شرایط آن روز ایران دریافته بود که بدون تحول فرهنگی همه جانبه تکوین یافته از پائین (در جامعه ایران) امکان حرکت دموکراتیک سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران وجود ندارد»؛ بنابراین در این رابطه بود که مهمترین خودویژگی حرکت شریعتی در فرایندهای چهارم و پنج و ششم (در طول ۱۴ سال پس از بازگشت از اروپا)، «دستیابی به این تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران بود».

البته از آنجائیکه شریعتی در آن شرایط «به لحاظ جوهر فرهنگی، جامعه ایران را در تحلیل نهائی یک جامعه دینی تحلیلی می‌کرد»، در نتیجه (آنچنانکه خود او در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» در سال ۱۳۵۰ در دانشگاه صنعتی شریف یا آریامهر آن زمان مطرح کرد) او بر این باور بود که «هرگونه تحول فرهنگی و سیاسی و اجتماعی در یک جامعه دینی باید از کانال همان دین بازسازی شده تطبیقی (آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گفت) صورت بگیرد». لذا بدین ترتیب است که کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» شریعتی با شعار «از مذهب باید آغاز کرد» تمام می‌گردد.

پر واضح است که شعار «از مذهب باید آغاز کرد» شریعتی در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» خود دارای همان جوهر آگاهی‌بخش بود که بعداً شریعتی در کنفرانس «قاسطین، مارقین، ناکثین» (در آبان ماه سال ۱۳۵۱ قبل از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی پهلوی) مطرح کرد. به بیان دیگر «طرح مؤلفه آگاهی مقدم بر دو مؤلفه دیگر در شعار «آگاهی، آزادی و برابری» به عنوان شعار استراتژیک شریعتی در ۱۴ سال فرایندهای چهارم و پنجم و ششم (از سال ۴۳ تا ۱۳۵۶) خود معرف این حقیقت می‌باشد که شریعتی در فرایند پسابازگشت از اروپا به تقدم جایگاه تحول

فرهنگی نسبت به تحول سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران پی برده بود» و مؤلفه «آگاهی» در شعار سه مؤلفه‌ای «آگاهی، آزادی و برابری» او نمودار همین تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین در بستر استراتژی آگاهی‌بخش توسط بازسازی تطبیقی عملی و نظری اسلام و مسلمین در رویکرد شریعتی بوده است. البته، باز در همین رابطه «شعار نجات اسلام قبل از مسلمین شریعتی در طول ۱۴ سال فرایندهای چهارم و پنجم و ششم شریعتی قابل تعریف می‌باشد».

دوم - جدای از تحول فرهنگی و تغییر گفتمان حاکم بر فضای جامعه بزرگ ایران در سال ۱۳۴۳ (در زمان بازگشت شریعتی از اروپا و شروع فرایند چهارم حیات سیاسی شریعتی) «تغییر عمده دیگری که در جامعه ایران اتفاق افتاده بود، تغییر ساختاری در هرم طبقاتی - اقتصادی جامعه ایران بود که معلول و سنتز رفرم ارضی شاه - کندی بود». قابل ذکر است که از سال ۴۱ - ۴۲ پروژه رفرم ارضی شاه - کندی توسط امپریالیسم آمریکا و دولت کندی از بیرون و از بالا به شاه تحمیل شده بود و شاه در راستای نهادینه کردن قدرت خودش توسط حمایت امپریالیسم آمریکا و دولت کندی و در جهت تثبیت منافع جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا (در فرایند پسا جنگ دوم جهانی) و ایجاد بازار مصرفی برای کالاهای آنها و بسترسازی برای سرمایه‌گذاری آنها و غارت منابع اقتصادی کشور مجبور شد تا تن به این رفرم ارضی تحت عنوان انقلاب سفید شاه و ملت بدهد. بدون تردید همین انجام رفرم ارضی و اصلاحات تحمیلی از بالا باعث گردید که به لحاظ اقتصادی و طبقاتی تحول ساختاری در جامعه ایران شکل بگیرد. ▶

ادامه دارد

## مبانی منظومه اندیشه‌پردازانه

### علامه محمد اقبال لاهوری

اینکه به خود آیند و به آنچه دارند  
بپردازند باز داشت. بنابراین، قصد  
من آن است که به صورت قطعی این  
سو فهم را که اندیشه یونانی (به هر  
صورت که باشد) تعیین کننده رنگ  
و خصوصیت فرهنگ اسلامی بوده  
است را از ریشه برکنم» (بازسازی  
- فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن  
اسلامی - ص ۱۵۰ - سطر ۱ به بعد).  
اقبال بر این باور است که «اندیشه  
در باره امور عینی عادت است که  
قرآن و اسلام، لااقل در نخستین  
مراحل مأموریت فرهنگی خود آن  
را تقویت می‌کرده و پرورش می‌داده  
است». او می‌گوید:

«در اسلام برای دست یافتن به  
معرفت، نظر متوجه آنچه عینی و  
محدود است، می‌شود» (بازسازی  
- فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن  
اسلامی - ص ۱۵۱). او می‌گوید:

«جنبه عقلانی فرهنگ مغرب زمین  
گسترشی از بعضی از مهمترین  
مراحل فرهنگ اسلامی می‌باشد  
که در مدت قرن‌ها رکود و خواب  
عقلی ما، اروپا با کمال جدیت در  
باره مسائلی می‌اندیشیده است که  
فیلسوفان و دانشمندان اسلامی

سی و ششم - اقبال در نقد فلسفه یونانی (آنچنانکه در عبارات فوق به  
وضوح مطرح کرده است) بر این باور است که «روح فرهنگ اسلامی و قرآن،  
رویکرد مبتنی بر مشاهده و تجربه و عینیت‌گرایانه می‌باشد». البته از نظر  
او «این رویکرد کاملاً عکس رویکرد یونانی جهان کهن می‌باشد، چرا که در  
رویکرد یونانی جهان قدیم آنها بیشتر تحت فرمان نیروی تلقین بودند و  
خردورزی آنها بیشتر معطوف به امور مجرد بوده است؛ اما با ظهور اسلام  
از قرن هفتم میلادی و تکیه قرآن بر عقل مبتنی بر استقرار باعث گردید  
که آدمی را متوجه اهمیت مشاهده و تجربه بکند در نتیجه این همه سبب  
گردید که آدمی (به رغم خرد فلسفی یونانی که بیشتر به امور نظری و مجرد  
می‌پرداخت و از حقایق عینی غفلت می‌ورزید) به امور عینی توجه پیدا  
کند» بنابراین، از این جا است که باید بگوئیم، از نظر اقبال «توجه به امور  
عینی از دستاوردهای قرآن و اسلام بوده است نه محصول فلسفه یونانی  
جهان کهن». او می‌گوید:

«نخستین نکته‌ای که در باره روح فرهنگ اسلامی باید به خاطر بسپاریم،  
این است که در اسلام، برای دست یافتن به معرفت، نظر متوجه آنچه عینی  
و محدود است می‌شود. دیگر این که آشکار است که تولد روش مشاهده و  
تجربه در اسلام، در نتیجه سازشی با اندیشه یونانی صورت نگرفته، بلکه  
نتیجه جدال ممتدی با آن بوده است. در واقع تأثیر یونانیان (که به گفته  
بریفولت توجه اساسی ایشان به امور نظری بوده نه به مسائل عملی و واقعیات)

پرده‌ای در  
مقابل چشم  
برای جلوگیری  
از دیدن درست  
قرآن کشید و  
مدت دو قرن  
مزاج عملی  
مسلمانان را از

«پروسه بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام محمد  
اقبال لاهوری دارای دو مؤلفه می‌باشد؛ سلبی و  
ایجابی» در چارچوب «مؤلفه سلبی» اقبال به دنبال  
نقد ساختار نظری افکار دینی گذشته اسلام تاریخی  
اعم از کلام و فقه و عرفان و فلسفه می‌باشد؛ و اما  
در چارچوب «مؤلفه ایجابی» اقبال به دنبال بنا نمودن  
نظری تطبیقی بر پایه فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر  
در قلمرو علوم دینی و خرد جدید بشر می‌باشد»

سخت به آنها دل بسته بودند» (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی در اسلام - ص ۱۰-۱۱).

بنابراین، از اینجا است که باید داوری کنم که از نظر اقبال «اگرچه بذره‌های خرد حاکم بر جهان جدید را می‌توان در روح فرهنگ اسلامی باز یافت، اما جهان اسلام به علت رکود و رخوت عقلی در پروراندن آن بذرها چندان کامیاب نبوده است؛ و لذا این همه سبب گردیده که در دوران جدید که مسلمانان از خواب گران بیدار شده‌اند، در برابر دستاوردهای عظیم علمی تازه قرار گیرند که خود معرفت گسترش فوق العاده فکر بشری در همه جوانب می‌باشد». او می‌گوید:

«با پیشرفت فکر علمی، حتی تصور ما نسبت به قابلیت تعقل دستخوش تغییر شده است. نظریه اینشتین بینش جدیدی از طبیعت با خود آورده و راه‌های تازه‌ای برای نگرستن به دین و فلسفه پیشنهاد می‌کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۱). باری، در این رابطه است که از نظر اقبال در این شرایط جهان اسلام در رویارویی با این واقعیت عقلی نوین و امکانات حاصل از آن برای بازسازی تطبیقی باید:

«با بیداری جدید اسلام، لازم است که این امر با روح بی‌طرفی مورد مطالعه قرار گیرد که اروپا چه آموخته است و نتایجی که به آن رسیده، در تجدید نظر و اگر لازم باشد در نوسازی فکر دینی و خداشناسی در اسلام چه مددی می‌تواند به ما برساند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۱).

علی‌ایحال، از اینجا است که مفهوم رویکرد تطبیقی در چارچوب پروسه بازسازی نظری و عملی اقبال برای ما قابل فهم می‌باشد. لذا ما هم باید داوری کنیم که «اقبال از سر نقد و تحقیق، خرد نوین بشر را پذیرفتنی می‌داند» او در بستر بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام خود معتقد است که در این رابطه «مسلمانان نه فقط باید منتقدانه و محققانه به اندیشه‌ها و تجربه‌های

نوین مجهز بشوند، بلکه می‌باید از آنها در بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام و نیز در تبیین تجربه دینی و یا درون‌بینی به عنوان یکی از منابع معرفت بشری بهره جویند» او می‌گوید:

«امیدوارم که این بحث مختصر بر شما روشن کرده باشد که در اصول اساسی و در ساختمان دستگاه‌های فقهی و حقوقی ما، بدان صورت که امروز آنها را می‌بینیم، چیزی وجود ندارد که موید وضع فعلی باشد. جهان اسلام، چون با اندیشه نافذ و تجربه جدید مجهز شود، می‌تواند شجاعانه به کار نوسازی که در پیش دارد، بپردازد. ولی کار نوسازی جنبه‌ای بسیار جدی‌تر از سازگاری با شرایط جدید زندگی دارد» (بازسازی - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۳ - سطر ۱۱ به بعد).

سی و هفتم - اقبال در همه جای کتاب گران‌سنگ و اندیشه‌پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام خود (که مانیفست منظومه معرفتی او می‌باشد) در راستای بازسازی تطبیقی در اسلام و بر پایه وجه سلبی این پروسه «در کنار نقد فلسفه یونانی، به نقد رویکرد عرفان تصوفی پرداخته است» چراکه در تحلیل نهائی از نظر او «آفت اسلام صوفیانه در نفی جوهر دینامیک اسلام و قرآن کمتر از اندیشه‌های یونانی جهان قدیم نمی‌باشد». او می‌گوید:

«این را نیز باید بگوئیم که اندیشه در باره امور عینی عاداتی است که اسلام لااقل در نخستین مراحل مأموریت فرهنگی خود، آن را تقویت می‌کرده و پرورش می‌داده است. مکتب‌های اصیل‌تر تصوف، بدون شک، با شکل دادن و توجیه تکامل تجربه باطنی در اسلام، خدمت بزرگی انجام داده‌اند، ولی رهبران و نمایندگان اخیر این مکتب‌ها، از جهت جهلی که نسبت به زمان جدید داشته‌اند، مطلقاً قابلیت آن را که از اندیشه و تجربه جدید الهام پذیرند، از کف داده‌اند؛ و پیوسته روش‌هایی را تکرار می‌کنند که برای نسل‌هایی ایجاد شده بوده که چشم انداز فرهنگی ایشان، از جنبه‌های



مختلف با ما تفاوت بسیار داشته است. قرآن (در آیه ۲۸ - سوره لقمان) می‌گوید: «آفریده شدن و برانگیخته شدن شما همانند آفریده شدن و برانگیخته شدن نفس واحد است». آفریده زنده دارای آن نوع وحدت زیست شناختی که این آیه مجسم می‌سازد، امروز نیازمند روشی است که از لحاظ فیزیولوژیایی نرم‌تر و از لحاظ روانشناختی متناسب‌تر با عقل و ذهن خواستار عینیات بوده باشد. لذا در غیاب چنین روشی، تقاضای شکل علمی معرفت دینی داشتن امر طبیعی است» (بازسازی - دیباچه - ص ۱-۲ از سطر ۶ به بعد).

باری، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که از نظر اقبال مفهوم بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام از هنگامی تکوین پیدا می‌کند که «دیندار در عین التزام به دیانت خود، خرد نوین را هم بپذیرند و بتوانند در چارچوب فرمول پیوند ابدیت با تغییر، فکر دینی را در تناسب با مجموعه دانش‌های سامان دهند که بر بشر امروز مکشوف گردیده است». او می‌گوید:

«در این سخنرانی‌ها سعی کرده‌ام که با توجه به سنت فلسفی اسلام و در نظر گرفتن ترقیات اخیر رشته‌های جدید علم و معرفت، فلسفه دینی اسلامی را نوسازی کنم» (بازسازی - دیباچه - ص ۲ - سطر ۴ به بعد).

سی و هشتم - آنچنانکه قبلاً به اشاره مطرح کردیم «پروسه بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام محمد اقبال لاهوری دارای دو مؤلفه می‌باشد، سلبی و ایجابی» در چارچوب «مؤلفه سلبی، اقبال به دنبال نقد ساختار نظری افکار دینی گذشته اسلام تاریخی اعم از کلام و فقه و عرفان و فلسفه می‌باشد»؛ و اما در چارچوب «مؤلفه ایجابی، اقبال به دنبال بنا نمودن نظری تطبیقی بر پایه فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر در قلمرو علوم دینی و خرد جدید بشر می‌باشد». آنچنانکه در عبارات فوق دیدیم، به وضوح آشکار است که اقبال در چارچوب «مؤلفه سلبی پروسه بازسازی تطبیقی ابتدا خرد فلسفی یونانی را به نقد می‌کشد و در ادامه آن به نقد کلام و فقه و

تصوف دینی گذشتگان می‌پردازد» او می‌گوید: «فلسفه یونانی نیروی فرهنگی بزرگی در تاریخ اسلام بوده است و به دامنه دید متفکران اسلامی وسعت بخشیده و طلاب قدیم اسلامی تحت تأثیر خرد یونانی قرآن را در پرتو فکر یونان تلاوت می‌کردند اما پس از دو قرن رفته رفته اندیشمندان مسلمان احساس کردند که روح قرآن ضد یونانی است. از این رو در جهان اسلام یک طغیان فکری در برابر فلسفه یونانی در همه رشته‌های اندیشه خود را آشکار می‌سازد» (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۶ - سطر ۶ به بعد).

از نظر اقبال «آفت فلسفه یونانی بر افکار دینی مسلمانان (در طول ۱۴ قرن گذشته) تنها محدود به خود فلسفه نبوده بلکه در بسیاری از رشته‌های علمی مسلمانان از کلام تا فقه و تصوف و غیره اندیشه یونانی رسوخ کرده است». برای مثال از نظر اقبال، «تمایل مابعد الطبیعه اسلامی به اینکه زمان را همچون امری عینی بنگرند، سلاحی در دست نظریه‌پردازان مسلمان قرار گرفت تا توسط آن مسلمانان با روح اندیشه یونانی به مخالفت برخیزند». لذا در این رابطه است که او در خصوص موضع ضد فلسفه یونانی ابن خلدون می‌گوید: ▶

ادامه دارد



## عاشورا و مکتب حسین

# به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

از اینجا است که طبری می‌گوید:

مسلم بن عقیل نماینده امام حسین که در پنجم شوال سال ۶۰ وارد کوفه شده بود، ۳۷ روز بعد (در ۱۲ ماه ذی القعدة، ۲۷ روز قبل از شهادتش) به امام حسین نامه نوشت و گفت: «أهله آن جمع أهل الكوفة معك - اکثریت مردم کوفه پشتیبان شما هستند» (تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۲۹۷).

پر پیداست که علت و دلیل اینکه مسلم بن عقیل پس از ۳۷ روز بررسی و تحقیق و ارزیابی در شهر کوفه، چنین گزارشی برای امام حسین می‌فرستد، این است که:

اولاً نشان می‌دهد که مسلم بن عقیل در طول این ۳۷ روز نتوانسته بین کنش‌گران خیزشی طرفدار خود در کوفه (که صورت اتمیزه و احساسی و شورمحور حرکت می‌کردند و تنها دارای رویکرد سلبی در خلاء رویکرد ایجابی آلترناتیوی مترقیانه، ضد استبدادی معاویه‌ای و یزید بودند) با کنش‌گران جنبشی سازمان‌گرا و عدالت‌خواه دوران خلافت امام علی که مرکز آن در کوفه بوده است مرزبندی نظری و عملی نماید.

ثانیاً این گزارش مسلم بن عقیل به امام حسین نشان می‌دهد که مسلم بن عقیل در طول این ۳۷ روز نتوانسته است توسط نیروهای جنبشی باقیمانده از شیعیان کوفه دوران خلافت علی کنش‌گران خیزشی را حداقل سازماندهی کند.

ثالثاً ناتوانی بیش از ۴۰ هزار نفر داوطلبان خیزشی ضد حکومت بنی‌امیه کوفه که برای امام حسین دعوت نامه کتبی جهت ورود به کوفه فرستاده بودند تا جهت راهبری و رهبری آنها امام حسین به کوفه بیاید، در برابر حداکثر پنج هزار نفر نیروی سازمان یافته که همراه عبیدالله زیاد به کوفه آماده بودند، خود نشان دهنده آن است که سپاهیان مسلم بن عقیل کنش‌گران خیزشی اتمیزه‌ای بودند که تنها بر پایه شور و احساس (نه بر پایه شعور و آگاهی‌گری ایجابی) بسیج شده بودند، بنابراین، در این رابطه است که باید بگوئیم، «آن‌ها هرگز نه تنها توان شکست سپاه

حداکثر پنج هزار نفری عبیدالله زیاد را نداشتند و نه تنها نمی‌توانستند حتی به صورت موقت توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند، بلکه مهمتر از همه اینکه، آن‌ها نمی‌توانستند به مبارزه درازمدت سازمان یافته، دست پیدا کنند.»

برای فهم این مهم کافی است که عنایت داشته باشیم که: هنگامی که سپاه عبیدالله زیاد، مسلم بن عقیل با صورت و دهان مجروح دستگیر کردند و نزد عبیدالله زیاد حاکم عراق آوردند، عبیدالله زیاد خطاب به مسلم می‌گوید:

«یا ابن عقیل أتیت الناس وأمرهم جمیع وکلمتهم واحدة لتشتتهم وتفرق کلمتهم؟ - ای پسر عقیل تو آمده‌ای تا در بین مردمی که با هم متحد بودند تفرقه بیندازی و اختلاف ایجاد کنی؟» مسلم بن عقیل در پاسخ به عبیدالله زیاد حاکم عراق سخنانی می‌گوید که

تفسیر آن اینست که «من برای اقدام بر ضد امنیت عمومی و برهم زدن اتحاد مردم به کوفه نیامدم بلکه این مردم از خونریزی‌های بی حد و حصر پدر تو که به دستور معاویه اعدام می‌کرد به ستوه آمده‌اند. آنان از حکومت ظالمانه معاویه و بنی‌امیه و اکنون یزید ناراضی بوده و هستند. این مردم مسلمان که تشنه عدالت اسلامی هستند از ستم‌ها و شکنجه‌ها و کشتارهای وحشیانه حکومت خاندان ابی‌سفیان که همچون کسری‌ها و قیصرها تشکیل حکومت فردی و استبدادی داده‌اند به تنگ آمده‌اند و دیگر طاقت تحمل فشارهای دستگاه بنی‌امیه ندارند، لذا از این جهت از امام حسین دعوت کردند که برای راهبری و رهبری آنها و حاکمیت عدالت در سرزمین‌شان به کوفه بیاید و امام حسین مرا به نمایندگی خود به کوفه فرستاده تا از نزدیک اوضاع و احوال مردم کوفه را بررسی کنم و به ایشان گزارش بدهم. پس ما عامل تفرقه و آشوب نیستیم» بلکه آمده‌ایم که «فاتی‌ناهم لنا بالعدل و ندعو الی حکم الکتاب - عدالت اسلامی و قرآن را در اینجا زنده کنیم» (مقتل خوارزمی - ج ۱ - ص ۲۱۳).

آنچه که از این گفتگوی بین مسلم بن عقیل نماینده امام حسین در کوفه و عبیدالله زیاد حاکم و نماینده یزید در عراق و کوفه برای ما قابل فهم است اینکه:

۱- وحشت عبیدالله زیاد و یزید و یا حکومت بنی‌امیه از حرکت امام حسین در کوفه و در عراق به خاطر راهبری و رهبری حرکت اعتراضی مردم کوفه و عراق بوده است، لذا در این رابطه است که عبیدالله زیاد به مسلم بن عقیل می‌گوید: «شما آمده‌اید تا در بین مردم که با هم متحد بوده‌اند اختلاف و تفرقه بیاندازید.»

۲- پاسخی که مسلم بن عقیل به عبیدالله زیاد می‌دهد، این است که می‌گوید، «عامل اصلی این

حرکت اعتراضی مردم کوفه و عراق و عامل آمدن ما به اینجا آن ظلم و ستمی است که حکومت بنی‌امیه (اعم از معاویه بن ابی‌سفیان و پدرت زیاد ابن ابیه و اکنون یزید بن معاویه) بر این مردم کرده و می‌کنند و همین ظلم و ستم‌های حکومت بنی‌امیه باعث گردیده که مردم تشنه عدالت بشوند.»

۳- مسلم بن عقیل در این گفتگو، «آمدن خودش به کوفه به عنوان نماینده امام حسین، حاصل درخواست مردم (به جان آمده از استبداد و ظلم و ستم) کوفه از امام حسین برای زنده کردن عدالت و قرآن در جا معه می‌داند» بنابراین در یک جمع‌بندی از گفتگوی فوق بین عبیدالله زیاد و مسلم بن عقیل می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «ریشه خیزش مردم کوفه فشارهای ظلم و ستم و اختناق و کشتار و استبداد حکومت بنی‌امیه بوده است» که معنای دیگر این حرف آن است که «عامل خیزش و حرکت اعتراضی مردم کوفه تنها شرایط عینی جامعه بوده است» (آن هم در خلاء شرایط ذهنی بر پایه آگاهی‌گری و خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و تاریخی) و این موضوع «یکی از آفات‌های کلیدی در حرکت خیزشی می‌باشد». به بیان دیگر «از خودویژگی‌های حرکت خیزشی، اینکه موتور حرکت کنش‌گران فقط توسط شرایط عینی یا ظلم و ستم و فشارهای تحمیل شده از حکومت‌های فاسد و ضد مردمی قابل تعریف می‌باشد، برعکس حرکت‌های جنبشی، خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین که موتور حرکت آنها شرایط ذهنی یا انتقال همین شرایط عینی به وجدان توده‌ها و مردم تعیین می‌کند.»

من حیث المجموع از گفتگوی فوق بین عبیدالله زیاد و مسلم بن عقیل می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «مسلم بن عقیل یا امام حسین در شرایطی تصمیم

به حضور در کوفه جهت راهبری و رهبری کنش‌گران حرکت خیزشی مردم کوفه را گرفته بودند که جامعه کوفه اگر چه به لحاظ شرایط عینی آمادگی داشتند، اما به لحاظ شرایط ذهنی (چه در رابطه با آگاهی‌گری و چه در رابطه با سازمان‌یابی) حتی آمادگی حداقلی برای پذیرش جنبش حق‌طلبانه امام حسین و یارانش را نداشتند». در نتیجه همین «خلاء شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌گری و سازمان‌یابی) مردم کوفه باعث گردید تا درست همان مردمی که از حسین در مکه دعوت کردند تا برای راهبری و رهبری حرکت اعتراضی و خیزشی آنها به کوفه بیایند، کنش‌گران سازمان یافته لشکر عبیدالله زیاد جهت کشتن حسین و یارانش شدند». بهتر است که اوج فاجعه را از زبان امام حسین بشنویم، زیرا امام حسین در روز عاشورا ضمن خطبه‌ای، مردم کوفه را بدین علت مورد توبیخ شدید قرار می‌دهد که آنها اول امام را به فریادرسی خود خواندند ولی وقتی امام حسین برای راهبری و رهبری حرکت اعتراضی آنها به سوی کوفه شتافت به پیمان خود وفادار نماندند. لذا به همین دلیل بود که امام حسین در روز عاشورا در قسمتی از یکی خطبه‌های خود خطاب به آنها می‌گوید:

«تَبَّأ لَكُمْ اِيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأ حِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ فَاصْرَحْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ سَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي اِيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اِقْتَدَحْنَاهَا عَلٰى عِدْوَانًا وَ عِدْوَكُمْ فَاسْبِحْتُمْ الْبَاءَ لِاَعْدَائِكُمْ عَلٰى اَوْلِيَائِكُمْ، بَغِيرِ عَدْلِ اَفْشَوْه فَيَكْمُ وَ لَا اَمَلِ اصْبِحْ لَكُمْ فَيَهْمُ؟ - مرگ بر شما ای جماعت، آیا امروز مانند آنگاه که ما را به فریادرسی خود خواندید و ما برای نجات شما شتافتیم با همان نیروئی که از ما در دست شماست به جنگ ما آمده‌اید و آتشی را که ما می‌خواستیم با آن دشمن مشترکمان را بسوزانیم برای نابود کردن ما برافروخته‌اید پس اکنون به نفع دشمنان مشترکمان و بر ضد ما که دوستان شما

هستیم اجتماع کرده‌اید در حالیکه نه از حاکمیت عدالتی دیده‌اید و نه به خیر آنان امیدوار هستید» (لهوف - ص ۸۵).

باز در همین رابطه بود که امام حسین در روز عاشورا خطاب به مردم کوفه فرمود:

«فانهم غرونا و كذبونا - اهل کوفه ما را فریب دادند و به ما دروغ گفتند» (مقتل خوارزمی - ج ۲ - ص ۸).  
آنچنانکه طبری (در تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۰۵) می‌گوید، امام حسین پس از محاصره توسط سپاه حر بن یزید ریاحی، در منزل بیضه خطاب به سپاه حر فرمود که: «ای مردم، نوشته‌ها و فرستادگان شما به طوری به من رسید که از بیعت و پایداری شما در راه حق حکایت می‌کرد. اکنون اگر بیعت خود را پای بندید و از آنچه نوشته بودید برای من پایدار مانده‌اید، دست از یاری من باز ندارید تا شما به خوشبختی و سعادت دست پیدا کنید، اما اگر کوتاهی کرده و پیمان خود را بر هم زدید و بیعت با مرا از گردن خود فرو نهادید، به جانم سوگند که از شما مردم عجب نیست، زیرا همین کار را با پدرم علی و برادرم حسن و پسر عمویم مسلم بن عقیل کرده‌اید، ای مردم فریب خورده آن کس است که بر شما اعتماد کند و به وعده شما مغرور گردد، ولی بدانید که بهره سعادت خود را از دست دادید و نصیب خوشبختی خود را ضایع نمودید و آنکه پیمان را بشکنند به زیان خود اقدام کرده است. به زودی خدا مرا از شما بی‌نیاز کند، والسلام.» ▶

ادامه دارد

# «سوره شوری» تبیین مبانی

## «عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

### در پست‌چینش ره‌نمایی‌بخش پیامبر اسلام

#### بر پایه «وحی نبوی»

«وَأَمَرْتُ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

دو کمان - پس در آن مرحله بود که وحی شد به بنده خود (پیامبر اسلام) آنچه ما وحی کردیم - بدون تردید در آن زمان قلب پیامبر اسلام در آنچه که دید اشتباه نکرد» (سوره نجم - آیات ۳ تا ۱۱). مع هذا از اینجا است که قرآن در خصوص خودش و جوهر وحی نبوی می‌گوید:

«كَتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ - (ای پیامبر) قرآن کتابی است مبارک که ما بر تو نازل کردیم تا مردم در آیاتش تفکر کنند و خردمندانه تنبه حاصل نمایند» (سوره ص - آیه ۲۹). باز در همین رابطه است که خود قرآن در توصیف خودش می‌گوید:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ - وَتَعْلَمَنَّ تَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ - این قرآن نیست مگر مایه بیداری همه افراد جهان که البته در آینده خواهید

۳ - اقبال در عبارات فوق تاکید می‌ورزد که «پیامبر آن کسی است که بر پایه تجربه دینی (نه تجربه صوفیانه) که یک تجربه درونی می‌باشد از حقایق لبریز می‌شود و بعد برای سامان دادن زمانه و عوض کردن مسیر تاریخ آنچه را که بدو رسیده است بیان می‌کند». علی هذا بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که از نظر اقبال «منبع شناخت و معرفت پیامبر اسلام همان تجربه دینی و درونی است و از طریق آن منبع است که پیامبر به سرچشمه وحی نبوی توانست دست پیدا کند و تمام آیات قرآن از نظر اقبال مولود و زائیده همان تجربه دینی و درونی پیامبر اسلام می‌باشد نه مولود عقل و اندیشه پیامبر اسلام است.»

بی‌تردید در دیسکورس کلامی محمد اقبال این دو آبشخور از هم جداست یعنی «از نظر اقبال قرآن با نیروی عقل یا استدلال عقلانی برای پیامبر اسلام حاصل نشده است بلکه این منبع تجربه دینی و درونی پیامبر اسلام بوده است که پیامبر اسلام را صاحب وحی نبوی یا کتاب قرآن کرده است» و لذا در همین رابطه است که قرآن در سوره نجم در خصوص مکانیزم وحی نبوی پیامبر اسلام می‌گوید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى - عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى - ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى - وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى - ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى - فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى - فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى - مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى - سخنی که او (پیامبر اسلام) می‌گوید ناشی از هوا و هوس نیست - و نیست مگر وحی‌ای که به او القا شده است - تعلیم کرده او را موجودی سخت و نیرومند - همان نیروی مقتدری که بر پیامبر اسلام جلوه کرد - و آن در عالی‌ترین نقطه وجود بود - و وقتی آن نزدیک پیامبر اسلام شد با وجود او درآویخت - و آنچنان با وجود پیامبر نزدیک شد حتی نزدیک‌تر از اندازه

فهمید» (سوره ص - آیه ۸۷ و ۸۸) و باز از اینجا است که قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمتی هستی برای همه بشر» (سوره انبیاء - آیه ۱۰۷).

باری در این رابطه است که اقبال در باب ارزش و جایگاه قرآن در جوامع امروز مسلمین می‌گوید:

«مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهائی مطلق مبتنی بر وحی‌ای می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفنای حیات بیان می‌شود به ظاهری بودن آن رنگ باطنی می‌دهد برای فرد مسلمان این شالوده روحانی حیات امری اعتقادی می‌باشد که برای دفاع از این اعتقاد آنها جان خود را فدا می‌کنند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۸۵ - سطر ۲۳).

۴ - اقبال در عبارات فوق معتقد است که «پیامبر اسلام در یک مقطع تاریخی قرار گرفته بود که گذشته‌اش تعلق داشت به دوره کودکی و توحش بشر و آینده‌اش تعلق داشت به انسانی که بر خرد خودبنیاد (دوره علم و منطق و آگاهی) می‌خواست تکیه بکند. به این دلیل ماهیت و جوهر وحی نبوی پیامبر اسلام با دیگر وحی‌های نبوی تفاوت دارد، چراکه هدف پیامبر اسلام توسط قرآن وادار کردن بشریت در عرصه جهانی به تعقل و منطق و اندیشیدن و آگاهی پیدا کردن بود.»

۵ - از نظر اقبال در عبارات فوق «فلسفه ختم نبوت پیامبر اسلام در همین امر نهفته است» و از اینجا است که او نتیجه‌گیری می‌کند که «با وجود قرآن دیگر نه بشر نیازمند به نبوت جدید است و نه بشر دیگر مانند دوران کودکی نیازمند به معجزه می‌باشد و نه بشر دیگر نیازمند به ولایت برای اثبات حقانیت دعوت خود هستند». او می‌گوید:

«اندیشه خاتمیت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهایی حیات جانشین شدن کامل عقل به جای عاطفه است، زیرا چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش عقلانی اندیشه خاتمیت در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد می‌کند این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است. این نوع اعتقاد نیرویی روان شناختی است که رشد و نمو چنین شخصیت‌ها را متوقف می‌سازد. کار اندیشه خاتمیت آن است که در برابر ما چشم‌انداز تازه‌ای از معرفت در میدان تجربه درونی می‌گشاید. این کار نیمه از شعار مسلمانی است و به کار نیم دیگر آن می‌ماند که با برهنه کردن نیروهای طبیعی از لباس خالقیتی که فرهنگ‌های کهن بر آنها پوشانده بودند اسلام توانست روح مشاهده از روی نقادی در تجربه خارجی را ایجاد کند و آن را پرورش بدهد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - سطر ۱۶ به بعد).

۶ - اقبال در عبارات فوق بر این باور است که «با ختم نبوت پیامبر اسلام انجام تجربه دینی توسط مسلمانان در فرایند پسا رحلت پیامبر اسلام امری تمام شده نمی‌باشد و لذا برای همیشه مسلمانان باید به تاسی از پیامبر اسلام تجربه دینی به عنوان یک امر آگزیستانسی و وجودی ادامه بدهند و هرگز این سرچشمه عظیم معرفتی در میان مسلمانان نباید تعطیل بشود و مسلمانان هرگز نباید منابع معرفتی خودشان را محدود به عالم طبیعت و تاریخ بکنند بلکه همراه با دو منبع عالم طبیعت و تاریخ مسلمانان باید بر تجربه دینی به عنوان یک منبع عظیم معرفتی تکیه داشته باشند». لذا در رابطه با دستاورد تجربه دینی آگزیستانسی است که او می‌گوید:

همین رابطه است که او در مقام فرق میان تجربه دینی پیامبرانه با تجربه باطنی صوفیانه در عبارات فوق می‌گوید:

«حضرت محمد (ص) به معراج رفت و بازگشت. یکی از شیوخ طریقت به نام عبدالقدوس گنگهی را کلامی است بدین مضمون: سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم هرگز به زمین باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله اختلاف روان‌شناختی میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار سازد. چراکه مرد عارف یا صوفی نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه صوفیانه اتحادی (وصول به حق خودآگاهی عارفانه) پیدا می‌کند به زندگی این جهانی برگردد و در آن هنگام هم که بنا بر ضرورت باز می‌گردد. بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد. ولی برعکس بازگشت پیغمبر برای تمام بشریت جنبه خلاقیت و ثمربخشی دارد زیرا پیغمبر باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط درآورد و از این راه جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها خلق کند» (بازسازی فکر دینی - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۳ - سطر ۱ به بعد).

ادامه دارد

«عمل نیایش به قصد دست یافتن به معرفت به تفکر شباهت دارد. ولی نیایش در عالی‌ترین صورت خود بیشتر و برتر از تفکر مجرد است. نیایش نیز مانند تفکر یک فرایند مشاهده درونی یا مراقبه و تجربه دینی است ولی فرایندهای مراقبه‌ای در نیایش به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و نیرویی پیدا می‌کنند که بر اندیشه محض ناشناخته است در عمل تفکر ذهن حقیقت و واقعیت را مشاهده و دنبال می‌کند اما در نیایش توسط تجربه دینی از وظیفه جستجوی کلیتی که گام آهسته کرده است دست بر می‌دارد و از اندیشه برتر و بالاتر می‌رود و تجربه کننده دینی خود حقیقت و واقعیت را تسخیر می‌کند تا آگاهانه در زندگی آن شرکت جوید. در این گفته هیچ امر سری و معمایی وجود ندارد؛ زیرا نیایش عمل حیاتی و متعارفی است که به وسیله آن جزیره کوچک شخصیت ما وضع خود را در کل بزرگتری از حیات اکتشاف می‌کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل سوم - تصور خدا و معنی نیایش - ص ۱۰۲ - سطر ۱۱ به بعد). باز در همین رابطه است که اقبال در عبارات فوق در خصوص تکیه به تجربه دینی به عنوان یک منبع عظیم کسب معرفت می‌گوید:

«بنابراین به تجربه دینی هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارف باشد اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر بشود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۳۸ - سطر ۱۵).

۷- مهم‌ترین درسی و پیامی که محمد اقبال لاهوری در عبارات فوق به ما می‌آموزد «مرزبندی کردن (مسلمانان و مومنان به قرآن و رهروان راه پیامبر اسلام) میان تجربه باطنی صوفیانه دنیاگریز و جامعه‌گریز و فردگرا و اختیارسستیز با تجربه دینی پیامبرانه انسان‌ساز و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز و تمدن‌ساز می‌باشد». لذا در

# «فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

## برای

# «فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

باره تقسیم بالسویه اموال میان همه مردم این حکمی نبوده است که من به رأی خود صادر کرده باشم و با تکیه به هوای نفس انجام داده باشم. بلکه من و شما این حکم تقسیم بالسویه اموال میان همه مردم از پیامبر در یافته‌ایم. به همین جهت در تقسیم بالسویه اموال میان همه مردم نیازی به رأی شما (طلحه و زبیر) ندیدم. سوگند به خدا برای شما حقی بر من نیست که لازم باشد خشنودی شما را در آن جلب نمایم. خداوند دل‌های ما و شما را به سوی حقیقت متوجه کند و به همه ما شکیبائی و صبر عنایت فرماید. در پایان امام علی فرمود: خدا رحمت کند کسی را که هر گاه حقی را مشاهده کند آن را یاری کند و اگر ستمی را بیابد آن را محو سازد و با یاری کردن صاحب حق علیه ستمگر قیام کند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - جزء اول - خطبه ۲۰۵ - ص ۳۲۱ و ۳۲۲ - از سطر ۹ به بعد).

باز در همین رابطه است که امام علی در خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه خطاب به طلحه و زبیر پس از بیعت آن دو به ایشان می‌فرماید: «لَقَدْ نَقَمْتُمَا سِيراً وَ أَرْجَأْتُمَا كَثِيراً أَلَا تُخَيِّرَانِي أَى شَىءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمَا عَنْهُ أَمْرٌ أَى قَسِمٍ اسْتَأْتَرْتُمْ عَلَيَكُمَا بِهِ أَمْرٌ أَى حَقٌّ رَفَعَهُ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْرٌ جَهْلْتُهُ أَمْرٌ أَحْطَأْتُ بَابَهُ وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَ لَكُمْ دَعْوَتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ (ص) فَاقْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمَا وَ لَا رَأَى غَيْرِكُمَا وَ لَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلْتُهُ فَأَسْتَشِيرُكُمَا وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمَا. وَ أَمَا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَ لَا وَلِيَّتُهُ هُوَ مِنِّي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَدْ فَرِعَ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرِعَ اللَّهُ مِنْ قَسِمِهِ وَ أَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ فَلَيْسَ لَكُمْ وَ اللَّهُ عِنْدِي وَ لَا لِغَيْرِكُمَا فِي هَذَا عُنْبَى. أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ - همانا شما (طلحه و زبیر) از امور ناچیز خشم گرفتید و خوبی‌های فراوانی را پشت سر انداختید و نادیده انگاشتید چرا به من نمی‌گوئید که شما در چه چیزی حق داشتید که من آن را از شما دفع نمودم؟ و کدام سهم را به خود اختصاص داده و از شما دریغ داشته‌ام؟ و یا در کدامین قسمت خودم را بر شما مقدم داشتم؟ و یا در چه مورد برای احقاق حقی مسلمانی به من مراجعه کرده و من از به جای آوردن آن ناتوان گشتم یا به آن نادان بودم یا در شناخت و اجرای آن به خطا رفته‌ام؟ سوگند به خدا مرا به خلافت رغبتی نبود و به زمامداری شما علاقه‌ای نداشتم. ولی این شما بودید که مرا به پذیرش آن دعوت نمودید و خلافت را بر من تحمیل کردید در آن هنگام که خلافت به من رسید در کتاب خدا نگرستم و از آنچه که برای ما قرار داده بود پیروی نمودم و به سنت و روش پیامبر اسلام اقتدا کردم پس نیازی به نظریات شما (طلحه و زبیر) نداشتم؛ و هیچ حکمی برای من پیش نیامده است که من به آن جاهل باشم تا با شما (طلحه و زبیر) مشورت کنم و اگر چنین چیزی پیش می‌آمد از رأی شما (طلحه و زبیر) استفاده می‌کردم؛ اما اعتراض شما در



شرح لغات:

**أَرْجَأْتُمَا:** پشت سر انداختند.

**اسْتَأْثَرْتُ:** از روی میل و دلخواه خود عمل کرد.

الاربه: نیاز و حاجت.

**أَفْضْتُ:** رسید.

عقبی: رضایت یا از بدی بازگشتن.

آنچه از خطبه امام علی در برابر طلحه و زبیر (خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه) برای ما قابل فهم است اینکه:

اولاً از محتوای گفته‌های امام علی می‌توان فهمید که طلحه و زبیر به عنوان اعتراض به دو تا موضوع خدمت امام علی رسیده بودند. «یکی اعتراض به اینکه چرا امام علی در انجام امور مملکت با آنها مشورت نمی‌کند» و دوم اینکه «چرا امام علی اموال بیت‌المال را به صورت بالسویه میان همه مردم تقسیم می‌کند و برای مهاجرین و انصار و آنها حقی ویژه در تقسیم اموال قائل نمی‌شود». ثانیاً امام علی در پاسخ به موضوع مورد اعتراض طلحه و زبیر در خصوص عدم مشورت با آنها در انجام امور مملکت می‌گوید: «عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَيْ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ (ص) فَاقْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكَمَا - در آن هنگام که خلافت به من رسید در کتاب خدا نگریستم و از آنچه که برای ما قرار داده بود پیروی نمودم همچنین از آنچه که پیامبر سنت قرار داده است تبعیت کردم و در این پیروی و اطاعت نیازی به رأی شما (طلحه و زبیر) نداشتم.»

ثالثاً امام علی در خصوص پاسخ به «اعتراض دوم طلحه و زبیر نسبت به تقسیم بالسویه اموال بیت‌المال بین همه مردم» فرمود: «وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَ لَا وَلِيَّتُهُ هُوَ مِنِّي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَدْ فَرَعُ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكَمَا فِيمَا قَدْ فَرَعُ اللَّهُ مِنْ- و اما اعتراض شما در مورد برابر تقسیم کردن اموال میان مردم این حکمی نبوده است که من به رأی خود صادر کرده باشم و طبق خواسته هوای نفسانی انجام داده باشم بلکه حکمی است که از آنچه که پیامبر

اسلام آورده است، دریافته‌ام.»

رابعاً در این خطبه (خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه) امام علی خطاب به طلحه و زبیر سوگند به خدا می‌خورد که او رغبتی به خلافت نداشته و خلافت را حق خودش نمی‌دانسته و خلافت بر او تحمیل شده است لذا در این رابطه می‌گوید: «وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا - سوگند به خدا من به خلافت رغبتی نداشتم اما شما آن را به من تحمیل کردید.»

خامساً امام در پایان این خطبه «اصلی از اصول مورد اعتقاد خود را مطرح می‌نماید که همیشه به این اعتقاد همه جانبه داشته است و آن اصل این است که انسان باید هر گاه حقی در جامعه دید آن را یاری کند و اگر ستمی در جامعه مشاهده کرد با آن مبارزه نماید و با یاری کردن صاحبان آن حق علیه ستمگر قیام نماید». بدون تردید «این اصل همان مانیفست جنبش حق طلبانه و عدالت خواهانه و رهائی بخش پیامبر اسلام و امام علی و امام حسین می‌باشد». همچنین «این اصل همان منشور و جوهر جنبش عاشورای امام حسین در سال ۶۰ و ۶۱ می‌باشد» که امام حسین در روز عاشورا با شعار: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ - آیا نمی‌بینید که در جامعه به حق عمل نمی‌گردد و با باطل مبارزه نمی‌شود». در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «این گفته امام علی در پایان خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه در برابر طلحه و زبیر نمایش جوهر جنبش رهائی بخش و عدالت خواهانه و حق طلبانه از ابراهیم خلیل تا پیامبر اسلام و از پیامبر اسلام تا امام حسین و همه تاریخ می‌باشد.»

بنابراین بدین ترتیب است که امام علی می‌فرماید: «رَجِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ - خدا رحمت کند کسانی که هرگاه حقی را مشاهده کنند آن را یاری کنند و اگر ستمی را بیابند آن را محو سازند و با یاری کردن صاحبان حق

علیه ستمگر قیام کنند».

باری از اینجا است که امام علی در پاراگراف اول خطبه ۳ نهج البلاغه در تعریف از پتانسیل خودش جهت خلافت بر مسلمین می‌گوید: «وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ - خود ابوبکر می‌دانست که جایگاه من نسبت به آنها مثل جایگاه مرکز آسیاب به آسیاب است و به علت تکامل وجودی (در عرصه‌های انسانی و اجتماعی و سیاسی) هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند به اوج معراج وجودی و اسرای اجتماعی من دست پیدا کند». پر واضح است که در اینجا امام علی «در تعریف و تبیین شخصیت خودش فقط و فقط بر تکامل وجودی‌اش آن هم به شکل انسانی و زمینی تکیه می‌کند نه بر فضائل به ارث رسیده یا تفویض شده از طرف آسمان و غیره» به بیان دیگر آنچنانکه در بخش‌های دیگر نهج البلاغه امام علی بارها و بارها تکرار کرده است آنچه او از فضائل انسانی بهره‌مند شده است صورت اکتسابی داشته است و توسط پراکسیس آگزیستانسی و اجتماعی و سیاسی خودش برای او حاصل شده است؛ به عبارت دیگر «مانند یک انسان زمینی بوده است اگر چه طبق گفته خودش این انسان زمینی به راه‌های آسمانی بیشتر از راه‌های زمینی آگاه می‌باشد» ولی در این خصوص هم باید داوری کنیم که «علت و دلیل اینکه امام علی بر راه‌های آسمانی بیشتر از راه‌های زمینی آگاهی داشته است به خاطر این بوده است که در عرصه تجربه دینی و پراکسیس باطنی تکامل عمودی و وجودی و معراجی و آگزیستانسی او بر تکامل افقی یا اسرائی و یا اجتماعی و تاریخی‌اش برتری داشته است» و اصلاً آنچنانکه «زندگی امام علی نشان می‌دهد تکامل افقی و اسرائی و اجتماعی و تاریخی امام علی در فرایند بستر تکامل وجودی و آگزیستانسی و عمودی او حاصل شده است» و شاید صحیح‌تر آن باشد که بگوئیم که «تکامل اسرائی و افقی امام علی مولود و سنتز تکامل عمودی و آگزیستانسی او بوده است هر چند که این دو

پروسه در پیوند با هم انجام گرفته‌اند» لذا در این رابطه است که خود او می‌فرماید:

«... فَلَا تَأْتِي بِطَرِيقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرِيقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ... - به تحقیق من به راه‌های آسمانی بیش از راه‌های زمینی آشنا هستم» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۸۹ - ص ۲۸۰ - سطر ۶ و ۷)؛ و باز در همین رابطه است که معلم کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری در توصیف پروسه تکوین شخصیت زمینی تا آسمانی یا معراجی - اسرائی امام علی می‌گوید:

پیش او نه آسمان نه خیبر است

ضربت او از مقام حیدر (امام علی) است

همچنان از خاک خیزد جان پاک

سوی بی‌سویی گریزد جان پاک

در ره او مرگ و حشر و نشر و مرگ

جز تب و تابى ندارد ساز و برگ

در فضائی صد سپهر نیلگون

غوطه پیهم خورده باز آید برون

خود حریم خویش و ابراهیم خویش

چون ذبیح الله در تسلیم خویش

کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - فصل جاوید نامه -  
ص ۳۱۷ - سطر ۵ به بعد ▶

ادامه دارد